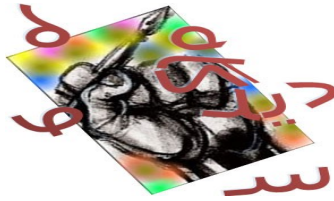


از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب

- صفت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم
- صفا آرایی منسجم در برابر دشمن
- بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها
- گسترش پایگاه اجتماعی
- ارتقاء فرهنگ مبارزاتی
- احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات
- باور عملی به گفتمان سازنده و فعال
- تشکیل جبهه وسیع آزادخواهان



دیدگاه سوم
برای ایمیل به دوستان
در داخل و خارج از ایران
دانلود فایل پ.د.اف

فروردین 1393، مارس 2014

دیدگاه سوم، شماره 3

آغازین سخن
ماهنامه دیدگاه سوم
صفحه 23

نامه های دریافنی
صفحه 2

هنر و ادبیات
صفحه 21

اسناد و گفته ها
صفحه 22

تماس با دیدگاه سوم
irancriises@gmail.com

صفحه 19

باسخ
حسن رحمان بناه
به 5 سوال
دیدگاه سوم
پیرامون
گردستان

آزادخواهی،
استوار بر آگاهی سیاسی

صفحه 15

آشنایی با...

رابطه
دین و حکومت
بخش (2)

سکولاریسم
لانیسیته
بخش (2)

مارکسیسم
بخش (2)

سرسخن فروردین 93

دوباره عید آمد. سفره هفت سین، دید و بازدید ها، ماچ و بوسه ها، صدسال بهتر از این سالها، صدای دلنواز فرهاد که کودکان می خواند بوی عیدی، بوی توپ، نوای دل انگیز سُرنا و دُهل، و تیک تاک ساعت. یک دقیقه، سی ثانیه، پنج ثانیه، دو ثانیه، حلول سال نو... و غریو بهاران خجسته باد.



سفره ها پر از آجیل و شیرینی و ماهی قرمز و سکه و آینه، هیاهو و آهنگهای روز عید و بز و بکوب، و بر لبها لیخند... همه چیز هست، اما گل سر سبد، فرزند خلق بر سر خیلی از سفره ها نیست... جای عزیزترین عزیزان و پاکتر از اشک مادران خالیست. او یک روز عید، عید او، عید خجسته او، لباس رزم پوشید، به عیدی و عید دیدنی ها پشت کرد، پدر و مادر و خواهر و فرزند را رها کرد تا به مصاف دشمن برود. جای او بر سر سفره خالیست... پادش گرامی باد. کسی نمی داند نامش چیست، از سر کدام سفره هفت سین و از کدام شهر برخاست، بلوچ است یا گُرد، فارس است یا تُرک، عرب است یا ترکمن، گیل است یا لُر... فرزند خلق است که به ناگاه درخشید، و چون شهبابی در کهکشان سنارگان ناپدید شد، اما شگفتی آفرید.

می گویند چه بیهوده، حیف، تلف شد. نمی دانند که اگر می خوانیم بهاران خجسته باد، تنها بخاطر اوست. اوست که خجسته روز تغییر را پیام آور است. اوست که بر زمستان می تازد، برودت و دلسردی را از دل می شوید، و فریاد می زند، سکوت هرگز. تسلیم هرگز. فرزند خلق، مبارز خستگی ناپذیر، کاوه دوران، هزاران درود...

بهاران خجسته باد
بهار 1393
ماهنامه دیدگاه سوم

صفحه 3

داریوش افشار: چشم انداز ایران در سال 2015، از دیدگاه "مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک" بخش 2

صفحه 4

سعید اطلس: اشکال کار در کجاست؟

صفحه 5

مازیار رازی: مفهوم دمکراسی (2)

صفحه 6

بهرام رحمانی: فعالیت های «سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران»!

صفحه 9

کوروش طاهری: کارنامه ورزشی ایران در سال 92

صفحه 10

عزیز فولادوند: اسناد آزادی گذری بر کشاکش انسان برای دستیابی به آزادی - بخش سوم

صفحه 11

میلاد مختوم: ضرورت دفاع از مبارزان راه آزادی

صفحه 12

مجید مشیدی: جنگ، جنگ طبقاتی است و لاغیر!

صفحه 13

علی ناظر: سوالی صد ساله

کلید مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوم نوشته شده، و شامل قوانین کمی رایت می شوند. مسئولیت هر مطلب منتشر شده با نویسنده آن می باشد! و "ماهنامه دیدگاه سوم" هیچ نوع مسئولیتی در برابر انتشار آن به عهده نمی گیرد. "ماهنامه دیدگاه سوم" در انتخاب و انتشار مطالب ارسالی کاملاً آزاد می باشد.



ماهنامه دیدگاه سوم: هموطن گرامی علی گلستانی نکاتی را در فیسبوک منعکس کرده، که آن را جهت درج اطلاع بازتکثیر می کنیم.
خوشحال می شویم اگر هموطنان با انعکاس نقطه نظرات خود در ستون "نامه های دریافتی"، مبحث "همبستگی ملی و اتحاد" را باز کرده، و به مشکلات پیش رو، و نقشه راه اشاره کنند. لطفا نامه های خود را ایمیل کنید.
آدرس ایمیل: iran crises@gmail.com

تبادل نظر فیسبوکی

علی گلستانی: ((حال، از خود سوال کنیم چرا ما سرنگونی طلبان نمی توانیم افاق فکر داشته باشیم؟)). علی آقا سلام، عیدت مبارک، امیدوارم امسال سال سرنگونی باشه. این سوال شماسست. خیلی دلم میخاد درباره این مطلب به جواب هائی بنویسم. حیف که نه سوادشو دارم و نه دلم میخاد شب عیدی با هم مجادله کنیم. فقط همینو میگم که اولاً شما زبونم لال زبونم لال نسبت به اپوزیسیون مورد نظرت توهم زده هستی. یعنی خیال میکنی اپوزیسیون یک غولی هست تو بطری و فقط باید از او بطری بیرونش بیاری. در صورتی که اپوزیسیون مورد نظرت نه غوله و نه توکی بطری گیر کرده. ثانیاً مگه تو این اپوزیسیون فاکر و فکوری هم سراغ داری که میخای باهاشون اطاق فکر بزنی؟ اگر سراغ داری هفت هشت تا اسم ببر ببینیم درست تشخیص دادی یا باز هم زبونم لال متوهم هستی. ثالثاً زابلی ها میگوین وقتی تو مسجدی نماز میخونی که هزار ساله جای ایستادن پیش نمازش معلومه باید خیلی ملنگ باشی که سر قیله با باقیه دعوا راه بندازی.

علی ناظر: هموطن عزیز، علی گلستانی، سلام
نخست اینکه برای شما عیدی شاد آرزو می کنم.
دیگر اینکه، بر فرض که شما درست می گویند، یعنی نه اپوزیسیونی هست و نه بن بستنی که باید شکسته شود، خوب، حال چی؟ دست روی دست بگذاریم؟ و یا اینکه، همین چند تایی که نه فاکر و فکور هستند، و نه اپوزیسیون و نه به دنبال نقشه راه، گردهم آییم و راهی بیندیشیم که همه آنچه‌های که شما می گویند نیست، بشود، و بشویم؟
با منفی بافی نمی توان مدعی شد که در توهم نیستیم.

انتقاد بجای خود، اما در کنار آن باید راهی اندیشید. من می گویم باید از خود شروع کرد. اگر شما با آن موافق باشید، آنوقت دو نفر یک نقشه راه انتخاب کرده اند.

هموطن عزیز، موضوع پیدا کردن قیله نیست، بلکه استفاده صحیح از این ساختمان است که به آن می گویم مسجد. اگر این مسجد و این قیله در هیبت این ساختمان نتوانسته و نمی تواند جوابگو باشد، شاید باید به آن بگویم کلیسا، یا حزب کارگران، یا شورای ملی، و یا... ساده اینکه به اندازه خودمان به دنبال راه باشیم. راه برای سرنگونی. به اندازه فد و قواره خودمان. بیس از آنهم ادعا نداشته باشیم.

شاد باشید

علی ناظر دو روز پیش از عید 93.

علی گلستانی: علی آقا سلام، حالا زابلی ها کم بودند کرمونی ها هم اومدن پای کار. فعلاً شدیم سه تا من و تو و ایشان. این خودش پیشرفته. درضمن من اصلاً و ابدا منفی نیستم و منفی بافی هم نمیکنم. حالا واسه ت به مثال میزنم. کردها به هدف دارن که اونم استقلاله. واسه این هدف هم به برنامه و نقشه راه دارن. از هفتاد سال پیش تا به حات هم نه هدفشون رو تغییر دادند و نه برنامه شون رو. واسه اونا فرقی نداره که با مجاهدین همکاری کنن یا با آخوند وارد معامله بشن. اونا هر راهی رو میرن که بتونه به قدم اونا رو به هدفشون نزدیک کنه. اما مجاهدین یا طرفدارای رضا پهلوی یا کمونیست های شفه شفه شده ایرونی میگوین هدفشون سرنگونی آخونداسی اما هیچکدومشون واسه این هدف به کار درست و حسابی نمیکنن. فقط مجاهدین هستن که به قول ما بچه نیمه مسلمونا درصراط مستقیم اومدن. حالا چی دستشون اومده من که خبر ندارم. ولی از حرفشون و خطشون به جاده خاکی نردن. این وسط ای علی آقا شما چی میگوین؟ هدفتون که همون سرنگونه و الزاماتش یعنی سکولاریسم و برابری حقوق و عدم تبعیض و از این حرفای قشنگ فشنگ. من دفعه قبلم ازت پرسیدم چطوری میخای سرنگون کنی. این دفعه هم گفتم چطوری میخای افاق فکر درست کنی. اینانی که تو میشناسی بیشتر به درد اجاق فکر میخورن تا افاق فکر. درضمن حرفای تو هم در کلی گوئی دست کمی از بقیه کلی گوها نداره. پیشنهاد کنکرت و راه حل از من میخای؟ من میگم شوما و هفت هشتا مثل خودت باید از آدمای مشخص (با اسم و رسم) صاحب فکر و نیروی سیاسی که نیرو باشن نه حزب کاغذی و تلویزیونی، به دعوت بکنی واسه دور هم جمع شدن و پیدا کردن راه حل. از آدمای بی بخار و بی بو و خاصیت هم که به روز دنبال خاتمی و به روز دنبال روحانی و امثال اینا هستن بگذری. اگه اهلش هستی بفرما این گوئی و اینم میدون. علی آقا من نه منفی هستم نه منفی باف. من به عیب بزرگ دارم. به قول زابلی ها کیسه کش متقلب نیستم. به طرف که اومده حمومر الکی نمیگم شما بدنت تمیزه. پس فقط برو خزینه غسل کن و بیا بیرون. علی آقا راستی اینو از قلم انداختم اگه بنا به اندازه فد و قواره خودتون باشه از توش چیزی بیشتر از اینی که تا حالا کردین بیرون نیما. پس بهتره فکر کنین به اندازه فد و قواره نظامی که میخاین سرنگونش کنین فکر کنین و وارد عمل بشین. دو روز مونده به اول بهار. بازرم عیدتون مبارک

علی ناظر: هموطن عزیز، علی گلستانی با تشکر
نوشته اید که باید به اندازه فد و قواره دشمن عمل کرد و فکر کرد. بسیار با شما موافقم. این نکته در مورد یک نهاد منسجم، متکی بر نیرو و ابزار سرنگونی خیلی درست است و به حق همانطور که شما گفته اید باید انجام شود.

اما در مورد من، و یا شما (می بخشید) و یا دوستان منفرد و مستقل دیگر، این نکته را باید با توجه به یک واقعیت به کار برد. این واقعیت که پرواز خوبست، اما بلندپروازی می تواند توهم بیافریند و یا منحرف کند.

شاد باشید - علی ناظر - دو روز به نوروز
بهرام رحمانی: درود بر علی گرامی!

علی گلستانی: علی آقا سلام. نمیخام داستان مرغ و تخم مرغ رو پیش بکشم. فقط میخام به کم بیشتر بدونم. این توهم هستش که آدم رو به بلند پروازی بی پشتوانه میکشونه یا بلند پروازی بی پشتونه هست که منشاء توهم میشه؟ اما مگه لب لباب حرف شما توی این مقاله این نیست که با کمک افراد و سازمان های اپوزیسیون بر انداز افاق فکر درست بشه؟ من از نوشته شما این طوری برداشت کردم. اگه درست برداشت کرده ام خب این حرفتون که با چیزی که درکامنت نوشتین جور در نیما. شما اینجا تو کامنت نوشتین: (اما در مورد من، و یا شما (می بخشید) و یا دوستان منفرد و مستقل دیگر، این نکته را باید با توجه به یک واقعیت به کار برد. این واقعیت که پرواز خوبست، اما بلندپروازی می تواند توهم بیافریند و یا منحرف کند.) خب این صحبت سر من و شما (به قول خودتون: بیخشید) هست پس لطفا از همون من و شماهایی که حتما دور و برتون هستن شروع کنین. شاید پس از مدتی محدوده کارتو من وسیع تر بشه و نیروهای منسجم و سازمان یافته شما رو به حساب بیارن و منطقتون رو بپذیرن. ولی شما از همون اول روی سختتون با احزاب و سازمان هائی مثل شورای ایرانیان و شورای ملی مقاومت و جنبش سکولار دموکرات و مجاهدین و چریک های فدائی هست که توی این همه سال حتی به یک سلامتون هم جواب نداده اند. چی بگم. میترسم بیشتر حرف بزنم جواب بدین دیدی گفتم منفی بافی!!! در ضمن متوجه نشدم این آقایی بهرامی به شما درود فرستاده یا به من. چون اگه واسه من باشه بی ادبی میشه جوابشو ندم.

علی ناظر: هموطن عزیز، علی گلستانی، با سلام
نوشته اید: مگه لب لباب حرف شما توی این مقاله این نیست که با کمک افراد و سازمان های اپوزیسیون بر انداز افاق فکر درست بشه؟

در این جمله خودتان سازمانهای اپوزیسیون آمده است. افاق فکر همیشه توسط نیروهای منسجم انجام می شود. نیروهای منسجم، اگر لازم بدانند، از منفردین مستقل و کارشناس دعوت به همکاری می کنند. این رسم کار است.

حال، در باره من و شما و بقیه عزیزان که منسجم نیستند، و منفرد و مستقل هستند: ماهنامه دیدگاه سوم، گامی است در همان راهی که شما پیشنهاد می کنید. ظاهراً، گامی کوچک است. در شماره اول هم نوشته ایم که برای 6 ماه است، و می تواند، یا شاید نتواند، آن همکاری دائم و مستمر را کلید بزند.

در باره مقاله شماره 2 خودم: من روی نقش فرد تأکید کرده ام. روی اینکه اول بگویم که که هستم، چه می خواهم و تا کجا حاضر بمانم.

علی گلستانی عزیز، من در باره خود دچار توهم نیستم. می دانم چقدر می دانم، چقدر می کشم، و تا کجا مرد عمل هستم. چاخان نمی کنم، تحمیق نمی کنم و همانی که هستم ادعا می کنم. این فد و قواره منست و پیش از این ادعا کردن را بلندپروازی می دانم. و فکر می کنم این بلندپروازی باعث تحمیق و یا انحراف خواننده نوشته های من بشود.

مطمئن هستم درود بهرام رحمانی، هم به شما بوده و هم به من که با متانت به مسائل می پردازیم.
شاد باشید - یک رز پیش از نوروز.

علی ناظر
علی گلستانی: علی آقا فی الواقع با تشکر. مثل این که باید یواش یواش پیش خودم به شما چند تا پوئن مثبت

بدم. چون می بینم همیشه با شما حرف زد. یعنی تا حدی که من متوجه شدم گوش کردن رو بلدین. در ضمن در مورد درود آقایی رحمانی زیاد هم مطمئن نباشین. چون اگه مقصودش هر دمون بودیم باید جمع می بست ولی فقط یک علی مخاطبش هست.





سناریو 1- دستیابی به یک نیروی ائتلافی به رهبری ایالات متحده برای مهار ایران

در این سناریو، ایالات متحده آمریکا در صدد آنست تا با همکاری حکومت‌های شاخاب فارس، توانمندی‌های جمهوری اسلامی در منطقه را محدود کند. انگیزه‌های مشترکی که قادر به ایجاد یکجبهه ائتلافی میشوند، تهدیداتی هستند که یک رژیم خودکامه و بی‌محابا، از یکسو برنامه تسلیحاتی اتمی را پیگیری میکند، نفوذ خود را در عراق، سوریه، لبنان و غزه هر چه بیشتر و عمیق‌تر میکند، به لفاظی‌های ضد اسرائیلی و ضد صهیونیستی هر چه بیشتر دامن میزند، و از سوی دیگر تلاش میکند تا حکومت‌های عرب و سنی در منطقه را به بی‌ثباتی بکشاند.

چندین عامل میتوانند یک چنین ائتلافی را تقویت کنند: 1- حضور دراز مدت نیروهای نظامی ایالات متحده بمتابه یک قدرت ثبات دهنده در شاخاب فارس؛ 2- پایگاه‌های نظامی موجود در بحرین، قطر و کویت؛ 3- هرج و مرج و ادامه بحران در عراق؛ 4- پیشرفت‌های حاصل شده در رابطه با حل مناقشات بین فلسطین و اسرائیل، همکاری با حکومت‌های عربی شاخاب فارس به نفع امریکا، یکی از شروط ضروری برای دستیابی ایالات متحده به امکانات نظامی موجود در منطقه است. این موضوع در عین حال تأکید خواهد بود مبنی بر ادامه

تهدید ایالات متحده در قبال کشورهای "شورای همکاری خلیج" و اسرائیل، برای تضمین امنیت دراز مدت این کشورها. البته یک چنین حرکتی توسط ایالات متحده، همراه با کسب تجربه از اشتباهات فاجعه باری خواهد بود که در رابطه با عراق و افغانستان بدست آورده است. عملی کردن یک چنین اقدامی از سوی ایالات متحده، جوانبی را که منجر به دادن امتیازات استراتژیکی در عراق و لبنان و جمهوری اسلامی شد در نظر خواهد داشت. ایالات متحده همچنین، تدابیر تازه ای را وضع میکند تا فشارهای بیشتری از سوی "اژانس بین‌المللی انرژی اتمی" (IAEA) در رابطه با برنامه اتمی ایران گذاشته شود؛ که نتیجه این اقدامات، برخی بونود تحریم‌های گسترده‌تر از سوی جامعه جهانی در تقابل با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی، بدون هیچگونه برخورد نظامی خواهد بود.

بازبرگانه اصلی در این سناریو: ایران، ایالات متحده، عربستان سعودی، اسرائیل و سوریه هستند. دیگر کشورهای که نقش‌های پیرامونی در این سناریو دارند عبارتند از: روسیه، چین، ترکیه، عراق و لبنان. موقعیت هر یک از این بازیگران به این ترتیب است:

ایران

گروه‌های سیاسی اصلاح طلب و معتدل مخالف با احمدی نژاد در انتخابات پارلمانی سال 2008 و ریاست جمهوری سال 2009 از صحنه بیرون رانده شدند. اصول‌گرایان مذهبی و آیت‌الله‌ها در ایران قدرت سیاسی را قبضه کرده‌اند و از آنجائیکه روحیه انقلابی در میان مردم به دلیل فشارهای اقتصادی و فساد در حکومت در حال کم‌رنگ‌تر شدن است، رژیم سعی دارد تا از طریق پیشبرد لفاظی‌های ضد آمریکایی و ضد صهیونیستی، مقبولیت خود را در میان مردم یکبار دیگر تقویت کند. برنامه اتمی رژیم تهران همچنان ادامه دارد و این در حالیکه رژیم تهران سعی دارد تا با کسب حمایت از مردمان ساکن در کشورهای عربی، آنها را بر علیه حکومت‌های خود بشوراند. رفتارهای ماجراجویانه ایران، توجهات بیشتری را در جهت به انزوا کشاندن آن توسط ایالات متحده بخود جلب کرده است. سپاه پاسداران و بسیج، پست‌های کلیدی را در دست دارند و اردوی سیاستمداران "معتدل" همچون علی‌اکبر رفعت‌نژاد به حاشیه رانده شده است. سرکوب‌های داخلی و دست‌گیری‌های متعدد با بهانه‌های "امریکائی" بودن برخی از مخالفان، و یا "جاسوسی برای امریکائی‌ها" و اسرائیلی‌ها توسط وزارت اطلاعات برده میشود و احمدی نژاد نفوذ خود را از این طریق هر چه بیشتر بر قدرت می‌کند. وفاداران در رژیم، کنترل بر سرمایه‌های دولتی و خصوصی را هر چه بیشتر بدست گرفته و گروه‌های بسیار محدودی با بهره‌گیری از سرمایه‌های بادآورده، با پشتیبانی بی‌چون و چرا از سیاست‌های ضد امریکائی، به پیشبرد برنامه‌های رژیم کمک‌رسانی میکنند. تحریم‌های جدید توسط شورای امنیت زندگی را برای مردمان عادی مشکل‌تر ساخته است. اما این در حالیکه است دولت احمدی نژاد آمریکا را مسئول مشکلات مردم قلمداد میکند و نه پیشبرد سیاست‌های دولت خود. لفاظی‌های ضد امریکائی طاهره در میان مردم کارساز بوده است؛ چرا که بااین آمدن سطح معیشت ایرانیان، دلایل تحریم‌های اعمال شده و نه پیشبرد سیاست‌های ناآرام‌کننده سیاستمداران در تهران قلمداد میشوند. پائین آمدن سطح و داخلی سرمایه‌گذارها به بیگاری در میان جوانان دامن زده و موج نارضایتی در میان تحصیل‌کرده‌ها بدلیل بیگاری، ایجاد بالاتری بخود گرفته است. نقصان سرمایه‌گذاری‌های داخلی و به‌ویژه شکستی کشیده شدن تولیدات صنعتی داخلی باعث شده تا وابستگی ملی به درآمد‌های نفتی هر چه بیشتر شود. پائین آمدن میزان درآمد‌های نفتی با تأثیر گذاری تحریم‌ها در این بخش از اقتصاد ایران، میتواند اهرم مؤثری در حاکمان در تهران باشد.

ایالات متحده

درجه‌بندی دولت احمدی نژاد در پیشبرد سیاست‌های اتمی و پیشرفت این کشور در تولید اورانیوم غنی‌شده، و مطالبات کشورهای عربی و اسرائیل از ایالات متحده مبنی بر مهار جمهوری اسلامی، زمینه‌های ایجاد یک ائتلاف جدید و تحریم‌های گسترده‌تر بر علیه ایران را بوجود آورده است. بیرون آمدن نیروهای نظامی آمریکا از عراق، و انقاف نظر رو به افزایش میان اتحادیه اروپا، حکومت‌های عربی، و "اژانس بین‌المللی انرژی اتمی"، دست ایالات متحده را باز تر کرده و اهرم سیاسی قوی‌تری را بدست داده است. تلاش‌های تهران در به بی‌ثباتی کشاندن خاورمیانه، بهانه‌ای است برای ایالات متحده تا بتواند با تمرکز بر یک ائتلاف، سیاست "مهار ایران و تغییر رژیم" را پیش براند. با در اختیار داشتن کامل نیروی نظامی، پس از بیرون آمدن از عراق، چنانچه ایران به دستیابی به سلاح اتمی نزدیک باشد، ایالات متحده میتواند سامانه‌های اتمی ایران را مورد هدف قرار دهد و بار این مسئولیتی را از شانه‌های حکومت‌های عربی و اسرائیل بردارد. در این سناریو، برای مهار ایران، زیر فشار قرار دادن تهران و ادامه تضعیف نیروی نظامی و اقتصادی این کشور تاکنیک‌های محسوس میشوند که میتواند رژیم محافظه‌کار ایران را تضعیف کرده و به تحلیل برسد.

بر خلاف دولت جمهوریخواه "جرج دبلیو بوش"، که خواستار مقابله یکجانبه با رژیم ایران بود، رئیس‌جمهور جدید، "باراک اوباما"، قابلیت مانور دادن‌های بیشتری را دارد. ایالات متحده خواستار دامن زدن به یک جنگ دیگر در خاورمیانه نیست، اما با اینحال، مجبور است تا راه حلی را در قبال ایران پیدا کند. پیشروی‌های ایران در منطقه، که اشتباهات ایالات متحده باعث آنها شده، مزید بر علت شده تا واشینگتن با مقابله با این پیشروی‌ها و عقب‌نشاندن ایران، امنیت بیشتری را برای متحدان خود تضمین کند. تهدیدهای تهران، همکاری بین ایالات متحده و حکومت‌های عربی را تقویت کرده و اجازه میدهد تا ایالات متحده پایگاه‌های خود در امارات متحده عربی و عربستان سعودی را همچنان نگهداری کند.

پیشبرد گفتگو‌ها به‌طور دستیابی برای یک توافق بین اسرائیل و فلسطین نیز یکی دیگر از عوامل تقویت‌کننده ایالات متحده برای پیشبرد تشکیل یکجبهه ائتلافی است. در حالیکه اسرائیل و عربستان سعودی بطور نسبی مایل به برخی همکاری‌ها با یکدیگر هستند، با واسطه‌گری برخی حل اختلافات بین اسرائیل و فلسطین، ایالات متحده اعتبار سیاسی خود را نیز افزایش میدهد.

عربستان سعودی

با واقف بودن از این موضوع که همکاری ریاض در پیشبرد موفقیت‌آمیز این ائتلاف ضروری است، و اینکه نیروی محرکه آن نیز به برخی سرمایه‌گذارها در منطقه را ایجاد میکند، عربستان سعودی از طریق اعمال فشار و در عین حال، دادن امتیازاتی به ایالات متحده خواهان بدست آوردن و حفظ یکجبهه ائتلافی با ایالات متحده است. در این راه، عربستان هیچ ابائی از مخفی نگاه داشتن تئوری‌های خود با اسرائیل در راستای مقابله با جمهوری اسلامی را ندارد و حتی حاضر خواهد بود تا برای مقابله با گسترش طلبی‌های جمهوری اسلامی، شهروندان خود را در قبال برقراری صلح با اسرائیل متقاعد سازد. همزمان، استراتژی مقطعی عربستان، متوقف کردن "حماس"، کمک به بیرون رفتن دوباره "الفتح" و تشویق سوریه به رسیدن به توافق با اسرائیل در مورد بلندپایه‌های "جولان" خواهد بود.

در حالیکه فروش "مهمات بمنظور حمله مستقیم مشترک" (Joint Direct Attack Munition [JDAMS]) به عربستان سعودی توسط ایالات متحده، اعتماد ریاض نسبت به ایالات متحده را افزایش داده است، اما اعلام رسمی حمایت ایالات متحده از عربستان سعودی و دیگر کشورهای شیخ‌نشین منطقه، آن تضمین واقعی است که عربها دنبال میکنند. از همین روی، ریاض امیدوار است تا از هرگونه دیالوگ و یا توافقی بین ایالات متحده و جمهوری اسلامی جلوگیری بعمل آورد؛ توافقی که امکان آنرا فراهم کند تا توازن قدرت در شاخاب فارس دچار دگرگونی شود.

با بدست آمدن یکجبهه ائتلافی میان ایالات متحده و عربستان، راه برای سرمایه‌گذارهای دراز مدت در عربستان و ثبات برای منطقه میتواند تأمین شود. ادامه اعمال تحریم‌های نفتی بر جمهوری اسلامی، اهمیت عربستان سعودی در این زمینه را گسترش داده و این کشور را هم از نقطه نظر منطقه‌ای و هم جهانی از اهمیت بالاتری برخوردار خواهد کرد.

اسرائیل

بخش قابل‌ملاحظه‌ای از دستگاه حکومتی اسرائیل صرفاً مهار کردن ایران را کافی نمیداند. رهبری حزب "لیکود"، "بنیامین نتانیاو" و طرفدارانش، با این امید که میتواند ایالات متحده را به حمایت و جانبداری از خود بکشاند، خواهان حمله نظامی به تأسیسات اتمی ایران هستند. اعمال مهار جمهوری اسلامی اما، با اتخاذ سیاست حمله به تأسیسات اتمی ایران در تضاد قرار دارد و میتواند پیامدهای نامطلوب بدنیال داشته باشد. موضع "نتانیاو" در رابطه با حمله نظامی به تأسیسات اتمی ایران، به لفاظی‌های ضد اسرائیلی از سوی رهبران تهران اضافه کرده، که این خود میتواند باعث دادن تضمین‌های بیشتر از سوی ایالات متحده مبنی بر امنیت اسرائیل و دیگر متحدان خود در مقابل اتمی شدن سلاح‌های جمهوری اسلامی، در منطقه بشود. ایالات متحده میتواند با اعلام اینکه "گزینه نظامی همچنان بر روی میز قرار دارد"، و با ادامه کوشش‌های مخفیانه در تقابل با برنامه اتمی ایران، همکاری اسرائیل در شرکت در این ائتلاف را تضمین کند و در عین حال، گفتگو بین اسرائیل و فلسطین را ببیش براند. نشان دادن یکجبهه ائتلافی با فلسطینیان میتواند مخالف کشورهای عربی در قبال همسو بودن ایالات متحده با منافع اسرائیل را تخفیف دهد.

سوریه

رژیم "بشار اسد" در سوریه، در قبال کمک به رساندن منابع مالی و سلاح از سوی جمهوری اسلامی به "حزب الله"، از حمایت‌های تهران برخوردار است. در این سناریو، "دمشق" به‌رمه‌ها یکسری مشوق‌های مالی و اقتصادی، زیر فشار قرار دارد تا به "جبهه متحد عربی" در تقابل با ایران بیبندد. گفتگو بر سر حل مناقشات بلندی‌های جولان با اسرائیل، بموازات رابرتی‌ها میان اسرائیل و فلسطین نیز در این سناریو پیش‌برده میشود. این امر با دخالت‌های مستقیم ایالات متحده و با حمایت‌های مالی عربستان صورت میپذیرد.

روسیه

روسیه، منافع بسیاری را از سناریوی مهار ایران بدست می‌آورد. میزان تنش در شاخاب فارس، منجر به افزایش قیمت نفت و گاز میشود که این بنوبه خود، منجر به افزایش درآمد‌های ارزی روسیه توسط عول‌های انرژی در این کشور میگردد. اضافه بر این، ناامنی در عرض و صادرات گاز طبیعی توسط ایران، میتواند اتحادیه اروپا را هر چه بیشتر بسوی انعقاد قرارداد با شرکتهای روسی سوق دهد. در مقام یکی از اعضای ثابت سازمان ملل متحد، با موافقت با تحریم‌ها بر ایران، روسیه مانع دسترسی غرب به صنعت هیدروکربن در ایران شده و قادر خواهد بود تا خود را به مقام عرضه‌کننده شماره یک گاز بر اروپا برساند. این در حالیکه است با سفر "ولادیمیر پوتین" به ایران در سال 2007، روسیه تلاش داشته تا نقش میانجیگری را در مناقشات بین غرب و ایران برعهده بگیرد. به این مفهوم که در حالیکه در شورای امنیت، رأی مثبت به اعمال تحریم‌ها بر علیه ایران میدهد، همزمان با ایران وارد تعامل شده تا قادر باشد هم مانع دستیابی جمهوری اسلامی به انرژی هسته‌ای شده باشد و هم قرارداد پروژه راکتور هسته‌ای بوشهر را پیش برسد.

چین

بر خلاف روسیه، چین دلایلی برای پائین نگاه داشتن تولید و عرضه نفت ایران ندارد. سرمایه‌گذارهای چین در میدان نفتی "باداوان" در خوزستان، توسط شرکت چینی "سینوپک" (Sinopec)، که 51% سهام این میدان نفتی را در اختیار دارد، یکی از منابع قابل توجه دسترسی به نفت و گاز ایران در غیاب شرکتهای نفتی غربی بشمار می‌رود. اشتباهات چین در بدست آوردن انرژی، و تمایلات شدید شرکت "سینوپک" در همکاری با جمهوری اسلامی، موانعی را در استراتژی مهار ایران بسرکردگی ایالات متحده ایجاد میکند. در حالیکه چین تحریم‌های گسترده بر علیه جمهوری اسلامی را حمایت نمیکند، اما با اینحال، از آنجائیکه خواهان نشان دادن چهره "شریک مسئولیت‌پذیر" در معاملات جهانی است، به اعمال برخی از محدودیتها در قبال عملکردهای نامتعارف جمهوری اسلامی تن داده است.

ترکیه

نگرانی ترکیه از یک حکومت مستقل کردی در شمال عراق، میتواند بعنوان تنها انگیزه قابل توجه در شرکت این کشور در یک ائتلاف بسرکردگی ایالات متحده بر شمرده شود. مداخلات جمهوری اسلامی در امور عراق و دامن زدن به تنش‌های فرقه‌ای بین شیعیان و سنی‌ها میتواند منجر به تکه تکه شدن عراق شده و این فرصت را برای کردها بوجود



دستگاه حاکمه رژیم آخوندی در ایران، همیشه برای حفظ حاکمیت و حیات خود، گذشتن از مرزهای انسانی و اخلاقی را از جمله مهمترین وظایف شرعی خود دانسته است. از آنجایی که مردم ایران نتایج ویرانگر سیاست های ضد انسانی رهبران رژیم را طی سالی ها گذشته، با تمامی وجود خود لمس کرده اند، نیازی به شرح و لیست کردن تکراری سیاست های سرکوبگرانه، امنیتی، و دجالگرانه این نظام ضد مردمی نمی بینم. حتی به علت اشراف همگان نسبت به نقش و حمایت های آشکار و پنهان کشورهای غربی از نظام فعلی، از توضیح علت ها و جرایم آنها هم می گذرم. اما از دشته های خونینی که بطور مستمر بر پشت ملت دردمند ایران فرود می آید و از عمل تنگین دشته بدستانی که برای حفظ منافع شخصی خود، با خون و جان و روح و روان مردم ایران تجارت می کنند، نمی توان سخن گفت. سوداگرانی که علی رغم اطلاع کامل شان از جنایات و ویرانگری های سردمداران رژیم، برای حفظ این نظام همواره کوشیده اند. این ناجیان همیشه در صحنه شامل طیف های رنگارنگی هستند. از لابی های رژیم در خارج از کشور گرفته تا عناصری که با مارک های اکثریتی و توده ای همچنان در خط امام مشغول فریضه سیاسی-عقادی خویش هستند. این فرایض بر دو محور اساسی و تغییر ناپذیر استوار بوده است. رسالت اول آنها، از بدو تولد جمهوری اسلامی، توجیح خشونت ها و شستن دستهای خونین خمینی و جانشین اش بوده و در مقابل آن، شکستن تمامی کاسه و کوزه ها بر سر کسانی است که در مقابل بی عدالتی ها و آدمکشگی های بیرحمانه حاکمانی که به انقلاب مردم خیانت کردند، ایستادگی کرده و به تسلیم تن در ندادند.

نمونه چنین افرادی را میتوان در گردانندگان سایت خبری "بیک نت" جستجو کرد. شاهکار اخیر آنان در همصدایی با آخوندی که دارای یکی از بالاترین مناصب و مسئولیت ها در کشتارهای دهه 60 بوده است، خود بهترین گواه و معیار قضاوت، در مورد تلاشهای مذموبانه این افراد در تطهیر خمینی و قلب واقعیت های تاریخی است. برای پی بردن به تمایلات دیرینه خط امامی افرادی که گرداننده این سایت هستند، بخشی از تفسیری را که گردانندگان بیک نت در رابطه با محتوای مصاحبه آخوند "آیت الله موسوی بجنوردی" با "پایگاه اطلاع رسانی جماران"، و در مقدمه آن نوشته اند، از نظر می گیریم.

این مصاحبه تحت عنوان "برده برداری آیت الله بجنوردی از سالهای رهبری آیت الله خمینی" در 6 مارس 2014 (بیک هفته 109) در این سایت باز نشر شده است. خط کش های (underline) مربوط به زیر مطالب گردانندگان "بیک نت" و نکات گزینشی آنها در مقدمه مصاحبه، در سطور زیر، از نگارنده است. ("پایگاه اطلاع رسانی "جماران" متن گفتگویی افشاگرانه را با آیت الله موسوی بجنوردی منتشر کرده است. موسوی بجنوردی در زمان حیات آیت الله خمینی عضو شوراب عالی قضائی بود. شورائی که ریاست آن ابتدا با آیت الله بهشتی و پس از کشته شدن او در انفجار حزب جمهوری اسلامی به آیت الله موسوی اردبیلی رسید. نام شوراب عالی قضائی پس از درگذشت آیت الله خمینی و در زمان رهبری علی خامنه ای با تغییراتی تبدیل شد به "قوه قضائیه".

"گفته های موسوی بجنوردی در این مصاحبه جنبه های بسیار مهم تاریخی دارد و نفی کننده بسیاری از ادعاهای درباره قتل و زندان و اعدام در زمان آیت الله خمینی از نیکو و حیثیاتی است که جناح راست جمهوری اسلامی توسط اسدالله لاجوردی مرتکب شد. از جمله قتل عام زندانیان سیاسی.

آیت الله بجنوردی برده از اسرار دستگاه قضایی و زندان های دهه 60 بر داشت و در مصاحبه خود گفت:

بر خلاف مخالفت برخی از اشخاص امام گفتند، اگر چهار نفر هم به آقای رجوی ملحق شده باشند ما نباید به خاطر آن چهار نفر، 400 نفر را در زندان نگه داریم. امام به پشت گردن شان زدند و گفتند، بروید آزاد کنید، به گردن من. امام، عفو را به آقای منتظری احاله کردند و هیچ اختلافی میان هیت عفو و آقای منتظری نبود. اصلاً امام حکم اعلام برآی مفید فی الاراضی را قبول نداشتند. استفتاء کردم آیا قاچاقچیان مواد مخدر مستحق اعدام هستند یا خیر؟ فرمودند: «چنان چه حمل اسلحه، شراوت و فساد کنند.» امام حکم شاه را حبس ابد اعلام کردند؛ فرمودند: «ما به چشم مان ندیدیم که کسی را کشته باشند. ایشان آمر به قتل است. مذاق امام این بود، چون اصرار برخی از بزرگان این بود که برخی که مستحق اعدام هستند، اعدام شوند؛ امام به فتوای آقای منتظری [اعدام مفید فی الاراضی] ارجاع می دادند؛ اما هیچ وقت یاد نمی آید که حکمی را که به عنوان مفید فی الاراضی باشد، امضاء کرده باشیم. شرایط امروز زندان های ما شرعی نیست، از آن رو که طبقه بندی شده نیستند. سلول افرادی از مصادیق شکنجه است؛ امام گفتند کار خوبی کردی زندان های افرادی را جمع کردی. نمی خواهم اسم بیاورم اما بدانید که از امام [برای اعدام های اول انقلاب] حکمی نداشتند، شورائی عالی قضایی هم هنوز شکل نگرفته بود. آقای لاجوردی اصلاح حرف گوش نمی کرد.»

در نگاهی به مطالب گزینشی "بیک نت" از این مصاحبه که سفارشی و هدفدار بودن اش از محتوای متن آن، نام رسانه مصاحبه کننده و نفر مصاحبه شونده، کاملاً مشخص است، میتوان بخوبی به تمایلات و سوء نیت مسئول و یا مسئولان "بیک نت" و تلاش مزبور آنان در القای بی خبری و بیگانهی خمینی از کشتارهای فیج دهه 60 در ایران پی برد. در ارائه نکات گزینشی مصاحبه ساختگی آخوند بجنوردی در مقدمه آن بخش از "بیک نت" تلاش شده است که موارد زیر در ذهن خواننده برجسته و حک شود:

تاریخی خواندن این مصاحبه بمنظور سنبدت بخشیدن به یک مصاحبه سفارشی و ساختگی

القاء مخدوش بودن خبرهای مربوط به کشتارهای دهه 60 به کاربران، با استفاده از کلمات "تقی کننده" و "ادعاهای" در جملات فوق

تبرئه خمینی از نقش اصلی ای که او در برآه افتادن حمام خون در آن دهه سرخ داشت و انداختن تمامی تقصیرات به گردن جناح راست (اسدالله لاجوردی) و مجاهدین اسم بردن از جناح راست رژیم برای بی رنگ کردن مسئولیت های جناح مغلوب کنونی رژیم (اصلاح طلبان کنونی) که در آن زمان نقش بسیار مهمی در کشتارها و شکنجه های جوانان و نوجوانان و حتی زنان باردار ایفا می کردند. در این مورد می توان از افرادی چون عبدالله نوری، آیت الله صاعقی، سعید جباریان، موسوی تبریزی (که در آورمه 61 حزب توده را منحل اعلام کرد) و بسیاری دیگر از اصلاح طلبان امروزی نام برد.

احاله و تکرار حکم های مستقیم خمینی برای از بین بردن آنچه که او از آن بعنوان دشمنان اسلام یاد می کرد، به آیت الله منتظری ای که همکنون در قید حیات نیست!

گردانندگان "بیک نت" حتماً بیاد دارند که تعداد قابل توجه ای از اعضای بدنه و رهبری حزب توده در کشتار های سبعانه دهه 60 بخصوص تابستان 67 در زمره زندانیانی بودند که بنا به احکام شخص خمینی توسط برگزیدگانش به جوخه اعدام سپرده شدند. عطش سیرک نابردن "خمینی" در برپر کردن گلهای معطر این آب و خاک به حدی بود که حتی اندرزه های خیر خواهانه جانشین خود "آیت الله منتظری" را هم برای تجدید نظر در شیوه اعدام های سبعانه اش بر نتابید و او را خانه نشین کرد. حال پس از گذشت سی و اندی سال از ماجراهای خونین دهه 60 در ایران، اینکه چرا گردانندگان این سایت و همفکران شان، با استقبالی از چنین مصاحبه های هدفدار، تلاش دارند که مسئولیت های خمینی بعنوان رهبر سیاسی و مذهبی کشور در طول دوران زمامداری اش را برای نسل جدید ایران واژگونه جلوه دهند، سنوالتی است که نباید به آسانی از آن گذشت.

شایان ذکر است که "بیک نت" مانند هر رسانه دیگری مختار است که آزادانه و بدون هیچ محدودیت و مانعی هر آنچه را که میخواد انتشار دهد. اما اگر این نوشتارها بطور روشنی در پیوند با اتاق فکرهای رنگارنگ رژیم و ارگانهای امنیتی انتشار یابند، آن رسانه باید در نزد مردم ایران افشا شود.

اشکال کار در گجاست؟

گفته میشود که بیش از پنج میلیون ایرانی در خارج از کشور زندگی می کنند. بخش بزرگی از این جمعیت تبعیدی و مهاجر بعثت فشارهای سرکوبگرانه سیاسی و اجتماعی بی اندکی خود و فرزندانشان و شادای اقتصادی با هزار سختی و مشقت خود را به خارج از کشور رسانده اند. رزمی که خود این پلایا را بر سر چنین جمعیت کثیری آورده است و بخش بزرگی از پناهندگان ایرانی را از موهبت زیستن در سرزمین ابا اجدادی شان محروم کرده است، حال چهار نعل به سمت کنترل و سمت دهی این جمعیت آواره از وطن در حرکت است.

گرداننده گان طرح های خارج کشوری رژیم برای رسوخ کردن هر چه بیشتر شان در مجامع، محافل، خانواده ها و رسانه های خارج از کشوری، نیاز به پاک کردن حافظه های قربانیان خود از جنایات و بی عدالتی هایی که در حق ملت ایران و خود آن افراد روا داشته اند، دارند. این امر مهم را فعلاً لابی های رژیم در خارج از کشور و رسانه هایی که در جهت دوام نظام جمهوری اسلامی و سفید سازی رژیم قدم بر می دارند، بدون هیچ گونه مزاحمت سازمان داده شده ای از جانب مسئولان جدی این رژیم بر عهده دارند! نشریه "پرنسین" چاپ لندن که معمولاً خبرهای نوید بخشی در مورد روابط بین المللی رژیم و فعل و انفعالات ظاهراً مثبت دولت ایران در جذب ایرانیان خارج از کشور، به چاپ میرساند، در شماره 336 خود، اظهارات قشقاوی معاون کنسولی وزیر امور خارجه در امور مجلس و ایرانیان خارج از کشور را به چاپ رسانده است که در آن بر باز بودن درهای کشور بروی همه ایرانیان خارج از کشور تأکید شده است. قشقاوی در اظهارات خود، ضمن توضیح برنامه ریزی های وزارت خارجه رژیم برای شکستن فضا سازی ها و القائاتی که مابعد حزب ایرانیان خارج از کشور شده است، اشارتی به برنده های کنسولی 96 درصد از ایرانیان خارج از کشور در سفارتخانه های رژیم در کشورهای خارج دارد. وی در این اظهارات تأکید دارد که "ابوزیسیون در شدیدترین حالت آن بین همه ایرانیان خارج از کشور تنها بین سه تا چهار درصد است؟"

معاون طریف در امور ایرانیان خارج از کشور همچنین به این نکته اشاره دارد که "400 میلیارد دلار سرمایه ایرانیان فقط در آمریکا و کاناداست و سرمایه های فراوانی در دیگر نقاط جهان نیز وجود دارد" وی بخشی از نیات رژیم را در برگرداندن این سرمایه ها برای تزریق به اقتصاد در هم شکسته رژیم بر ملا می کند. در این رابطه سخن فراوان است. اما سنوالتی که مطرح است این است که در دهه های 60، 70 و حتی 80 آیا این اظهارات در خارج از کشور خریدارانی چون امروز داشت؟ اگر نداشت چه شد که با چنین تعرض گسترده ای از سوی رژیم به حریم پناهندگان ایرانی در خارج از کشور مواجه شده ایم؟! برای غفلتی که در این رابطه صورت گرفته است، می توان دلایل چندی ارائه داد. اما بنظر نگارنده، غفلت از پیشروی رژیم در محافل ایرانی خارج از کشور و گم کردن اولویت های مبارزه از سوی فعالین سیاسی و رسانه ای مخالف رژیم ایران، از جمله هموار کننده این تعرضات بوده اند.

مناسفانه بخش زیادی از انرژیهای مفید مخالفین جمهوری اسلامی، طی سه دهه گذشته صرف ضعیف و تخریب یکدیگر شده است. انگار که همه شرایط برای سرنگونی رژیم مهیا بوده و مردم آماده پهن کردن فرش های قرمز، در خاک پای فلان سازمان، گروه و یا شخصیت سیاسی به خاک کشور بوده اند!

بحث بر سر این نیست که درب نظر دادن و انتقاد کردن سازنده گل گرفته شود. اما موضوع، شناخت اولویت ها در مقابله با دیکتاتوریت است. وقتی کسی قصد آتش زدن مزرعه ما را دارد، صحبت از موعوبت کود این مزرعه نمی تواند در اولویت اول قرار گیرد. طبیعی است که اولویت اول مان باید، خنثی سازی توطئه آتش افروزان و بیرون راندن آنها از دور و بر مزرعه مورد ذکر باشد. اما برای کسی که با مفهوم اولویت بندی بیگانه است، شاید آنقدر بحث بد و خوب کیفیت کود مزرعه میتواند حیاتی جلوه کند که از آتش افروزی که در اطراف مزرعه جولان میدهند و نیت آنها عاقل باشد.

اگر در تمامی این سالها که رژیم در حال پیشروی در حریم پناهندگان بوده است، فعالین سیاسی و رسانه های سرنگونی طلب بدور از هر گونه اختلاف نظرهای سیاسی و اعتقادی، حداقل در رابطه با سالم سازی حریم پناهندگی خود و دفع ویروس های "بی تفاوتی" رژیم، طرحی مشخص و راه کاری مشترک میدانستند، کار به اینجاها نمی کشید. بسیار غم انگیز است، در زمانی که هزاران شاهد دهه 60 هنوز در قید حیات هستند، رسانه ای آنهم در خارج از کشور، آنقدر فضای پناهندگی را پاسیو و بی در و بیگر می بیند که در روز روشن، پروژه سفید سازی خمینی را تبلیغ می کند، با این امید که اگر مزاحم و معتزتی پیدا شوند، یک گام دیگر در مسیر خاک پاشیدن بر چشمان نسل جدید ایران بردارد.

نتیجه:

یکی از اصلی ترین تفاوتها بین یک فعال سیاسی با یک جورنالیست، اینست که جورنالیست بنا به حرفه اش میتواند از هر دری سخن بگوید. اما کار یک فعال سیاسی باید با ماده و دستاورد قابل لمس می همراه باشد. بنابر این، فعالین سیاسی برای جلوگیری از پیشروی رژیم در حریم و فضای پناهندگی ایرانیان، می توانند، نقش اساسی تری را ایفا کنند. شاید که یک پروژه فراگیر اینچنینی بتواند باعث فعالتر شدن رابطه ها در بین فعالین سیاسی شده و پروژه های مشترک دیگری را نیز بهرمهار داشته باشد.

با تشکر
سعید اطلس
23 مارچ 2014



چه طبقه ای در ایران حامل دمکراسی است؟

به اعتقاد من در جامعه ی ایران مانند بسیاری از جوامع اصولاً سه طبقه وجود دارد. مشخصاً در مورد ایران یک طبقه ی بورژوا وجود دارد که آن خصلت انقلابی و یا خصلت مبارزات ضد فئودالی و یا پیشاسرمایه داری را ندارند، و اصولاً هیچ ارتباطی به دموکراسی ندارند و سرمایه دارانی هستند که مشخص نیست از چه طریق سر بر آورده اند و بیشتر آن ها قاچاقچی ها و دزدها و زمین دارانی بزرگ بوده اند که امپریالیسم این ها را در مصدر قدرت قرار داده بدون این که هیچ پایه اجتماعی داشته باشند. در نتیجه این ها قادر به آوردن دموکراسی در داخل ایران نیستند و هیچ نوع علامتی هم در دوست و سیصد سال گذشته از زمان صفویه به بعد که بورژوازی در داخل ایران خواهان نوعی تحولات نوینی است دیده نشده است. البته در ارتباط با انقلاب مشروطه اتفاق خیلی زودگذری روی داد و بورژوازی به مفهوم غربی آن مشاهده شد. اما، آن هم خیلی گذر بود و شکست خورد. یعنی تنها جایی که ما شاهد ظهور بورژوا دموکراسی بودیم، در این دوران بود که آن هم سریع از بین رفت.

طبقه ی دومی که می تواند حامل جنگ علیه استبداد و طرح مسئله ی دموکراسی باشد، خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی هم به وضوح در انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد که اصولاً از نیروهای ضریب بورژوازی است و نقش ضد انقلابی دارد. یعنی نه تنها به سمت و سوی پرولتاریا و مبارزه برای دموکراسی نمی آیند، بلکه اصولاً ضد دموکراسی هستند و در واقع نیروی سرکوب رژیم جمهوری اسلامی از درون خرده بورژوازی و بخصوص افسار فوقانی آن شکل گرفته بود. در نتیجه این طبقه هم، قشری نیست که بتواند در داخل ایران دموکراسی بیاورد. بسیاری از گرایشات چپ به اشتباه فرض را بر این گذاشتند که می توانند با بخشی از این خرده بورژوازی برای رسیدن به انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در آینه متحد شوند، که نشان داد که اصولاً چنین چیزی امکان پذیر و جایز نیست.

بنابراین تنها طبقه ای که علائمی از مبارزه ی دموکراتیک در داخل ایران نشان داده است، اتفاقاً طبقه ی کارگر است. یعنی این که حتی اگر از سطح مسئله ی دموکراسی دور شویم، می بینیم طبقه ی کارگر تنها طبقه ای است که در مبارزه علیه استبداد شاهنشاهی دست به ساختن شوراهای کارگری در داخل ایران زد و توانست یکی از قدرتمند ترین نیروهای منطقه را که کاملاً وابسته به امپریالیسم بوده را سرنگون کند و شوراهای کارگری دموکراتیکی ایجاد کرد و برای نخستین بار در تاریخ ایران ما شاهد یک سلسله روابط دموکراتیک هستیم.

با وجود تمام سرکوبیهایی که طبقه ی کارگر در ۳۳ سال گذشته متحمل شده و با وجود تمام افتراقاتی که در درون خود دارد و تمام حملات و تهاجماتی و کشتارهایی که متحمل گردیده، با وصف این مبارزات کارگری برای خواست اولیه و اصلی شان یعنی همان حقوق دموکراتیک، ادامه پیدا کرده است. هیچ نیرو و هیچ طبقه ی دیگری به این صورت مصرا نه و مداوم به صورتی که طبقه ی کارگر برای احقاق دموکراسی مبارزه کرده است، مبارزه نکرده است و وجود ندارد. بنابراین تنها امید کسانی که خواهان یک انقلاب دموکراتیک و ایجاد یک دموکراسی در داخل ایران هستند، اتفاقاً باید بر طبقه ی متمرکز شود. مبارزه و تدارک برای انقلاب کارگری در داخل ایران و تقویت طبقه ی کارگر تنها راه برای رسیدن به دمکراسی است. زیرا که انقلاب کارگری در داخل ایران تنها انقلابی خواهد بود که نه تنها دموکراسی بورژوا دموکراتیکی که در داخل ایران وقوع آن به تعویق افتاده است را تحقق می دهد، بلکه دموکراسی نوینی یعنی دموکراسی سوسیالیستی را هم می تواند برای جامعه به ارمغان آورد.

این مسئله ای است که جریانات لیبرالی، بخصوص جریانات لیبرالی که خودشان از گرایشات مارکسیستی بیرون آمده اند، به آن توجه نمی کنند. البته گرایشات مارکسیستی که این ها از آن بیرون آمده اند، هیچوقت گرایشاتی مارکسیستی نبوده بلکه گرایشاتی شبه استالینیستی و استالینیستی و مانوئیستی بوده اند. این ها از آن کسانی که خواهان یک انقلاب استالینیستی و برپا کردن آن به جای این که به مارکسیسم انقلابی چرخش کنند و به جای این که خودشان را به جنبش کارگری مرتبط نمایند، به تنها جریانی که در داخل ایران می تواند دموکراسی ایجاد کند، به خیل دشمنان طبقه ی کارگر پیوستند. یعنی نه تنها به خیل دشمنان طبقه ی کارگر پیوستند، بلکه از مبلغان این فریب بورژوازی شده اند و این الگوسازی و ساختن یک جامعه ی بورژوا دموکراتیک در ایران را تبلیغ می کنند. و در واقع تبلیغ آن موضوع تقویت ارتجاع است و این مسئله از سوی طیف لیبرالیسم تحت عنوان ایجاد دموکراسی، آن هم دموکراسی وارداتی از خارج بدون این که اصولاً تاریخ و شرایط عینی آن در جامعه ی ایران وجود داشته باشد، هیچ مفهوم دیگری جز تقویت ارتجاع نمی تواند داشته باشد.

این نکته ای است که ما باید به طور مشخص و یا صراحت در مقابل طبقه ی خواهان ایجاد دموکراسی بورژوازی از طریق روش وارداتی آن به سبک کشورهای غربی مانند سوئد، نروژ، آمریکا و غیره هستند، بی رحمانه مبارزه کرد و نشان بدهیم که این ها از دشمنان طبقه ی کارگر، تنها طبقه ای که می تواند حامل دموکراسی در ایران باشد، هستند.

محدودیت های دمکراسی بورژوازی

حتی چنانچه فرض را بر این بگذاریم که این روش الگو سازی های تخیلی واقعی و واقعاً یک دمکراسی بورژوازی غربی، بتواند توسط طرفداران نگرش لیبرالی در ایران پیاده شود، باید آگاه بود که این جوامع اروپایی خودشان محدودیتهای زیادی در سطح به اجرا گذارند دمکراسی دارند. برای درک این موضوع به حقوق دانان و تئوریسین ها نیاز نیست. هر فرد صادق و فعالی در جامعه نظیر سوئد یا آمریکا می تواند به محدودیت های این شکل از دمکراسی پی ببرد. دمکراسی بورژوازی صرفاً فریبی است که بورژوازی از زمان انقلابهای بورژوا دموکراتیک بر جامعه اعمال کرده است. در واقع این شکل از دمکراسی، یک دموکراسی صوری است. به این مفهوم که بورژوازی وانمود می کند که «همه ها هم برابرند» و «جامعه بر اساس «وحدت ملی»، «دولت ملی»، «برابری»، «مساوات» و غیره، شکل گرفته است. بورژوازی زمانی که مبارزه ی ضد فئودالی را هدایت کرد، همواره به عنوان یک اقلیتی از جامعه به تنها اکثریت جامعه را فریب داده و تحقیر کرده، بلکه چنین وانمود می کند که این دموکراسی، دموکراسی همه ی مردم است.

برای نمونه ادعا می کنند که: «فروشنده و خریدار از حق برابر برخوردارند!» «یک فروشنده که در بازار نیروی کارش را می فروشد و یک خریدار که این نیروی کار را می خرد، هر دو برابر هستند. خریدار با کمال میل کالای فروشنده را می خرد و فروشنده هم با کمال میل کالایش را می فروشد!» درحالی که این ظاهر امر است. بورژوازی چیزی که مطرح نمی کند این است که آن فروشنده ی نیروی کار چه کار می تواند کند غیر از فروش نیروی کار خود؟ یعنی فروشنده (کارگر) برای سیر کردن خود و خانواده اش، برای امر معاش، مجبور است که نیروی کارش را به خریدار (سرمایه دار) بفروشد. در واقع این نیروی کار فروخته می شود که آن خریدار (سرمایه دار)، فروشنده (کارگر) را استثمار کند و سود مطلق بسازد و سرمایه اش را انباشت نماید. و برای این که فروشنده های بیشتری را به استخدام خود دربیآورد. در نتیجه مسئله ی استثمار در درون جامعه کاملاً مخفی نگاه داشته شده است. و نه تنها مخفی نگاه داشته شده، بلکه از طریق راه اندازی یک سلسله «انتخابات آزاد» و «مساوی»، پوششی ایجاد کرده اند، که گویا طبقه ی کارگر و یا زحمتکشان در جامعه آزادند، که به هرکسی خواستند رأی بدهند، و هرکس را خواستند انتخاب بکنند. ادعا می شود «در جامعه برابری وجود دارد، دولت اصولاً دولت تمام مردم است، این حکومتی است که شما همه ی مردم آن را انتخاب می کنید، و این برابری همه جا وجود دارد، اگر کسی بی پول است، اگر کسی بدبخت است به این مفهوم است که تلاش زیاد نمی کند، هر کس تلاش بکند وضعیتش خوب می شود».

این تبلیغات حتی در آگاهی بسیاری از توده ها رخنه کرده است. در واقع نشان می دهد که این «مساوات و برابری» و «دموکراسی» اصولاً فریبی بیش نیست، حتی در جوامع صنعتی پیشرفته، که اکنون این لیبرال های می خواهند این را به درون ایران ارفغان بیاورند! این ها می خواهند یک چنین دموکراسی صوری را به ایران هدیه بیاورند. این مسئله را در حوزه ی سیاسی هم می توانیم ببینیم. خود «انتخابات» نیز که از مسائل عمده ای است که بورژوازی تبلیغ می کند، کاملاً یک انتخابات بی معنای است. اولاً غیرمستقیم است، ثانیاً نمایندگان قابل عزل نیستند، ثالثاً برای مدت چهار سال انتخاب می شوند و می روند و هر کاری که علاقه دارند انجام می دهند بدون این که اصولاً کسی بتواند از آنها مورد سؤال قرار دهد. توده ها در سطح جامعه کاملاً آتیمزه شده اند.

پس بنابراین، توده های وسیع نه تنها نماینده های خودشان را که انتخاب می کنند را نمی توانند عزل بکنند، که نقشی در کنترل آن ها نیز ندارند. بخشی از نماینده های پارلمان، به بورکرات های دولتی میدل می شوند. به بیان دیگر بخشی از قشر ممتاز جامعه می شوند. در نتیجه، این ها منتهی نیستند که طبقه ی کارگر بتواند به آن ها انتقاد و یا عزل کند. در حقیقت یک ارتباط صوری رأی دهندگان و نمایندگان پارلمانی بوجود می آید.

دوم این که این نوع انتخابات، صرفاً در حوزه ی جغرافیایی صورت می گیرد. یعنی در محدوده ای که عده ای کارگر و عده سرمایه دار به شکل برابر به صندوق رأی می روند. در صورتی که این ها دارای دو منافع متفاوت و متناقض هستند. چگونه ممکن است که طبقه ی کارگر باید با همان نماینده هایی که بورژوازی ارائه می دهد، رأی بدهد و این ها را انتخاب کند؟ واضح است که نماینده های طبقه ی کارگر می خواهند نمایندگان خودشان را انتخاب بکنند. اما به نماینده های خودشان دسترسی ندارند. چون اصولاً سیستم رأی گیری در جامعه ی بورژوازی به گونه ای است، کسانی که صاحب مقدار زیادی منابع مالی هستند می توانند در انتخابات شرکت بکنند. مثلاً در آمریکا محال است که یک فرد فقیر بتواند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند. چون اصولاً برای شرکت در انتخابات بودجه ی کلانی لازم است و نه تنها بودجه کلانی لازم است بلکه، بانکها باید پشت سر کاندیدها قرار گرفته باشند. در آمریکا در واقع وال استریت و مراکز مالی بزرگ شرکت های دارایی هستند که پشت سر آقای اواما و جمهوری خواهان قرار می گیرند. آن ها هستند که تعیین می کنند نهایتاً چه نماینده ای باید انتخاب گردد و به این ترتیب مردم را فریب می دهند، فریب از این نظر که مردم هر چهار سال یک بار می آیند به قول مارکس رأی می دهند برای کسی که می خواهد در عرض این چهار سال جیب این ها را خالی کند. بسیار واضح است که این دموکراسی ای نیست که در درم ما در داخل ایران بخورد.

دموکراسی بورژوازی نه تنها یک دموکراسی صوری است که در جامعه ی بورژوازی، اولاً قدرت سیاسیاً در پارلمان نیست. پارلمان خود اصولاً یک نمایش است. قدرت سیاسی در دست دولت است، چون اصولاً جریانات بورژوا بر اساس فریبی توده ها، مفهوم دولت و حکومت مخدوش می کنند. می گویند که «حکومت» همان «دولت» است. از آنجایی که حکومت را مردم انتخاب می کنند، در نتیجه کل این جامعه و کل این دولت در دست مردم است! در حالی که چنین نیست! واقعیت این است که اولاً حکومت بخشی از دولت است و دولت جریانی است که پشت سر حکومت عناصر ثابتی را دارد است. برای نمونه مردم رئیس پلیس را تعیین می کنند. رئیس بانکها، رؤسای بوروکراسی دولتی، که تمام امور در دست آن ها است، نه در دست نماینده های پارلمان در مجلس، همواره ثابت هستند. رکن اصلی دولت سرمایه داری را همین بوروکراسی دائمی و غیر قابل عزل تشکیل می دهد. حتی در کشوری مانند آمریکا و اروپا، تمامی این پست ها انتصابی هستند. در امور تعیین کننده، حکومت اصولاً کاره ای نیست، رئیس جمهور و نخست وزیر و مقام های حکومتی عموماً با تأیید و نیاز منابع مالی و بانک ها انتخاب می شوند. برای نمونه چنانچه «وال استریت» در آمریکا خواهد در انتخابات ریاست جمهوری کاندید از حزب خاصی انتخاب شود، چنان امکانات مالی در انتخابات او می ریزند که به احتمال قوی همان فرد مورد نظر، انتخاب می گردد. در نتیجه هر چهار یا پنج سال یک بار، نمایشی به راه می اندازند که در واقع توده ها را فریب بدهند. اپوزیسیون لیبرال ما، می خواهد چنین «دموکراسی» ای را برای مردم ایران از خارج وارد کند.

خبر طبقه کارگر و زحمتکشان ایران این شکل از «دموکراسی» را نیاز ندارند. تجربه تاریخی در ایران نشان داده است که بورژوازی ایران حتی همین «دموکراسی» صوری غربی را در ایران تحمل نخواهد کرد. در مقابل طبقه ی کارگر، با شکل دادن شوراهای کارگر، نشان داده است که قادر به ارائه دمکراسی سوسیالیستی به جامعه هست. ببیند «دموکراسی» آمریکا که قرار است «مهد آزادی» جهان باشد، اخیراً چه کرده است. سیستم شنودهای اطلاعاتی برای سراسر جهان، حتی متحدین خودشان در اروپا، به کار گرفته اند. افشاگری کارمند سابق «سپا» «ادوارد اسنودن» این تخلفات بین المللی دولت اواما علیه مردم جهان و حتی متحدان اروپایی شان، نشانی است از یک «دموکراسی» بورژوازی. به دلیل این اقدام انسان دوستانه تهدیدها بسیاری از سوی حکومت آمریکا متوجه او شده است. این شکل از «دموکراسی» بورژوازی (حتی چنانچه قابل تحقق باشد که نیست) را ما در ایران نمی خواهیم.

لیبرال ها برای حمایت از این شکل از دمکراسی صوری غربی، استدلال می کنند که «ببینید در ایران دموکراسی وجود ندارد، انتخابات آزاد وجود ندارد، در نتیجه ما باید به دموکراسی غربی بایم متوسل شویم، و چنین دمکراسی ای را به ایران صادر کنیم.» می گویند: «ببینید در جوامع کمونیستی شوروی و چین با اروپای شرقی با کوبا چه اختناق حاکم است! کمونیسم یعنی اختناق و سرکوب مردم. در نتیجه ما باید متوسل شویم به دموکراسی غربی!»

این سخنانان کذب محض هستند. در جوامع شوروی به ویژه ۱۹۲۵ به بعد و جوامع چین و کوبا به عللی دمکراسی سوسیالیستی وجود نداشته است (بحث مفصل مورد ارزیابی این جوامع از حوصله این بحث امروز خارج است. ما در بحث های پیش در مورد درسها و علل شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به آن به تفصیل برخورد کردیم). اما، «دموکراسی» مد نظر مارکسیست های انقلابی، دموکراسی سوسیالیستی است. طبقه کارگر از آنجایی که چیزی برای مخفی کردن ندارد نیازی نیز به ایدئولوژی ندارد.



آیت الله خامنه ای در نخستین روز سال نو، به طور غیرمستقیم از یک سو به ریاضت اقتصادی (اقتصاد مقاومتی) و از سوی دیگر، به تشدید سانسور (رخنه فرهنگی)، تاکید ورزیده است. روز جمعه، ۴ فروردین، خامنه ای در سخنانی در مشهد، از جمله تاکید کرد که «فرهنگ از اقتصاد هم مهم تر است، فرهنگ به معنای هوایی است که تنفس می کند اگر این هوا تمیز باشد یک اثر و اگر کثیف باشد اثر دیگری دارد.»

او، افزود: «باید فرهنگ تولید داخلی در ذهن مردم جا بیفتد. فرهنگ یعنی ایمان به باورهای مردم، عادات مردم و چیزهایی که مردم با آن سر و کار دارند.»
به گفته خامنه ای، تمرکز دشمن بر روی فرهنگ بیش از همه جاست. او، گفت: «مسئولان فرهنگی باید مراقب رخنه فرهنگی باشند، رخنه فرهنگی بسیار خطرناک است. همه آسیب های فرهنگی کار بیگانگان نیست خودمان هم مقصریم.»

نهادهای بین المللی و فعالان و سازمان های مدافع حقوق بشر و آزادی بیان و اطلاعات، حکومت اسلامی و در راس همه خامنه ای را یکی از بزرگ ترین دشمنان آزادی، اینترنت و گردش آزاد اطلاعات در شبکه جهانی وب معرفی می کنند.

سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران، یک ارگان مخوف هزار چهره است که از سرکوب اعتراضات مردمی و ترور مخالفین حکومت شان در داخل و در خارج کشور، جنگ انداختن به مهم ترین و اصلی ترین عرصه های فرهنگی، اقتصادی، هنری و ورزشی گرفته تا سازمان دهی گروه های تروریستی اسلامی در آسیا و آفریقا، حضور فعال در سرکوب مخالفین حکومت آدم کش بشمار اسد در سوریه، دخالت در امور داخلی لبنان از طریق حزب الله، قاچاق مواد مخدر، اسلحه و کالاهای دیگر نیز بسیار فعال است و کسب سود می کند. به علاوه سال هاست که بسیاری از فرماندهان سپاه وارد وزارتخانه های مهم و کلیدی، دولت، مجلس شده اند و بخش عمده فرماندارها، استاندارها و شهردارها نیز از میان فرماندهان سپاه انتخاب می گردند و...
در ادامه، بحث خود را پیرامون فعالیت های به اصطلاح «فرهنگی» سپاه پاسداران متمرکز می کنم.

کوشه هایی از فعالیت اقتصادی سپاه

کاردهای اصلی حکومت اسلامی از میان اعضای سپاه انتخاب می گردند. برای نمونه، رستم قاسمی، فرمانده فرارگاه خاتم الانبیا، بازوی پیمان کاری سپاه، به عنوان گزینه احمدی نژاد به عنوان وزیر نفت و یا صفار هرندی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، انتخاب شد.

فرارگاه خاتم الانبیا، دارای قراردادهایی به ارزش بیش از ۱۵ میلیارد دلار با وزارت نفت و سازمان های دولتی است. اکثر قراردادهای جاری پیمان کاری در نفت و گاز خلاف قانون و از راه ترک مناقصه به سپاه پاسداران واگذار شده است.

از مجموع ۱۵ میلیارد دلار حجم پیمان های واگذار شده به سپاه، ۱۰ میلیارد دلار پیمان های در دست اجرا و ۵ میلیارد دلار قراردادهای نهایی شده است.
فرارگاه خاتم الانبیا، مضمون از هر نوع کنترل و حسابرسی مالی، پرداخت مالیات و اعساف نظارت عمومی، با رشد وسیع و دائمی، یکی از پول سازترین بازوهای اقتصادی سپاه محسوب می شود. امضای قراردادهای فرعی پیمان کاری و مبادرت به واردات مستقیم کالا و خرید خدمات، بدون نظارت گمرکی به پیمان اجرای امرضا شده، از جمله راه های کسب درآمدی نجومی توسط این پیمان کار نظامی است.

سازمان حکومت اسلامی، حتی مبالغ زیادی از سرمایه های عمومی جامعه را به طور پنهانی و به دور از دید مردم و به شکل بارانه های بی حساب در اختیار شرکت های وابسته به سپاه قرار می دهند. سپاه، بخشی از سودهای به دست آمده را برای راضی نگه داشتن افسران و فرماندهان خود و هم چنین میان انصار حزب الله، بسیج و چماقداران حرفه ای پخش می کند؛ بخشی را نیز به تبلیغات نمایش های انتخاباتی مقامات سیاسی نزدیک به خود، اختصاص می دهد تا آن ها هم مانند احمدی نژاد، پس از کسب قدرت، منابع مالی بیش تری را در اختیار سپاه و شرکت های وابسته به آن بگذارند. حسن روحانی به محض این که به قدرت رسید از سپاه هاساندا دعوت کرد تا هر چه پیش تر در امور اقتصادی کشور دخالت کنند.

به این ترتیب، به جرات می توان گفت که دولت دایمی و اصلی در ایران، سپاه پاسداران است به دولت هایی که هر چهار سال یک بار با نمایش های انتخاباتی جا به جا می شوند.

فرماندهان و سرداران سپاه و هم فرمان آن ها در حاکمیت و آفازاده ها و نورچشمی ها، شرکت ها و موسسات مختلفی را با اسامی مختلف تاسیس کرده اند که جدا از درآمدهای کلان روزانه آن ها در بازارهای داخلی و بین المللی، بودجه های کلانی هم از بودجه سالانه کشور می گیرند.

اسامی برخی از شرکت ها و نهادهای سرمایه گذار سپاه عبارتند از: موسسه فرهنگی- خدماتی نامن الانه؛ شرکت آلاله کیود کویر؛ شرکت بهاران؛ گروه بهاران؛ مهندسی آماده بهینه ساز؛ مواد غذایی خمیر مایه چهار محال و بختیاری؛ شرکت جهاد خانه سازی؛ شرکت مخابرات ایران؛ شرکت ذوب روی اصفهان؛ صنایع پتروشیمی کرمانشاه؛ شرکت کشت و صنعت شاداب خراسان؛ شرکت بازرگانی و صنعتی ایران اطلس کیش؛ شرکت بهارستان کیش؛ موسسه کوئترا؛ صنایع غذایی مانده؛ موسسه میناق بصیرت؛ شرکت مخابراتی موج نصرگستر؛ شرکت نوید بهمن؛ مهندسی افق توسعه صابرین؛ شرکت اندیشه و عمران محیط؛ شرکت خدمات هوایی پارس؛ شرکت مهندسی مشاور سازه های پیش ساخته سبک، موسسه خدمات بازرگانی مشاوره ای رحیم کمیل؛ مجتمع خانه سازی رزمده؛ شرکت مجتمع خانه سازی سپاهان؛ صنایع معدنی شهاب سنگ؛ شرکت سرمایه گذاری شریهار میستان؛ شرکت سرمایه گذاری توسعه اعتماد؛ شرکت پنجم بافی پناه یزد؛ فولاد زاگرس؛ و...
شرکت های وابسته به بنیاد تعاون بسیج عبارتند از: موسسه تامین مسکن بسیج؛ موسسه قرض الحسنه بسیجیان؛ موسسه تامین اقلام مصرفی بسیجیان؛ موسسه فرهنگی هنری رزمندگان اسلام؛ موسسه خدمات علمی و آموزشی رزمندگان؛ و...

شرکت های وابسته به موسسه مالی و اعتباری مهر؛ شرکت کوثر آذربایجان؛ شرکت کوشا پایدار؛ شرکت خدمات بازرگانی آینده نگر مهر؛ شرکت سرمایه گذاری مسکن و عمران مهر؛ شرکت اقتصاد ایرانیان؛ شرکت تدبیرگران آتیه؛ و...

شرکت هایی که همه یا بخشی از سهام آن ها متعلق به شرکت های سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان است: سرمایه گذاری توسعه آذربایجان؛ شرکت آلومینیوم ایران؛ شرکت صنعتی دریایی ساز؛ شرکت فراوری مواد معدنی ایران؛ توسعه صنعتی ایران؛ تراکتور سازی ایران؛ ریخته گری تراکتور سازی ایران؛ توسعه معدن روی؛ فولاد مبارکه اصفهان؛ داروسازی جابرین حیان؛ تایدواتر خاورمیانه؛ بانک پارسیان؛ شرکت لوله و تجهیزات سدبید؛ تراکتورسازی تبریز؛ شرکت مهندسی تکنووار؛ سرمایه گذاری توس گستر و...

این شرکت ها تا سال 89 اعلام موجودیت کرده بودند قطعا از آن تاریخ تاکنون، هم به اعداد و ارقام این شرکت ها و هم ثروت های آن افزوده شده است.

فعالیت تلویزیونی سپاه پاسداران در 24 استان ایران

سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران، طی سال های گذشته به صورت گسترده وارد فعالیت های رسانه ای شد و در اینترنت حضور پررنگ دارد. اما به نظر می رسد که اکنون این ارگان تصمیم گرفته که فعالیت های خود را در سطح تلویزیونی گسترش نیز دهد.

مسئول روابط عمومی سپاه پاسداران ایران، روز پنج شنبه 6/3/2014، اعلام کرد، این ارگان در 24 استان کشور فعالیت تلویزیونی داشته و برنامه تولید می کند. (1)
به گزارش فارس، سردار رمضان شریف، بعد از ظهر پنج شنبه در جریان بازدید از مرکز تلویزیونی سپاه خراسان شمالی، گفته است که پیگیری های لازم برای راه اندازی مرکز تلویزیونی سپاه پاسداران ایران در سایر استان ها با تعامل صدا و سیما و این کشور در حال انجام است.

تاریخ ورود سپاه پاسداران به فعالیت های رسانه ای به سال های 1990 بر می گردد. 2 سال پس از پایان جنگ ایران عراق سپاه پاسداران به سوی مطبوعات و رسانه ها خیز برداشت. در آغاز سپاه با بولتن روزانه ای به نام «اخبار و تحلیل ها» که اداره سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه منتشر می کرد، اعضای خود را در جریان رویدادها و مواضع فرماندهی سپاه قرار می داد. علاوه بر این اخبار رسمی سپاه و بسیج نیز از سوی رسانه های دولتی چون صدا و سیما و جمهوری اسلامی ایران و روزنامه ها رسمی منتشر می شد. اما فعالیت های عمده و علنی مطبوعاتی سپاه با انتصاب حسین شریعتمداری عضو ارشد سپاه توسط علی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی به عنوان «نماینده ولی فقیه و مدیر روزنامه کیهان» و انتصاب محمدحسین صفارهرندی که سال ها رییس اداره سیاسی سپاه بود به عنوان «سردبیر کیهان» آغاز شد و به این ترتیب یکی از پرسابقه ترین روزنامه های ایران در اختیار سپاه پاسداران قرار گرفت.

پس از انتخابات سال 1997 و انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری ایران جریان انتشار روزنامه های نزدیک به اصلاح طلبان در ایران آغاز شد. در همان سال ها سپاه پاسداران با انتشار روزنامه «جوان» تلاش کرد فعالیت مطبوعاتی خود را گسترش دهد. اما روزنامه جوان تا سال 2009 و انتشار نسخه «جوان آنلاین» نتوانست پاسخ گوی اهداف مورد نظر سپاه باشد.

نخستین تجربه اعضای سپاه پاسداران راه اندازی سایت «بازتاب» در سال 2001 بود. مدیریت سایت «بازتاب» را شماری از اعضای پیشین سپاه که از نزدیکان محسن رضایی فرمانده پیشین این ارگان بودند، بر عهده داشتند. عملکرد سایت بازتاب در خصوص مخالفت خارج از کشور و نیز اصلاح طلبان داخل ایران با سیاست های کلی سپاه همسوز بود. با آغاز انتخابات سال 2005، مدیران بازتاب از محسن رضایی و محمد باقر قالیباف دو فرمانده ارشد سپاه حمایت نکرد و از محمود احمدی نژاد پشتیبانی نمود. همین امر باعث اختلاف درونی سپاه شد و این سایت ابتدا فیلتر و تعطیل شد، و بعدها در دوره احمدی نژاد جای آن سایت «تابناک» تاسیس شد.

با راه اندازی خبرگزاری فارس در سال 2002، سپاه پاسداران بزرگ ترین و تاثیرگذارترین رسانه خود در عرصه عمومی را راه اندازی کرد. این خبرگزاری زمانی آغاز به کار کرد که خبرگزاری «ایرنا» به عنوان خبرگزاری رسمی حکومت اسلامی در اختیار دولت محمد خاتمی بود و خبرگزاری های ایستا و ایلنا نیز دو خبرگزاری با گرایش اصلاح طلبانه شناخته می شدند.

خبرگزاری فارس، تا مدت ها وابستگی خود به سپاه پاسداران را پنهان می کرد و این در حالی است که برنامه هفتگی آن را «شورای تعیین خط مشی» که مرکب از شماری از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران می باشد در طی جلسات هفتگی تعیین می شد و می شود. محمدحسین صفار هرندی معاون فکلی فرمانده کل سپاه، وجود چنین شورایی را تایید کرده و گفته است که خودش نیز عضو «شورای هفتگی تعیین خط مشی خبرگزاری فارس بوده است.»

سایت های وابسته به سپاه پاسداران به طور کلی به دو دسته تقسیم می شوند. دسته نخست سایت هایی هستند که به عنوان سایت رسمی بخش های مختلف سپاه و بسیج فعالیت می کنند؛ هم چون سایت «سپاه نیوز» که زیر نظر «مرکز اطلاعات و نشر الکترونیک اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه» به فرماندهی «رمضان شریف» از فرماندهان ارشد سپاه فعالیت می کند یا سایت «حماسه» که اخبار روابط عمومی سپاه پاسداران را منتشر می کند.

قریب به اتفاق سپاه های استانی نیز هر یک سایت مشابهی دارند هم چون سایت سپاه استان تهران، سایت سپاه عاشورا وابسته به سپاه آذربایجان شرقی، فعالیت رسانه ای سپاه پاسداران و بسیج در اینترنت اما اکنون ابعاد دیگری نیز دارد و به شماری از سایت ها و خبرگزاری های مادر، و ده ها سایت اقماری گسترش یافته است. از جمله سایت ها و خبرگزاری های مادر که فعالیت رسانه ای سپاه پاسداران و بسیج در اینترنت را بر عهده دارند، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

خبرگزاری فارس، بصیرت، سپاه نیوز، ندای انقلاب، فرهنگ انقلاب اسلامی، فاطر نیوز، منشور نیوز، بولتن نیوز، دیده بان، جوان آنلاین، معماریون، بسیج پرس، خبر دانشجو و خبرگزاری تسنیم وابسته به سازمان اطلاعات سپاه پاسداران و نزدیک به سپاه قدس-شاخه برون مرزی سپاه پاسداران.

علاوه بر این سایت ها و خبرگزاری ها، سپاه پاسداران هم چنین اقدام به تاسیس مجموعه های رسانه ای کرده است که هر یک چندین سایت و خبرگزاری را اداره می کنند. برای نمونه «مجتمع رسانه ای اطلس» یکی از مجموعه هایی است که خود به تنهایی مجموعه ای از سایت های اقماری شامل برهان، نسیم آنلاین، مجلس نهم، افسران جوان جنگ نرم، اشراق، موج قانون، به دخت، دیدار دنیا، ایران هسته ای، سفیر را نیز راه اندازی کرده است.

ماهی 100 میلیارد تومان هزینه فیلتر شکن برای ایرانی ها!

هر چند اینترنت در ایران هنوز همگانی نشده است اما بر اساس آخرین آمار چیزی حدود 45 درصد از مردم ایران از خدمات اینترنت استفاده می کنند که به نوبه خود قابل توجه است.

هم چنین بر اساس آخرین آمارهای منتشر شده از سوی سامانه مدیریت ضرب نفوذ اینترنت کشور، 40 میلیون و 718 هزار و 740 کاربر اینترنت در ایران وجود دارند که با توجه به جمعیت 75 میلیون و 149 هزار و 669 نفری در کشور، ضرب نفوذ اینترنت تا پایان نیمه اول امسال 18/54 درصد برآورد می شود.
در همین حال تعداد مشترکان اینترنت در ایران نیز 26 میلیون و 676 هزار و 948 مشترک اعلام شده است. با این رقم، می توان گفت که کاربران ایرانی عضو فیس بوک بیش از چهار میلیون نفر هستند.

محدوده فیلترینگ این روزها فراتر از اینترنت رفته و نرم افزارهای موبایل را نیز در بر گرفته است. بعد از فیلتر شدن «وی چت»، این روزها خبرها حکایت از فیلترینگ «واتس آپ» دارد



بهرام رحمانی: فعالیت های «فرهنگی» سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران!

و برخی رسانه ها همانند فراهم آوردن زمینه برای فیلترینگ وی‌جت، در حال آماده کردن اذهان برای فیلترینگ «واتس‌آپ» هستند. فیلتر شدن سایت اینترنتی «اپلیکیشن واتس‌آپ»، احتمال فیلتر شدن این «اپلیکیشن موبایلی» در روزهای آینده را تقویت کرده است. باز هم تجربه فیلتر شدن «وی‌جت» وزیر ارتباطات بعد از فیلترینگ «وی‌جت»، توپ را به زمین شورای فیلترینگ انداخت و گفت: ما هیچ ارتباطی به فیلتر «وی‌جت» نداریم و فقط یک عضو از اعضای دوازده گانه هستیم. بنا بر یک گزارش رسمی، 48 ساعت بعد از فیلتر کردن وی‌جت، 41 درصد از چهار و نیم میلیون نفر استفاده کننده از وی‌جت یعنی یک میلیون و 845 هزار نفر، روی گوشی موبایل خود فیلترشکن نصب کردند. در حال حاضر میانگین قیمتی فیلترشکن های سرویس موبایل چیزی حدود 6 هزار تومان است. با این حساب فقط در 48 ساعت اولیه 11 میلیارد و 70 میلیون تومان توسط کاربران اپلیکیشن موبایلی وی‌جت، فیلترشکن خریداری شده است. با از کار افتادن فیلترشکن رایگان سایفون، ایرانیان امروز برای دور زدن فیلترینگ باید یک «وی‌پی‌ان» «خریداری کنند». «چهار هزار تومان است که البته این فیلترشکن ارزان، توانایی گذر از فیلتر فیس بوک و توئیتر را ندارد و باید سرویس هایی مانند کریو، تونل پلاس و... را خریداری کرد که به مراتب گران تر هستند. در این ترتیب، با این فیلترینگ گسترده کنونی که حتی سایت های علمی را نیز در بر گرفته، اگر بگویم نصف کاربران اینترنت در ایران از فیلترشکن استفاده می کنند، مبلغی که ماهانه بیمی از کاربران ایرانی اینترنت بابت گذر از فیلترینگ می بردارند، چیزی حدود 100 میلیارد تومان می شود. مبلغی به عبارتی می شود سالی 1200 میلیارد تومان، یعنی رقمی که می تواند در وضعیت فعلی اقتصاد کشور بسیار راه گشا باشد و صرف ایجاد کارگاه ها و کارخانه های تولیدی و کمک به صنعت و تولید کشور شود اما به جیب سودجویان فیلترشکن ایران روانه می شود تا اقتصاد کشور را از این مبلغ محروم کند. در هر حال، از روزی که روحانی رییس دولت یازدهم شد گمانه زنی ها درباره آزادی بیش تر در فضای مجازی شروع شد. رفع فیلتر فیس بوک اولین خواسته ای بود که با تشکیل کمیسی به همین نام در این شبکه اجتماعی مطرح شد و عضویت اعضای دولت در فیس بوک احتمال رفع فیلتر آن را قوت بخشید.

بازداشت ۴ تن به اتهام استفاده از شبکه های اجتماعی اینترنت

بر اساس گزارشات، چهار تن که از شبکه های اجتماعی اینترنت استفاده می کردند، توسط ماموران امنیتی حکومت دستگیر شدند. یکی از دستگیر شدگان مسلم بوشهریان نام دارد که روز 2 بهمن در فرودگاه بین المللی تهران توسط ماموران حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران دستگیر شد. از وضعیت وی اطلاعی در دست نیست. در روز 5 بهمن نیز در مشهد 3 تن دیگر به نام های ساسان و سیاوش حنطیان و رضا آل ناصر که در در شبکه های اجتماعی اینترنت فعال بودند، توسط ماموران مسلح حکومت دستگیر شدند. این 3 تن از دانشجویان دانشگاه آزاد مشهد بودند. گزارشات حاکی است که فقط طی بهمن ماه، شمارزی از کسانی که از شبکه های اجتماعی اینترنتی استفاده می کردند در شهرهای مختلف کشور از جمله تهران، شیراز، اصفهان، کرمان، کرج دستگیر شدند.

«تبلیغات فرنگی و تهاجم فرهنگی»

سایت خبری پارسی، نزدیک به جناح حاکم اصولگرا، تحت عنوان «بازخوانی مواضع رهبر معظم انقلاب درباره اینترنت»، مجموعه اظهارات علی خامنه ای درباره اینترنت در سال های اخیر را باز نشر کرده است. نخستین سخنان نقل شده از خامنه ای درباره اینترنت مربوط به بیست و هفتم بهمن ماه سال 1379 است که او در آن، اینترنت را از مصادیق «تبلیغات فرنگی و تهاجم فرهنگی» دانسته و گفته: «در دنیا تهاجم فرهنگی علیه انقلاب، از تهاجم سیاسی و اقتصادی سریع تر و همه گیر تر و همه جایی تر بود.» خامنه ای، در 26 آذر 1381 نیز در سخنانی خطاب به اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، اینترنت را به «سگ وحشی» تشبیه کرد. او، با وجود بیان این که «اینترنت یکی از نعم بزرگ الهی است»، افزود: «اما (اینترنت) در عین حال یک نعمت بزرگ هم هست؛ یعنی یک جاقوץ دو دم و خطرناک، اینترنت الان مثل یک جریان افسار گسیخته است. این مثل آن است که کسی یک سگ وحشی را بیاورد، بگویند قلاده اش کو؟ بگویند سفارش کرده‌ایم آنگه قلاده را بسازد.» در آخرین نمونه از تلاش حکومت ایران برای محدود کردن بیش از پیش اینترنت، رهبر جمهوری اسلامی در اواسط اسفندماه سال 90 دستور داد تا «شورای عالی قضایی مجازی» تشکیل شود و درباره «مواجهه فعال با فضای مجازی» از حیث سخت افزاری، نرم افزاری و محتوایی «تصمیم گیری کند. خامنه ای، به این شورا دستور داد با تشکیل یک «مرکز ملی فضای مجازی» نسبت به فضای مجازی در داخل و خارج از ایران «اشراف کامل» داشته باشد. او، گفت که کلیه دستگاه های کشور موظف به همکاری همه جانبه با این مرکز خواهند بود.

خامنه ای، دلیل تشکیل این شورا را «گسترش فزاینده فن آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی به ویژه شبکه جهانی اینترنت و آثار آن در زندگی فردی و اجتماعی عنوان کرد و نوشت: «ضرورت برنامه ریزی و هماهنگی مستمر به منظور صیانت از آسیب های ناشی از آن اقتضا می کند که نقطه کانونی متمرکز برای سیاست گذاری، تصمیم گیری و هماهنگی در فضای مجازی کشور به وجود آید.» برپایه این دستور، ریاست این شورا بر عهده رئیس‌جمهور خواهد بود. خامنه ای، اعضای حقوقی این شورا را بدین ترتیب منصوب کرد: رئیس جمهور (رئیس شورای عالی)، رئیس مجلس (رئیس قوه قضائیه)، رئیس سازمان صداوسیما، وزیر ارتباطات و فن آوری اطلاعات، وزیر ارشاد، وزیر علوم، وزیر اطلاعات، رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی، فرمانده کل سپاه پاسداران و فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی.

اعضای حقیقی این شورا هم افرادی به نام های حمید شهرباری، جواد مظلومی، مسعود ابوطالبی، کامیار تقفی، رسول جلیلی، محمد سرفراز و علی‌رضا شاه میرزایی هستند که برای مدت سه سال تعیین شده اند.

رئیس سازمان صداوسیما نیز به عنوان دبیر شورای عالی فضای مجازی و رئیس مرکز ملی فضای مجازی، فعالیت خواهد کرد. خامنه ای، در دیدار با تعدادی از دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی تهران و در پاسخ به این پرسش که «چرا چین کمونیست، اینترنت را به شدت سانسور می کند ولی در ایران اسلامی این کار انجام نمی شود؟»، گفته بود: «در همه جای دنیا - مخصوص چین نیست - وقتی جهاز عظیم و فراگیر اینترنت وارد می شود، معمولاً فیلترهایی هم وجود دارد که هر کشور به فراخور تمایلات و تفکرات و مصالحی که دارد، آنها را کار می گذارد؛ این یک امر طبیعی است. در این جا هم در آغاز کار مقداری بی توجهی شد، لیکن بعد اقداماتی کردند و باید ببینند: این درست است. البته که باید فیلترهای مناسب و لازم را بگذارند.»

خامنه ای، در پاسخ به این پرسش که «چرا مغازه‌ها را به خاطر نداشتن جواز سالم می کنند، ولی به خاطر فروش و حتی نمایش تصاویر مبتذل جریمه نمی کنند و چرا در نمایشگاه بین المللی شرکت ها حق دارند هر تصویر و یا موسیقی ضد دین را پخش کنند؟»، به ذکر «خدا لعنت شان کند»، بسنده کرد.

او، در سال 1384 نیز با بیان این که «من به متبر خلی علقه دارم»، گفته بود که «امروز اینترنت، ماهواره، تلویزیون و ابزارهای گوناگون ارتباطی فراوان هست، اما هیچ‌کدام از این‌ها متبر نیست.»

هم چنین استقبالی از رهبر حکومت اسلامی وجود دارد که در پاسخ به این پرسش که «آیا کندی اینترنت مصادف عشق در معامله است؟»، گفته بود: «اگرچه مصادف عشق در معامله نیست اما مشتری اگر معیون باشد حق دارد قرارداد را فسخ نماید.»

بازه ترین فتوای آیت الله خامنه ای

آیت الله علی خامنه ای رهبر ایران در فتوایی که در سایت رسمی دفتر وی منتشر شده، چت کردن دختر و پسر نامحرم را جایز ندانسته است. او، در پاسخ به استقبالی در باره «چت کردن دختر و پسر نامحرم» گفته است: «با توجه به مفاسد که غالباً بر آن مترتب است، جایز نیست.» این فتوای خامنه ای، به دنبال آن منتشر می شود که در دو هفته گذشته برخی از نرم افزارهای ویژه چت در تلفن های همراه مانند وی چت در ایران فیلتر شده و مسئولان ایرانی از احتمال فیلتر شدن دیگر نرم افزارهای مخصوص چت خبر داده اند.

دبیر کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه نیز روز 29 دسامبر 2013، درباره فیلتر شدن سایر نرم افزارهای خارجی شبیه «وی چت» گفت: «فیلتر شدن نرم افزارهای خارجی مشابه وی چت هم در دستور کار کارگروه است. «او، افزود: «فیلتر شدن نرم افزارهای تانگو، وایپر، واتس آپ و کوکو در دستور کارگروه بوده و هنوز هم از دستور خارج نشده اند.»

شنش وزیر کابینه روحانی عضو کمیته سانسور

در حالی که شیخ حسن روحانی، در نیویورک مدعی شد همه مردم حتی در روستاها نیز به اینترنت دسترسی آزادانه دارند، مقامات حکومتی در روز 4 بهمن 1392، اعلام کردند «شبکه های اجتماعی فیس بوک و توئیتر را به دلیل مسائل قانونی و با قاطعیت فیلتر کرده ایم.» عبدالصمد خرم آبادی، دبیر ارگان «کمیته تعیین مصادیق محتوای مجرمانه» گفت این تصمیم در «کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه که 13 عضو دارد» گرفته شده است. او، افزود: «شنش نفر از آن ها وزیر اطلاعات، فرهنگ و ارشاد، دادگستری، علوم و آموزش و پرورش هستند. سه عضو هم از تبلیغات اسلامی، صدا و سیما و نیروی انتظامی است، یک نفر هم از شورای عالی انقلاب فرهنگی و دو نفر هم نماینده مجلس.» او که در یک برنامه تلویزیونی صحبت می کرد برای توجیه این اقدام سرکوبگرانه افزود: «فیس بوک یک سایت آمریکایی است و از سوی یک صهیونیست اداره می شود، بقیه سهامداران آن هم صهیونیست هستند... علاوه بر این ها فیس بوک ابزاری است در اختیار سیا.»

مهدی اخوان، عضو این ارگان، به «شورای عالی فضای مجازی» گفت: مسئول اعمال «فیلترینگ وزارت ارتباطات است. البته مجموعه ای در قوه قضائیه و جاهای دیگر داریم که در این مورد تصمیم گیری می کنند و محتوای سایت ها را مورد بررسی قرار می دهند و محتوای مجرمانه را مشخص می کنند اما مجری فیلترینگ دولت است. او، افزود «تفاوت نگاه دولت ها زیاد فاحش نبوده چون وزارت ارتباطات کار فیلترینگ را انجام می دهد. الان چند ماه است دولت تغییر کرده اما تفاوت خاصی در این حوزه ها ایجاد نشده است... خیلی جاها دولت به دلیل این که نمی تواند یک محتوای خاص را حذف کند مجبور به حذف کل محتوا و سرویس می شود. «او، با تأکید بر ممنوعیت استفاده از فیلترشکن گفت: «اگر فیس بوک قرار است فیلتر شود دیگر کسی نباید به آن دسترسی داشته باشد، ولو با فیلتر شکن! (2)

شورای عالی مجازی، برای اعمال سرکوب و سانسور در سال 90 به دستور شخص خامنه ای ایجاد شد و بالاترین مقام های حکومت از جمله شیخ روحانی، رئیس جمهور و سرلشکر جمعی فرمانده کل سپاه پاسداران از جمله اعضای آن هستند. یک سال پیش ارگان جدیدی به نام «فراگانه جنگ نرم» در ستاد کل نیروهای مسلح حکومت به وجود آمد که دست کم 20 هزار پاسدار در «اجرای فرمان خامنه ای برای مقابله با جنگ نرم» در آن به کار گرفته شده اند. (3)

هم زمان سپاه پاسداران با راه اندازی شبکه اینترنتی موسوم به «بصیر»، تلاش کرد ارتباط کاربران ایرانی با شبکه جهانی اینترنت را قطع و آن ها را وادار کند از این شبکه که تحت کنترل پاسداران است، استفاده کنند.

به موازات تشدید سانسور و اختناق فزاینده اینترنتی، ارگان های حکومتی با تمام قوا در تلاش برای جلوگیری از دسترسی به ماهواره است. وزیر اطلاعات روحانی در اولین روزهای کارش از مصادره 16 هزار تجهیزات ماهواره و دستگیری 125 تن خبر داد. (4)

فرمانده انتظامی همدان نیز اعلام کرد: تنها در شش ماه اول سال 92، 32 هزار بشقاب ماهواره ای جمع آوری شده است. (5) هم چنین رسانه های حکومتی در 22 آذر ماه، از ضبط 5000 دریافت کننده ماهواره ای در بندر عباس خبر دادند.

علی چنتی، وزیر فرهنگ و ارشاد روحانی، با اشاره به «تبلیغات منفی دشمنان از طریق ماهواره ها و سایت های مختلف» در این باره گفت: «یکی از منابع اصلی الگوهای ضد حکومت و غلط همین ماهواره ها، سایت ها و شبکه های اجتماعی هستند که با جمع آوری مقطعی در مدت زمان اندکی دوباره شاهد استفاده آن از طریق مردم هستیم. (6) «او، متعاقباً از روی آوردن 71 درصدی مردم به ماهواره ها ابراز نگرانی کرد. (7)



سپاه از دید حسن روحانی

به گزارش عصر ایران، حسن روحانی در بیستمین مجمع سراسری فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حاضر شد و به سخنرانی پرداخت. روحانی، درباره سپاه گفت: «اگر سرمایه معنوی سپاه سایش یابد و قضاوت مردم نسبت به انبار این بهترین نیروی وفادار انقلاب روزی به تردید بیفتد، که خدا آن روز را نیاورد، سپاه دیگر آن سپاهی نیست که امام (ره) فرمود ای کاش من یک پاسدار بودم... سپاه شرایط کشور و دولت را به خوبی می داند چون ما کشوری هستیم که 5/2 میلیون بشکته نفت می فروختیم و امروز این رقم به کم تر یک میلیون بشکته رسیده است، آن هم در سالی که باید 5/7 میلیون تن گندم وارد کنیم. پس سپاه باید آستین را بالا بزند و بخشی از بار دولت را بر دوش بگیرد که البته بار نظام و مردم است و دولت هم خادم مردم است.»

روحانی، در ادامه خطاب به مسئولان سپاه، گفت: «شما افتخار سپاهی و پاسدار بودن را بر دوش دارید و سپاه پاسداران فرزند انقلابی است که فاصله زمانی با پیروزی انقلاب ندارد و از اول ساعات پیروزی انقلاب، پاسداری و ایستادگی و جهاد برای حراست انقلاب اسلامی شکل گرفت و بعدا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نامیده شد.» (8)

رده بندی جهانی آزادی مطبوعات در سال 2014

در رده بندی جهانی آزادی رسانه ها در سال 2014 که از سوی گزارشگران بدون مرز منتشر شده، ایران در رده 173 تنها به دلیل اضافه شدن یک کشور به رده بندی امسال یک پله بالاتر رفته است، وضعیت آزادی اطلاع رسانی نسبت به سال پیشین در آن تغییر چندانی نکرده است. **در میان 180 کشور جهان: افغانستان در رده 128)**

رده بندی جهانی آزادی رسانه ها در سال 2014 منتشر شده از سوی گزارشگران بدون مرز منتشر شده، نشانگر تنزلی مهم در وضعیت آزادی اطلاع رسانی در کشورهای متفاوت هم چون آمریکا، جمهوری آفریقای مرکزی و گواتمالا صورت گرفته و بر عکس، بهبودی واضح وضعیت در اکواتور، بلیوی و آفریقای جنوبی پدید آمده است. اگر فنلاند و هلند و نروژ سه گانه نخست جدول رده بندی را تشکیل می دهند، ترکمنستان، کره شمالی و اتریش بدترین نقطه های سپاه اطلاع رسانی در جهان هستند. شاخص سالانه نفع آزادی مطبوعات در جهان که برای نخستین بار در رده بندی سال 2013 به کار آمد، معیاری مشخص برای سنجش آزادی اطلاع رسانی در باره 180 کشور جهان در سال گذشته است. این شاخص از 3395 در سال گذشته به 3456 (+61) در سال میلادی 2014 رسیده است. یعنی رشدی 8/1 درصدی داشته است که نشان وخت کلی وضعیت آزادی اطلاع رسانی در فاصله انتشار دو رده بندی است.

ایران در رده 173، تنها به دلیل اضافه شدن یک کشور به رده بندی امسال یک پله بالاتر رفته است، وضعیت آزادی اطلاع رسانی نسبت به سال پیشین در آن تغییر چندانی نکرده است.

در جمع بندی می توان تاکید کرد که در سال های اخیر مقام های حکومت اسلامی، بارها از «تهدیدات دشمن» در فضای مجازی و اینترنت سخن گفته اند. رضا تقی پور، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات بهمن ماه گذشته گفته بود: «شبکه اینترنت قابل اطمینان نیست و جهانی بودن آن بدون هیچ حد و مرزی یک سری تهدیدات را به همراه دارد.» حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات نیز 27 بهمن ماه از گسترش شبکه های اجتماعی در اینترنت به عنوان «تهدیدهای جدید» علیه حکومت اسلامی یاد کرد. سردار غلام رضا جلالی، رئیس سازمان پدافند غیرعامل ایران نیز همان روز یاهو و جی میل را ناامن و «ابزار جاسوسی» دانسته بود. او، تاکید کرد: «برای مقابله با این موضوع هر چه سریع تر باید زیرساختی به نام اینترنت ملی در کشور ایجاد شود.»

پیش از این سرتیپ اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی ایران نیز گفته بود: «گوگل موتور جستجو نیست بلکه ابزار جاسوسی است.» سانسور در ایران، ریشه تاریخی و طولانی است. آغاز سانسور دولتی در ایران، هم زمان است با سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و انتشار اولین روزنامه دولتی ایران به نام روزنامه وقایع اتفاقیه برمی گردد. این روزنامه که به هدف اطلاع رسانی عامه در مورد مسائل داخلی و خارجی پیش تر به مدیحه سرانی درباریان و شرح غلوآمیز اتفاقات دربار می پرداخت. هم زمان با شد و به خصوص مقالات سیاسی آن به جای گزارش دقیق اتفاقات داخلی و خارجی میسر می شد. این روزنامه ها تحت قیمیت دولت نبودند انتقادات اجتماعی و سیاسی روزنامه حیل الممتین در کلکته، روزنامه ثریا در قاهره و روزنامه اختر در استانبول اشاره کرد. از آن جا که این روزنامه ها تحت قیمیت دولت نبودند انتقادات اجتماعی و سیاسی با آزادی بیان بیش تری در آن ها به چاپ می رسید. توزیع گسترده این روزنامه ها در سراسر کشور و محتوای منتقدانه آن ها وزیر انتشارات زمان محمدحسن خان صنیع الدوله را که بعد ها به اعتماد السلطنه ملقب شد بر آن داشت که به شاه تاسیس اداره سانسور را پیشنهاد کند. در سال 1863، حدود 28 سال پس از چرچاپ اولین روزنامه ایران (کاغذ)، اولین اداره سانسور مطبوعات به دستور ناصرالدین شاه تاسیس شد. ریاست این اداره ابتدا به چارلز برگر و صنیع الملک و بعد ها به خود اعتماد السلطنه واگذار شد. وظیفه این اداره بررسی تمام روزنامه ها و کتاب های داخلی بود. متون بازرسی شده توسط رئیس اداره سانسور به نشان «ملاحظه شد» «مهمور می شدند. سانسور در حکومت های پهلوی، به خصوص پس از کودتای 28 مرداد تشدید شد و تا سرنگونی حکومت پهلوی ادامه داشت. حکومت اسلامی هم از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش تبع سانسور در دست گرفت و هنوز هم این تبع نیز را زمین نگذاشته و با تمام قدرت آثار نویسندگان و هنرمندان را از دم این تبع می گذراند. به این ترتیب، سانسور و فیلتر کردن اینترنت در ایران تازگی ندارد و تقریباً از ابتدای گسترش اینترنت در کشور وجود داشته است هر چند که سال ها پیش تشکیل مراجع مختلف برای سانسور وضعیت آن بدتر شده است. اما اکنون در حالی که زمره های آغاز «اینترنت ملی» به گوش می رسد، بسیاری از کاربران در ایران می گویند که از دسترسی به اینترنت، حتی با فیلترشکن ها و شیوه های مختلف دور زدن سانسور محروم شده اند. تشدید خفتن و سانسور، یک بار دیگر نشان می دهد تغییر دولت در حکومت اسلامی، به معنی تغییر قوانین ضدانسنانی آن نیست. اکنون دولت روحانی، با افزایش اعدام و سرکوب و اختناق و سانسور، سعی دارد تعادل حکومت در حال ضعف را حفظ کند.

منابع:

- 1- خبرگزاری فارس، 6/3/2014؛
- 2- خبرگزاری فارس، 4 بهمن 1392؛
- 3- روزنامه حکومتی بهار، 13 دی 1391؛
- 4- خبرگزاری مهر، 23 مرداد 1392؛
- 5- خبرگزاری مهر، 16 مهر 1392؛
- 6- خبرگزاری مهر، 22 شهریور 1392؛
- 7- رسانه های حکومتی، 26 آذر 1392؛
- 8- عصر ایران، 25 شهریور 1392.

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

داریوش افشار: چشم انداز ایران در سال 2015، از دیدگاه "مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک" - بخش 2

بیاورد تا حکومت مستقل خود را بوجود بیاورند. این مورد، به اضافه همکاریهای بی پرده اسرائیل و حکومتهای عربی با ایالات متحده، میتواند ترکیه را هم بسوی این ائتلاف سوق بدهد.

عراق

عراق در یک هرج و مرج داخلی گرفتار است که متأثر از مداخلات ایران در امور این کشور است. با بیرون آمدن نیروهای نظامی ایالات متحده از عراق، جمهوری اسلامی توانسته تا دست بالا را در این کشور بدست بیاورد. عراق بیشتر یک عرصه نمایش قدرت است، تا یکی از اعضای نیروهای ائتلاف. یکی از اهداف اصلی نیروهای ائتلاف آن خواهد بود تا از نفوذ هر چه بیشتر جمهوری اسلامی بعنوان قدرت غالب در عراق جلوگیری شود. ابزار بدست آوردن چنین موقعیتی، گردها در شمال عراق و سنی های میانه رو در داخل عراق هستند، که با دریافت حمایت از سوی ایالات متحده و دیگر متحدان منطقه ای، میتوانند روند گسترش جمهوری اسلامی در عراق را کند کنند و در نهایت مانع تسخیر امورات داخلی عراق توسط جمهوری اسلامی شوند. رسیدن به یک چنین هدفی، بخودی خود نیروی ائتلاف بر علیه جمهوری اسلامی را تقویت میکند.

لبنان

لبنان همچنان یک عرصه باز برای مداخلات جمهوری اسلامی است، که این خود باعث نگرانی های فراوان از سوی اسرائیل و حکومتهای عربی در قبال گسترش جاه طلبی های ایران در منطقه شده است. موقعیت لبنان با سیاستهای سوریه در قبال بلندبهای جولان گره خورده است. چنانچه سوریه تمامی بلندبهای جولان را در قبال عقب نشینی از لبنان و قطع روابطش با جمهوری اسلامی پس بگیرد، رژیم تهران بیشتر تضعیف شده و این خود منجر به تقویت نیروهای ائتلاف خواهد شد.

نتیجه گیری از سناریو 1

این سناریو، بر مبنای ادامه سیاستهای جمهوری اسلامی توسط جناح رادیکال ها، بسرکردگی محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور ایران، و چشم پوشی ایالات متحده و اسرائیل از هر گونه حمله نظامی به این کشور قرار دارد. لفاظی های تحریک کننده جمهوری اسلامی بر علیه اسرائیل و منافع ایالات متحده در منطقه، وسوسه متقابل از سوی این دو کشور در مورد گزینه نظامی بر علیه ایران را تشدید میکند. اما هرگونه عملیات نظامی توسط هر یک از این حکومتها، باقوه میتواند سیاست مهار جمهوری اسلامی توسط یک ائتلاف را تحت الشعاع قرار داده و یکجانبه ائتلافی را از هم پاشیده و اثرها به شکست بکشاند. این بدلیل فشارهای داخلی از سوی کشورهای تشکیل دهنده ائتلاف و نگرانی آنها از پاسخ نظامی متقابل توسط جمهوری اسلامی بر علیه این کشورها خواهد بود. در این سناریو، حضور قدرتمند ایالات متحده در شخاب فارس، که توجه آن بر اساس تهدیدات جاری از سوی ایران قرار دارد میباشد. این حضور، مانع پیشروی های بیشتر جمهوری اسلامی در تبدیل شدن به یک قدرت تهدید آمیز در منطقه میشود. تهدیدات و لفاظی های گستاخانه توسط جمهوری اسلامی، مانع آن میشوند تا دولت ایالات متحده به هرگونه آشنی و یا تعامل با جمهوری اسلامی دست پیدا کند؛ بهمین دلیل، هرگونه حرکت در این مسیر از سوی ایالات متحده، با حمایت بسیار پائین از سوی مردم این کشور و با متحدان منطقه ای آن مواجه میشود. در نتیجه، حفظ وضعیت موجود، به اضافه همکاری و مشاورت با متحدان منطقه در شخاب فارس و متقاعد کردن اسرائیل مبنی بر خویشتن داری در قبال تهدیدات جمهوری اسلامی، بهترین گزینه در قبال این سناریو است. این سناریو، مزایای مشخصی در کنترل توسعه تسلیحات اتمی در منطقه را نیز دارد. ترکیب فشارهای وارده از سوی "اژانس بین المللی انرژی اتمی" (IAEA) و تحریم های گسترده از طرف سازمان ملل متحد، به اضافه تضمین های ایالات متحده به حکومتها عربی و اسرائیل مبنی بر حفظ امنیت این کشورها در مقابل جمهوری اسلامی و حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در شخاب فارس، همگی موجب آن میشود تا به تنها ایران، بلکه هیچیک از حکومتهای شخاب فارس فرصت دستیابی به سلاح اتمی را نداشته باشند. چنانچه چنین سیاستی در مهار کردن ایران اتخاذ نگردد، جمهوری اسلامی تشویق به کامل کردن برنامه اتمی خود شده و هرگونه پافشاری از سوی ایالات متحده در بر حذر داشتن کشورهای همچون عربستان سعودی و مصر در دستیابی به سلاحهای اتمی بیفایده خواهد بود.



درخشش جوانان شایسته ایران در میادین بین المللی بیست

بیشرفت ورزش و ارتقاء اخلاق ورزشی صفر

اگر چه ورزش ایران در سال 92 همچون گذشته با مشکلات جدی مانند کمبود مالی، کاهش اردوهای تدارکاتی و مسابقات دوستانه و حضور اندک در رقابت های بین المللی مواجه بود، اما این همه نتوانست از گام های بلند و موفقیت های چشمگیر جوانان کشورمان در صحنه های بین المللی جلوگیری کند. آن چه را در بیان آماری این موفقیت ها می توان ردیف کرد و برشمرد در کلیشه زیر می گنجد :

صعود تیم ملی فوتبال به جام جهانی
موفقیت تیم ملی والیبال در لیگ جهانی
قهرمانی کشتی آزاد در جهان، دو بار که دومی آن چند روز به پایان سال 92 در آمریکا کسب شد.
اولین قهرمانی تیم ملی واترپلو در آسیا
اختصاص بزرگترین جایزه ورزش جهان به زن معلول ایرانی
قهرمانی تیم ملی بسکتبال در آسیا
اولین صعود تیم ملی هندیبال به مسابقات جهانی
قهرمانی تیم ملی والیبال در آسیا

کسب چنین عناوینی نشان دهنده استعدادهای سرشار و نهفته جوانان ایران زمین است که با تمام مشکلات در قلمروهای زندگی شخصی و اجتماعی در فضای حاکم بی عدالتی/خفقان و کمبود امکانات و اعتبارات مادی و خلاء در شرایط معنوی و فرهنگی حاکم بر ایران توانسته اند عناوین در بالا آمده را کسب کنند. با این وجود ورزش کشورمان (بجز کشتی/ورنه برداری/رزمی و معلولین) در سایر رشته های انفرادی نه فقط موفقیتی کسب نکرد بلکه در این رشته ها چند گام نیز به عقب بر گشت. در حالی اکثر مدالهایی که در مسابقات قهرمانی جهان، المپیک و آسیایی توزیع می شود مربوط به رشته های انفرادی است. در شرایطی که ورزش در هر دو قلمرو همگانی و حرفه ای در جهان بشدت توسط دولتها و نهادهای خصوصی مورد حمایت دولت تقویت و توسعه می باید در ایران به علت سیاستهای بازدارنده حکومت و نیز حاکمیت ایده نولوژی بر ساختار کلی ورزش / یک مثبت (به جای واحد نفر) افراد دلال و غیر متخصص بنام- دولتی- تصمیم گیرنده اصلی ورزش در کشور هستند.

امروزه در کشورهای پیشرفته و دارای -دولت رفاه- به ورزش به عنوان عمده ترین ابزار تربیت می نگردند. نهادهای سیاسی مانند دولت ها و احزاب و نهادهای اجتماعی و فرهنگی در کشورهای مبتنی بر نظام سیاسی دموکراتیک از ورزش به عنوان ابزار سالم سازی شهروندان بهره می برند.

در این کشورها هزینه ورزش با هزینه درمان ارتباط تنگاتنگ دارد.
دولت احمدی نژاد در لایحه بودجه 92، بودجه بخش های ورزشی را کم کرد ؛ چنان که بودجه وزارت ورزش و جوانان، 17 درصد و بودجه کمیته ملی المپیک، 10 درصد نسبت به سال 91 کم شده بود.

بودجه وزارت ورزش و جوانان در سال 90، 360 میلیارد تومان، در سال 91، 241 میلیارد تومان و در سال 92، 201 میلیارد تومان بود که نسبت به سال های مشابه گذشته کاهش 17 درصدی را نشان داد.

کاهش اعتبارات ورزشی فقط به سال 92 محدود نبود و حسن روحانی که در ایام تبلیغات انتخاباتی کلید حل مشکلات و از جمله کمبود مالی در حیطه ورزش را به همگان نشان می داد در بودجه تنظیمی سال 93 یک گام هم بیشتر از احمدی نژاد برداشت و با کاهش 11 درصدی نسبت به بودجه سال 92 نشان داد که کلید وی چگونه در قفل کردن مهارت دارد تا باز کردن (1). میزان سرانه ورزش در سال 92 نه فقط یک سانتیمتر هم اضافه نشد بلکه به پائین ترین سطح خود در مقایسه با شاخص ها و استانداردهای جهانی رسید. طبق آمارهای رسمی سازمان ملل و سازمان بهداشت جهانی میزان سرانه فضای ورزشی در دنیا به ازای هر نفر 3 متر است، در حالیکه این سرانه در کشورمان با ارفاق آمارهای منتشره در ایران 50 سانتیمتر است در شرایطی که همین مکان ها نیز از استانداردهای کافی برخوردار نیستند.

در سال 92 بانوان نیمی از ایران هم چنان در ورزش ایران غریب و بیگانه بودند در حالی که حدود نیمی از مدال های المپیک، جهانی و آسیایی مربوط به رشته های ورزشی بانوان است که کشورهای دیگر با تکیه به درخشش بانوان ورزشکارانشان در جمع بندی مدال ها و رده بندی بازیها در رتبه بالاتری قرار می گیرند.

در سال 92 به یک کشف بزرگ و یک پیشرفت خارق العاده در ورزش رسیدیم: تشکیل و اعزام طبله ها به ورزشگاه های فوتبال برای ارشاد

جوانان و تماشاگران!

تخریب ها بر ورزش هم چنان اثرات تخریبی را خود را در کنار بی خردی زمامداران مسئول ورزش مضاف نشان داد و کمک های ارزی نهاد های بین المللی ورزش از جمله فیفا به فدراسیون های ورزشی ایران در بانکهای خارجی اعمال کننده تحریم /بلوکه شده و بر مشکلات فراینده و کمبود مالی در قلمرو ورزش افزوده است. ورزش کارگران و مدارس نیز در سال 92 با کاهش حجم فعالیتها و فاصله گرفتن فاحش از چشم انداز برنامه ای که بنام برنامه پنجم توسعه موسوم است نشان داد که که در ایران تا چه اندازه این دو قلمرو مورد بی توجهی قرار می گیرند. در آمار های اعلام شده جهانی و شاخص های بین المللی استانداردهای نسبت دانش آموزان ورزشکار به کل دانش آموزان هر کشور نیز شاخصی مهم برای جایگاه ورزش در مدارس محسوب است. در مقایسه آماری خوش بینانه برای ایران ده درصد - آمریکا شصت و پنج درصد - ایرلند شصت درصد - انگلیس سی درصد - فنلاند هفتاد و پنج درصد چنین شاخصی را دارا هستند.

اگر در زمان شاه حتی بطور سمبلیک مسابقه های ورزشی تحت عنوان المپیاد زراعی برای روستائیان برگزار می شد اینک روستاهای کشورمان کاملاً با ورزش بیگانه اند و چنین حوزه ارتباطی نیز بر آنان قطع شده است.

در سال 92 مهمترین چالش سیاسی در دو قلمرو مجلس و کمیته المپیک بوقوع پیوست. مجلس شورای اسلامی با اتخاذ موضع گیری سیاسی به سه وزیر پیشنهادی حسن روحانی برای تصدی وزارت ورزش و جوانان رای عدم اعتماد داد و پس از رایزنی های متعدد سرانجام چهارمین گزینه روحانی برای وزارت ورزش و جوانان توانست رای اعتماد بگیرد.

در قلمرو کمیته المپیک که مهمترین نهاد ارتباطی بین المللی هر کشوری است گزینه های مورد نظر هاشمی رفسنجانی و طیف به اصطلاح اصلاح طلبان نتوانستند بست های کلیدی این کمیته را تصاحب کنند و تلاش های فائزه هاشمی نیز در این خصوص با شکست مواجه شد .

کاندیدای شدن مصطفی هاشمی طبا یکی از معدود مدیران موفق و متبحر در ورزش دستگاه ورزش را بر آن داشت تا کیومرث هاشمی را که موجودی با سازمان تربیت بدنی سابق و وزارت ورزش کنونی در ظاهر و باطنی گره زده شده و از حمایت امنیتی ها نیز برخوردار است کاندیدای ریاست کمیته المپیک کند که وی بدون احساس خطری این مقام را کسب کرد. از سوی دیگر بهرام افشارزاده (فارغ از طرز تفکر ایشان) که یکی دیگر از معدودترین مدیران کارآمد ورزش ایران است و فردی کاملاً شناخته شده و معتبر در مجامع جهانی است را مجبور به انصراف از پست دبیر کلی کردند و وی نیز برای همیشه کمیته ملی المپیک را ترک کرد. اگر در کشورهای پیشرفته مجتمع عای فضایی اندک و زیاد فعال نیستند در عوض در جمهوری اسلامی مجتمع قضایی مخصوص ورزش سال شلوغ تری را در سال 92 پشت سر گذاشت و انبوهی از پرونده های فساد مالی/فساد اخلاقی/رشوه/کلاهبرداری در قلمرو ورزش اسلامی!! فعالیت های این مجتمع در دوچندان کرد و بازار شکایت / اتهام / تشکیل پرونده قضایی/دستگیری/ زندان و تهدید و ارباب در ورزش چنان بالا گرفت که به اجبار بخش کوچکی از این فساد به افکار عمومی منتقل شد.

با این که تیم فوتبال ایران با تکیه بر عامل سیاسی و لابی به جام جهانی برزیل صعود کرد و لی افزایش فساد در ورزش و از جمله مهمترین رشته های فوتبال و بحران اقتصادی و گرانی و تورم حاکم بر ایران موجب شد تا در سال 92 ورزشگاهها با کاهش تماشاگر مواجه شوند و فقط از دو بازی ملی فوتبال مرم از آن استقبال شایانی کردند و کار به جایی رسید که حتی دو باشگاه محبوب و پرطرفدار پرسپولیس و استقلال نیز با کم توجهی هوادارانشان روبرو شوند و جنگ و بازار گرمی خصوصی سازی و دولتی هم چنان بی برنامه بودن ورزش ایران سر درگم باشد .

در سال 92 مناسبانه رسانه های ورزشی ایران هم چنان بر ایجاد موج هیجان کاذب و درج اخبار و شایعه های احساسی نتوانستند نقشی مثبت در فرهنگ ورزش ایران ایفا کنند.

می توان گفت بالاترین نمره کارنامه ورزشی ایران در سال 92 را این گونه محاسبه کرد :

درخشش جوانان شایسته ایران بیست،

بیشرفت و ارتقاء اخلاق ورزشی صفر

جدول تطبیقی بودجه پیشنهادی احمدی نژاد و روحانی برای سال های 92 و 93

کاهش	بودجه پیشنهادی روحانی در سال 93	بودجه پیشنهادی احمدی نژاد در سال 92	نام وزارتخانه	درصد کاهش
1,046,873-	3,034,340	4,081,213	وزارت ورزش و جوانان	11-

کوروش طاهری

Korosh_ims@yahoo.com

این مطلب برای نشریه دیدگاه سوم نوشته شده و کپی برداری از آن فقط با درج منبع مجاز است.

بخش سوم

مقاله در این قسمت به تبعیض جنسی به مثابه جوهر استبداد دینی نظر دارد و در پی آن به معرفی یکی از بانوان تأثیر گذار قرون وسطی می پردازد. سپس به استبداد دینی نظر انداخته و متدهای تفتیش عقاید و سرکوب دگراندیشان آن عصر را می کاود تا در پرتو آن به "شعله های مقاومت" گذر کرده و علل در هم شکستن نظم کهن را نشان دهد.

در این قسمت ما نشانه های تشابه استبداد خونریز زیر پرده دین در ایران را با استبداد کلیسای قرون وسطی می بینیم. پدیده "کهریزگی" نشانی از آن دوران سیاه است.

جایگاه زن

تبعیض زن بخش تفکیک ناپذیر یک نظام مستبد دینی است. دستگاه دینی آن دوران مبتنی بر تبعیض بود. تبعیض سایه مهیب خود را حتی در گفتار و موعظه نشان می دهد. گفتمان این نوع اندیشه گفتمانی خطایی است. امر به معروف و نهی از منکر پوشش اقتدار این دستگاه منظم مملو از تبعیض است. گناه، عدالت، رستگاری، ایمان، شر، زندگی و مرگ را مشترکان تعریف می کنند. خطاب آنها قانون است و متبرک. سادیسیم مردانه ملایان و روحانیون کلیسا بسپارعیان و فرضیات کاهنان اساساً زن ستیزانه بود. قوانین کلیسا منقاد نمودن زن را نشانه کرده بود. به باور آنان زن را چنین مقامی بود: "شرک ضروری، وسوسه ای طبیعی، مصیبتی مطلوب، خطری خانگی، جذبه ای مهلک و آسیبی رنگارنگ". زن مسبب آن "گناه نخستین"، افعال نمودن آدم و محروم کردن او از باغ بهشت بود. ترتولیانوس (Quintus Septimius Florens Tertullianus, 150-220) که به نخستین پدر مدافع مسیحیت در زبان لاتینی اشتهار دارد، زن را چنین می بیند: "ای زن! تو دروازه شیطنی، تو آنکس را که شیطان جرات نداشت از روبرو مورد حمله قرار دهد مجاب کردی. به سبب تو بود، که پسر خدا ناگزیر به مردن شد. تو باید پیوسته جامه سوگ و زنده به تن داشته باشی". ژان کریسوستوم قدیس (John Chrysostom c. 347-407) یکی از چهار مجتهد کلیسای شرقی، اسقف اعظم قسطنطنیه و یکی از عواظ بلیغ جهان مسیحیت نگاهش را به زن پنهان نمی کند: "در میان تمام جانوران وحشی، زبان بار تر از زن وجود ندارد." (1)

لیکی در کتاب تاریخ اخلاق در اروپا می گوید: "در آن روزگار، مردها از سایه زنان می گریختند و نزدیکی و همنشینی با ایشان را گناه می پنداشتند و عقیده داشتند که برخورد با ایشان در کوچه و خیابان و سخن گفتن با ایشان- اگر چه مادران، همسران و یا خواهران باشند- اعمال و ریاضت‌های روحی شخصی را تباه می سازد." (2) زن سرچشمه معاصی و اصل گناه و فجور است و برای مرد، دری از درهای جهنم است. حُسن و جمال زن به مثابه یکی از سلاح‌های هلاک کننده شیطان محسوب می شد. سزای جمال و زیبایی زن، پرداخت کفاره است که هیچ تعطیل بردار نیست. همو بود که مرد به سوگ شجره ممنوعه کشاند، قانون خدا را شکست و برای زمینیان بلایا به ارمغان آورد.

بزرگ‌ترین توماس آکویناس قدیس (1225 - 1274) معروف به حکیم آسمانی، فیلسوف و مثاله مسیحی پراوازه قرن سیزدهم میلادی: "زن بعلت ضعف طبیعت، هم از لحاظ عقل و هم از بدن، تابع مرد است [...] زن طبق قانون طبیعت محکوم است و حال آنکه یک نفر غلام چنین نیست [...] اطفال باید پدران خود را بیش از مادرانشان دوست بدارند." (3) شریعت حاکم ملایان دین، حراست و سرپرستی زن را بشوهرش واگذار می کرد. زن موظف به "سمعاً و طاعه" بود. نشوز زن، خشم شوهر را برمی انگیزت و احکام شریعت به روشنی شوهر را محق می نمود که زن سرکش و ناسازگار را به تمکین وادار نماید. قوانین مدنی هم آشکارا زن ستیزی دینی را نهادینه کرده بودند. زنان بدلیل مجوریت و "بعلت عدم ثبات" نمی توانستند در پروسه های قضائی شهادت دهند. دین مردان در مقابل بزه مشابه دو برابر دین زنان بود. باستاند قرارداد ازدواج اختیارات تازه به شوهر واگذار می گردید که در کل مالکیت زن حق تصرف داشته باشد. از زن حق مالکیت سلب می گردید و اموالش به همسرش انتقال می یافت. آنان حق پرداختن به پیشه طبابت را نداشتند و بندرت بزنان امکان ارتقاء به سطح استادکاری در حرف مختلف داده می شد.

کلیسای کاتولیک زن را عامل فساد و منقور خداوند می دانست. او سرچشمه معاصی و ریشه فجور است. مقصر آن گناه نخستین زن بود که بانی بیرون راندن آدم از بهشت گردید. وجود زن به مثابه بخش گناه در فضا محسوب می گردید. از کشیشی پرسیدند: "ایا مرد نامحرم می تواند به خانه ای که در آن زن هست، وارد شود؟ پاسخ گشت: هرگز؟ هرگز؟ و اگر در آن خانه مردی از محارم زن هم وجود داشته باشد و این مرد نامحرم بر او وارد شود و زن را هم ببیند، باز گناه کرده است." (4)

هیلدگارد قدیس

علی رغم تضیقات و قوانین زن ستیز در آن دوران. وحشت، زنانی راهگشا قد برافراشتند که زنجیرها را به سخره گرفته و توانستند آنها را از هم بگسلند. یکی از پراوازه ترین این بانوان هیلدگارد فون بینگن (Hildegard von Bingen, 1098 - 1179) عارف و محقّ آلمانی است. هیلدگارد از شخصیت های افضل و از شیدایی ترین چهره های معنوی و عرفانی قرن دوازدهم آلمان است. جذبه مکاشفه ای منحصر به فرد او بسیاری از مردان دورانش را منکوب و خویش کرده بود. شخصیت کاریزماتیک، اعتماد به نفس، اعتقاد عمیق و زندگی این بانوی بزرگووار در عصری که زن منبعِ فجور و معصیت بود، راهگشا و هدایت کننده نسلهای آینده گردید. مکتب اخلاقی او نه فقط راهبه های آن دوران بلکه اشراف، رهبان و پارسایان را شیفته خود می نمود. هیلدگارد با نگاهی باریک بین به دیدگاه‌های مسلط فلسفی و کلامی آن دوران می تاخت. کلیسا چنین القاء می کرد که زنان به انکاء نیروی خویش توانایی درک مسائل فلسفی را ندارند. او این اندیشه را به چالش می کشید. "با راه خدای خود آشنا شو" (Liber Scivias Domini) نام رساله اصلی است که او 6 سال برای تدوینش مایه گذاشت. متن این کتاب حاوی دیدگاهانی بسیار ژرف و پیچیده است.

از این بانوی قدیس آثار متعددی در بینه های مختلف همچون الهیات، آثار شهودری، پزشکی، کیهان شناسی، علم اخلاق، موسیقی، تئاتر و مقولات اجتماعی بجا مانده است. اسقف های اعظم، پاپ ها و پادشاهان عصر او را با دیده احترام می نگریسته و از دانش بیکران و مشاوره های او بهره می جستند. در یکی از مراسلات هیلگارد با امپراطور مقدس روم، فردریک اول مشهور به بارباروسا (1190 - 1122) صحبت از ملاقات آن دو و مشاوره فیض هیلدگارد است. از این بانوی پارسا و تأثیر گذار بیش از صد نامه به امپراتورها، پاپ ها، اسقف ها، راهبه ها و اشراف باقی مانده است. با مردان قدرتمند زمان خویش و با راهبان مرد و باهما مجادلات دشواری داشت و آنان را با وجود اختلافات ریشه ای مجذوب دانش، ایمان و شخصیت کاریزماتیک خود کرده بود.

او در طبیعت و طب سنتی سرآمد زمان بود. با برشته تحریر درآوردن رسالات و کتبی چون "علل بیماریها و شیوه درمان" (Causae et Curae) و "رساله در باب جوهر گیاهان طبی" (subtilitatum diversarum naturarum creaturarum) دانش وسیع خود در امر شناسایی و درمان را نشان می دهد این کتاب به معرفی دویست گیاه و خواص درمانی آنها می پردازد. بخشهای بعدی کتاب به درختان، سنگ های قیمتی، ماهی ها، پرندگان، پستانداران، خزندگان و فلزات اختصاص دارد. نام هیلدگارد فون بینگن در آلمان مترادف با پارسائی و طب گیاهی سنتی است. از دانش وسیع و ژرف او در زمینه طب گیاهی هنوز استفاده می شود. بی جهت نیست که از او بعنوان اولین طبیب زن آلمانی یاد می شود.

شاید مشهورترین زن آهنگساز قرون وسطی هیلدگارد باشد. مجموعه نفیس آثار این بانوی پارسا در زمینه (sequence) یعنی "تکرار یک قطعه ملودیک در گامهای مختلف" و (antiphons) به "معنی سرودهای روحانی"، جایگاهی خارج از سنتهای موسیقی حاکم دارد. او ساختار شکنانه به خلق آثاری مادرت نمود که قالبهای مرسوم خشک موسیقی آن دوران را به چالش می کشاند. مجموعه گرانهای "سمفونی ای هارمونی الهامات آسمانی" (Symphonia armoniae caelestium revelationum) دارای بیش از هفتاد سرود مذهبی و نیایشهای دلنشین است. این نیایشها و عبادت‌های دسته جمعی در صومعه روح جمعی را تقویت می نمود و قلبهای راهبه ها را سیقل می داد. یکی از زیباترین این سرودها "O frondens virga" می باشد.

دکتر عزیز فولادوند

کلن/آلمان
20 اسفند 1392 (11 مارچ 2014)

پی نوشت و منابع:

سیمون دویووار: جنس دوم، ج 1، ص. 1۵۹

جاهلیت در قرن بیستم: ص 237

ویل دورانت: جلد 13، عصر ایمان - اوج مسیحیت - ص. 482.

دکتر شریعتی: فاطمه، فاطمه است، ص. 59





چرا رژیم جمهوری اسلامی هنوز سرنگون نشده است؟

این یکی از پرسش‌هایی است که بدون شک ذهن بسیاری از ایرانیان مهربان دوست و آزادیخواه را همچنان به خود مشغول کرده است. تا آنجا که به ماهیت به غایت ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی بر می‌گردد، چنین رژیمی باید تا کنون به هزار و یک دلیل سرنگون شده و وجود منحوس آن از صفحه روزگار محو شده باشد. اما این تنها نیمی از ماجرا است و از آنجا که هیچ حکومتی در هیچ کجای دنیا و در هیچ زمانی خود به خود سرنگون نمی‌شود، بلکه این وظیفه مردم ستم زده است که برخیزند و ستمگر را سرنگون سازند، نیمه دیگر ماجرا به مردم ایران و نیروهایی که قصد سرنگون کردن رژیم را دارند و در این راه تلاش می‌کنند، برمی‌گردد.

شعله‌های مقاومت در برابر رژیم ستم پیشه آخوندی در تمامی دوران حیات ننگین آن در اشکال مختلف، چه به صورت سازماندهی شده و مسلحانه، چه به صورت خیزش‌ها و شورش‌های مقطعی بزرگ و کوچک و چه به صورت اعتصاب‌های کارگری و حرکت‌های اعتراضی پراکنده، همواره و تا آنجا که جو پلیسی حاکم بر جامعه اجازه می‌دهد، توسط مردم شریف ایران زمین کمابیش روشن و فروزان نگه داشته شده‌اند. زندان‌های قرون وسطایی رژیم ولایت فقیه در تمام این سالیان سیاه صحنه پایداری و استقامت بر شکوه افواج جوانان آزادیخواه و مهربانان دوست ایرانی در برابر خیل سفاک دژخیمان و شکنجه‌گران بوده است. دستگاه سرکوب و خفقان و کشتار رژیم ملایان به صورت شبانه روزی و بی‌وقفه مشغول خونریزی و جنایت و ایجاد فضای رعب و وحشت بوده است. با این همه چگونه است که رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی همچنان بر مرکب قدرت سوار است و به سیاست‌های ویرانگر و جنایت‌های خود ادامه می‌دهد؟ در طول سالیان افراد و نیروهای مختلف با برشمردن عوامل و رویدادهای داخلی و بین‌المللی سلسله‌ای از جملات شرطی برای توضیح دلایل سرنگون نشدن رژیم آخوندی ردیف کرده‌اند و کوشیده‌اند تا از این طریق پاسخی برای این پرسش بیابند.

- اگر نیروهای انقلابی در مرحله سرنگونی رژیم شاه خائن با هم بر علیه خمینی و دار و دسته قرون وسطایی آخوندها متحد شده بودند، نطفه ننگین جمهوری اسلامی بسته نمی‌شد.
- اگر ارتش عراق به ایران حمله نکرده بود، رژیم از نعمت جنگ ویرانگر بی‌بهره می‌ماند و طفل نوپای جمهوری اسلامی در بدو تولد سقط می‌شد و مردم از شر آن راحت می‌شدند.
- اگر خمینی دجال در سرکوب و شکنجه و کشتار دست تمامی جنایتکاران تاریخ را از پشت نبسته بود و وحشیانه مبارزان راه آزادی را دسته‌دسته قتل عام نمی‌کرد، عمر رژیم به درازا نمی‌کشید.
- اگر سران جنایتکار رژیم در نهایت استیصال به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل تن می‌دادند و خمینی دجال جام زهر آتش بس را سر نمی‌کشید، رژیم آخوندی به آخر خط رسیده بود و به دست نیروهای مسلح اپوزیسیون سرنگون می‌شد.
- اگر هنگام به درک واصل شدن خمینی دست نیروهای مسلح اپوزیسیون برای اقدام بر علیه رژیم باز می‌بود، عمر رژیم خمینی از عمر ننگین خمینی دجال بیشتر نمی‌شد.
- اگر صدام حسین به کویت حمله نمی‌کرد ... اگر برج‌های دوقلو در نیویورک فرو نمی‌ریختند ... اگر آمریکا افغانستان و عراق را اشغال نمی‌کرد ... اگر مک‌کین رئیس جمهور آمریکا می‌شد ... و بالاخره این اواخر هم با نیم‌نگاهی به تحولات مصر، اگر در ارتش شاهنشاهی هم یکی مثل ژنرال السیسی پیدا می‌شد!

و به همین شیوه می‌توان تمامی رویدادهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را برشمرد و برای هر کدام سهمی در تلاطم بساط خونین چهل و جنون و جنایت جمهوری اسلامی در نظر گرفت. تأثیر گذاری رویدادها و پدیده‌ها در روند شکل‌گیری و تلاطم یک مبارزه امری بدیهی است، آنچه اما در این میان مهم و تعیین‌کننده است، میزان این تأثیر گذاری و تأثیر پذیری می‌باشد که قبل از هر چیز به ماهیت مبارزه و روش پیشبرد آن بستگی دارد. یک مبارزه اصولی که بر اساس شرایط عینی جامعه و مردم ایران و با شناخت درست از دشمنی که همان رژیم ددمنش جمهوری اسلامی است، پی‌ریزی شده باشد و مرکز نقل آن در درون کشور و در میان مردم قرار داشته باشد، بدون شک بیشتر و بیشتر از تحولات خارجی از رخدادهای درون همان جامعه تأثیر می‌پذیرد و تحولات منطقه‌ای و یا جهانی در مسیر پیشبرد این مبارزه نقشی جانی خواهند داشت.

مسیر مبارزه برای رسیدن به آزادی، مردم‌سالاری، عدالت و رفاه اجتماعی مسیری سخت و طولانی و پر فراز و نشیب است. انسان‌هایی که با آگاهی و انگیزه انقلابی در این مسیر گام برمی‌دارند، به تکلیفی که آگاهی و تعهد اجتماعی برخاسته از باورهایشان بر عهده آنها گذاشته است، عمل می‌کنند. مبارزان راه آزادی با وجود اینکه به خوبی می‌دانند که هیچ فرمول اسرار آمیزی برای تضمین پیروزی و دستیابی به اهداف مبارزه در یک زمانبندی مشخص وجود ندارد، این راه را با پذیرش تمامی سختی‌ها و خطرات آن برمی‌گزینند، زیرا سعادت و رفاه همگانی را پیش شرط سعادت فردی خویش قرار داده‌اند. روشن است که انتظار چنین انتخابی را نمی‌توان از تمامی افراد جامعه داشت. هر کس بر اساس میزان آگاهی، انگیزه‌ها، باورها و تعهد اجتماعی خویش راه زندگی‌اش را در مقاطع مختلف آزادانه انتخاب می‌کند، انتخابی آگاهانه که درستی آن با توجه به شرایط متحول جهان پیرامونی و دگرگونی باورهای درونی همواره مورد آزمون و سنجش مستمر قرار می‌گیرد.

خوشبختانه در تمامی سالهای سیاه حکومت آخوندی صحنه مبارزه از انقلابیون و مبارزان حرفه‌ای، انسان‌های ایثارگری که هست و نیست خود را در گرو مبارزه‌ای بی‌امان با رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی قرار داده‌اند، خالی نبوده است. حضور همین مبارزان حرفه‌ای است که در شرایط خفقان آور و ظلمانی میهن شعله‌ها امید را در دل‌های ایرانیان آزادیخواه روشن نگه داشته است.

اینک در شرایطی به استقبال نوزد می‌رویم که جان و امنیت و کرامت انسانی چندین هزار از این مبارزان راه آزادی در بازداشتگاه لیبرتی در عراق در معرض خطر جدی قرار گرفته است. مبارزان از جان گذشته‌ای که طی چندین دهه در کوران نبردی همه‌جانبه با رژیم پلید آخوندی آبدیده شده‌اند و هر کدام با گنجینه‌ای از تجارب با ارزش مبارزاتی می‌توانند نقش اساسی در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، این بزرگترین دشمن آزادی، آبادی و مردم‌سالاری در ایران، داشته باشند. در شرایطی که رژیم ولایت فقیه در سایه سیاست ننگین مماشات و با سوء استفاده از شرایط پیچیده و نا استوار منطقه‌ای و هرج و مرج حاکم بر کشور اشغال شده عراق کمر به نابودی نیروهای سازمان یافته مقاومت، یعنی دشمن‌ترین دشمنان رژیم آخوندی، بسته و همه امکانات و نیروهای خود را در جهت پراکندن تخم ناامیدی و بی‌سرانجام جلوه دادن مبارزه با رژیم ستمگر بسیج کرده است، پشتیبانی بی‌دریغ از خواسته‌ها و اهداف این هموطنان و باری رساندن به آنان در جهت استمرار مبارزه، بدون شک بخشی از نبرد سرنوشته ساز سرنگونی است.

با یقین به طلوع خورشید درخشان آزادی در سرتاسر میهن عزیز، فرا رسیدن بهار و نوزد 1393 را به ملت بزرگ ایران، همه یونندگان راه آزادی و به ویژه همزمان اسیر در لیبرتی صمیمانه تبریک می‌گویم.

میلاد مخنوم
نوروز 1393





نگرشی به جنبش اعتراضی مردم که در سال 1388 علیه بخشی از نظام اسلامی و سپس سرکوب و خونیبار و وحشیانه آن توسط رژیم که خاطر حفظ نظام اسلامی تا حد تجاوز جنسی به پسران و دختران دستگیر شده و شکنجه و قتل آنان پیش رفت. در سرکوب سیاه و سیخ و وزارت اطلاعات حضور فعال داشته و یک بار دیگر توده های مردم را به خانه ها بازگرداند. رژیم در این راه بهای سنگینی پرداخت و دست کم در یکی از اهداف خود یعنی دست یابی به ابزار برای تحقیق توده های مردم، ایجاد امید واهی در آنها و دمکراتیک جلوه دادن روند سیاسی در برابر افکار عمومی بین المللی ناکام بود. سران رژیم اسلامی تصمیم گرفتند که با قاطعیت خط سرکوب و اختناق را ادامه بدهند و از آن تاریخ تا اکنون در هراس و وحشت زندگی می کنند و باورمندند که عقب نشینی از سوی حاکمیت به پیشروی توده ها منجر می گردد. این شیوه سرکوب و اختناق لجام گسیخته در نهایت به زیان کارگران و توده های مردم است و هدف مشخص رژیم، ترساندن و بی حرکت نگاه داشتن جامعه است. بدون شک هر نیروی سیاسی برای به چالش کشیدن جمهوری اسلامی، باید بخش قابل توجهی از توده ها به ویژه طبقه کارگر به عنوان بزرگترین طبقه اجتماعی را با خود داشته باشد. رژیم هم از این موضوع با اطلاع است و مرتب کارگران را با سرکوب می ترساند تا برای احقاق حقوق خود در پی اپوزیسیون نروند. رژیم اسلامی برای اجرا نمودن اهداف خود باید خیالش در هر زمینه از سوی کارگران آسوده باشد این آسودگی تنها با سرکوب این طبقه به دست می آید. از سال 88 به بعد تکامل اوضاع جامعه و نظام روند نزولی در پیش گرفته و تا امروز بویسته ادامه دارد. ماشین سرکوب نظام اسلامی یک لحظه از کار باز نایستاده است و چوب های اعدام از احمدی نژاد به روحانی سپرده شد و او هم یک لحظه برای سرکوب و ترساندن توده های مردم تاخیر نکرده است.

تجربه سی و پنج سال حاکمیت جمهوری اسلامی نشاندهنده آن است که این نظام اصلاح پذیر نیست و خود مانع هر سر راه هر تحول اجتماعی در ایران است. مگر نه اینکه می بایست بحران سیاسی کنونی در جمهوری اسلامی به بحران انقلابی ارتقاء یابد. و مانیفست کارگر آگاه به موقع طبقاتی خود را سیاست مستقل، با خواست سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خودش و با سازماندهی مستقل وارد صحنه مبارزه شود و صفوف خود را از عوامل رژیم از جمله اصلاح طلبان و لیبرال ها جدا نماید و همزمان تلاش کند که زحمتکشان دیگر و همه توده های آزادیخواه را نیز از نفوذ رژیم بیرون آورد و به سمت سیاست انقلابی خود جلب نماید. نباید سنوآل کرد در این زمان نقش اپوزیسیون مترقی و پیشرو چیست؟

تجربه تلخ عدم یک آلترناتیو دمکرات و سازمانیافته که می توانست به کمک و باری جنبش اعتراضی توده های مردم یابد، از آن زمان تا به امروز در مباحث نظری برجسته تر شده و همواره برای مخالفان نظام اسلامی مطرح بوده است و جملگی این مورد را قبول دارند. امروز حمایت سرمایه داری از جمهوری اسلامی مانند سال 1388 ادامه دارد و با انتصاب روحانی روند تکامل تحولات اجتماعی در درون کشور کاهش یافته است. سرمایه داری جهانی در شرایط کنونی با مطرح کردن مسئله انرژی اتمی رژیم و جنجالی نمودن آن خواستار گرفتن امتیاز از نظامی است که پایگاه طبقاتی خود را در داخل از دست داده است و با بحران اقتصادی نیز روبرو است و سرمایه سعی و تلاش دارد که یک رژیم اسلامی مطیع را در سیستم سیاسی و اقتصادی بین المللی، به عنوان شریک و حامی خودش در منطقه و جهان سازماندهی نماید. بدون شک این نوع ترفندها سرنگونی رژیم را به تاخیر می اندازد و عمر نظام اسلامی را افزایش می دهد و یک بار دیگر این رژیم جنایتکار و فساد، توسط سرمایه به مردم ایران و منطقه تحمیل خواهد شد.

پس از وقایع جنبش اعتراضی سال 88، یک بار دیگر در طیف چپ مسئله "اتحاد" مطرح شده و تدارکاتی هم کم و بیش در این راستا انجام شده است. تجربه پیش از سه دهه نشان داده که اتحادهای انجام شده چونکه هیچ پیوندی با جنبش کارگری نداشتند، تماما با شکست روبرو شدند. اتحادها معمولاً دارای ساختار هیراتی از بالا به پائین چیده شده می باشد که از تفکر سنتی نیروها برخاسته است، چنین سازماندهی و شیوه کاری پس از مدتی از بین می رود. سنوآلی مطرح است مگر جنبش کارگری در ایران کمبودی در رابطه با حزب و سازمان دارد؟ اختلافات جریان های درونی جنبش چپ و مترقی به دلیل اوضاع تاریخی ایران برای نگارنده قابل فهم است اما اینکه این نیروها در جهت گذار به دموکراسی در ایران نمی توانند با هم فعالیت کنند، نگران کننده می باشد. توسعه مبارزه علیه رژیم اسلامی در حال شکل گیری است، به همین جهت به نظر نگارنده، استراتژی رشد و توسعه اصولی اپوزیسیون خارج شدن از شیوه های مبارزه سنتی است و باعث بقاء و در آینده تقویت اپوزیسیون خواهد شد. می بایست شدیداً از ساختارهای گذشته که امتحان خود را پس داده اند و جواب رد گرفتند، پرهیز کرد!

سازماندهی یک اپوزیسیون واقعی برای تقابل نهایی با نظام اسلامی حاکم بر ایران و برای تعیین نظام نوین بعد از انحلال جمهوری اسلامی، هماهنگی و همسویی مخالفان حول برنامه مشخص در راستای دموکراسی را نیازمند است. تجربه نشان می دهد بعد از سال شصت، هیچ نیروی سیاسی به تنهایی نمی تواند در تقابل با جمهوری اسلامی موفق باشد. اتحاد نیروهای سیاسی در مرحله اول و سپس ارتباط با جنبش های اعتراضی داخل کشور، می تواند رژیم اسلامی را به چالش بکشد. ولی به این امر واقفیم که مخالفان در داخل کشور در شرایط سرکوب و اختناق حاکم، قدرت مانور کمتری دارند. ولی در نهایت در بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مخالفان داخل با خارج کشور می توانند پیوند داشته باشند و هماهنگ با هم جنبش های اعتراضی را هدایت نمایند. در شرایط فعلی که اقتصاد جهانی در بحرانی دائمی به سر می برد و کارگران در سرتاسر جهان، بار یکبار، بدهکاری و درآمدهای راکد را به دولتی می کشند با ظهور جنبش های اجتماعی نوین و به صدا در آمدن ناقوس جهانی، گزرا از سرمایه داری، مبارزه طبقاتی یک بار دیگر برجسته می شود و سنوآلی مطرح است که چرا تاریخ تمامی جوامع بشری تاکنون، هنوز تاریخ مبارزه طبقاتی است؟ نابودی مرزهای طبقاتی غیرممکن است! هرچند که سرمایه داری بویسته آن را تبلیغ کند.

دیوار میان بورژوازی و طبقه کارگر همچنان پابرجاست و تحلیل ماهیت طبقاتی جامعه غیر ممکن نیست. سرمایه داری توهم بی طبقه گی را در بوق و کرنا می کند. بدون شک پرداختن به طبقات در ایران مشکلات خاص خود را دارد و مشکل بتوان تحلیل طبقاتی مشخص را ارائه داد ولی با این وجود امکان پذیر است. متأسفانه در اپوزیسیون جمهوری اسلامی ضرورت "تحلیل طبقاتی" از شرایط اجتماعی و مبارزاتی و تاثیرگذاری بر جنبش کارگری، بسیار اندک مشاهده می شود.

در دهه های چهل و پنجاه شمسی تحلیل طبقاتی به عنوان یک چارچوب مفهومی در تحلیل مسائل ایران از برد بسیار گسترده ای برخوردار بود اما متأسفانه امروز میان اکثریت نیروهای اپوزیسیون کاربرد چندانی ندارد و تمایل بسیاری از نیروها برای سرنگونی رژیم اسلامی به کشورهای غربی می باشد. بهتر است تکوین نخستین تحلیل های طبقاتی در جامعه ایران رامی توان از انقلاب مشروطه به بعد یافت اما از آنجا که شیوه های تجربه گرا و شرق شناسانه مبتنی بر "تحلیل های غیر طبقاتی" بر تاریخ نگاری ایران مسلط بوده اند، بسیار کم رنگ به آن اشاره شده است. برای یافتن آثار در این زمینه، باید به تاریخ دانان و فعالان چپ رجوع شود که در تحلیل هایشان از طبقه به عنوان یک مفهوم بنیادین استفاده کرده اند.

تدریجی نیست که ایجاد جبهه ای از مخالفان رژیم اسلامی که دیدگاه اش در رابطه با جامعه، طبقاتی باشد، کار ساده ای نیست و همین امر باعث شده که سه دهه نیروهای اپوزیسیون که از طیف های مختلف است، در کنار یکدیگر قرار بگیرند! چگونه می تواند با جریان هایی که در انتظار کمک آمریکا با جامعه اروپا برای تغییر نظام اسلامی هستند و با جریان هایی که در انتظار استیصال رژیم اسلامی از درون نظام هستند و با جریانی که خود را چپ و از نوع کارگری هم قلمداد می کند و با افتخار می گوید، " ما پرچم دار مبارزه با اسلام سیاسی هستیم " و به هیچ وجه مبارزه را طبقاتی نمی بیند با نیروهایی که دیدگاه " طبقاتی " دارند در یک جبهه و حول محور سرنگونی جمهوری اسلامی با هم به توافق برسانند. این امکانپذیر نیست، یک چنین ائتلاف و اتحاد عمل و ... باز تولید یک نظام طرفدار سرمایه داری و سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان در راستای منافع سرمایه در ابعاد وسیع تر در آینده را سازماندهی خواهد نمود.

خیلی ها تاکید، بهتر است تکوین عقیده دارند که نیاز مبرم کنونی اپوزیسیون در خارج از کشور اتحاد و همبستگی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی از طیف های مختلف است. آیا از لحاظ عقیدتی و تعریفی قوف از نیروها امکانپذیر است؟ به نظر نگارنده جبهه متحدی از نیروها و شخصیت های ایرانی شناخته شده در خارج کشور که به مبارزه طبقاتی اعتقاد داشته باشند، می توانند از لحاظ نظری و تشکیلاتی بنا به نیاز تاریخی یک جبهه متحدی را علیه رژیم اسلامی سازماندهی نمایند. ارتباط و تماس در اشکال مختلف با جنبش های اجتماعی در داخل کشور و برنامه ریزی سراسری فعالیت ها در خارج کشور را سازماندهی کنند تا بتوانند تهاجم رژیم جمهوری اسلامی که سالهاست در خارج کشور علیه اپوزیسیون ایجاد کرده را پاسخ و خنثی نمایند. سالیان سال است که اپوزیسیون خارج تحت تاثیر و بدون برنامه مشخص برای سرنگونی در راستای تحولات داخل کشور فعال بوده و هر بار پس از سرکوب تحولات توسط رژیم اسلامی در داخل کشور، فعالیت آنان هم کاهش می یابد و منتظر تحول دیگر در درون کشور می مانند تا کارهای گذشته را تکرار کرده و این دور باطل همچنان ادامه دارد. ما شاهد اینگونه حرکت ها در جنبش 88 بودیم. اگر در آن دوران اپوزیسیون دارای یک تشکل مشخص با سازماندهی قوی بود، بدون شک می توانست پاسخ مناسبی به سرکوب رژیم جمهوری اسلامی بدهد و مانعی در مقابل تحولات رژیم اسلامی ایجاد کند تا نظام به راحتی نتواند به کمک سرمایه داری جنبش اعتراضی مردم را چنین وحشیانه سرکوب نماید و آمادگی داشت که یک مقاومت در سراسر جهان را سازماندهی و هدایت نماید ولی متأسفانه چنین نبود. ارتجاع حاکم از این فرصت استفاده نمود و با جلب رضایت سرمایه داری با دست باز به کشتار و دستگیری گسترده جوانان پرداخت و توانست رعب و وحشت را از نو با شدت بیشتر در جامعه باز تولید نماید.

به نظر نگارنده، معیار اتحاد عمل مابین جریان ها و شخصیت های منفرد در اپوزیسیون نمی بایست سرنگونی رژیم اسلامی باشد بل پلانفرم های این جریان ها بعد از سرنگونی و دیدگاه طبقاتی آنان بسیار اهمیت دارد. پس دیدگاه احزاب، سازمان های سیاسی و شخصیت های منفردی که معتقد به قیام توده ها و در راس آنان کارگران اند و خواستار یک حکومت دمکراتیک اند، مناسب ترین و پایدار ترین اتحاد عمل است. مسئله سرنگونی رژیم اسلامی حاکم بر ایران یک ضرورت تاریخی است و تحولات انقلابی و دمکراتیک نیاز مبرم و جدی جامعه است. در پی چنین تفکری ما نیاز به یک پلانفرم برای اتحاد عمل داریم. این پلانفرم، با در نظر گرفتن شرایط بحرانی در دوران حاکمیت و ایجاد و تشدید بحران اقتصادی و سیاسی باید محتوی یک پلانفرم انقلابی باشد. مواردی که باید در این پلانفرم ذکر شود:

- 1- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت دمکراتیک و انقلابی
- 2- انحلال بازو نظامی رژیم و در عوض تسلیح عمومی مردم و تشکیل شوراها در سراسر کشور 3- تامین آزادی های سیاسی و لغو هر گونه تبعیض (جنسیت، قومیت، ملیت) 4- آزادی اندیشه، آزادی مطبوعات 5- حق تشکیل سندیکا، شورا و احزاب و سازمان های سیاسی 6- برخورداری زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان 7- جدائی کامل دستگاه حاکمیت از مذاهب 8- حق تعیین سرنوشت خویش برای ملت های تحت ستم ایران 9- لغو کلیه قراردادهای استراتژیک با امپریالیستی 10- ملی کردن صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی 11- ملی کردن تجارت خارجی و موسسات ارتباطی و حمل و نقل بزرگ 12- برقراری کنترل کارگری بر تولید و کنترل توده ای بر توزیع 13- ملی کردن کلیه اراضی و مراکز، منابع طبیعی و زیر زمینی 14- ... این پلانفرم مبنای یک اتحاد عمل برای جریان های انقلابی و دمکرات است. در کلیه موارد فوق به هیچ وجه مطالبات سوسیالیستی وجود ندارد و می بایست مورد تایید هر جریان سیاسی که مدعی انقلابی و دمکرات بودن را دارد قرار گیرد. چرا چنین نیست؟

مجید مشیدی

مارس 2014

فروردین 1393

majidmoshayed@gmail.com

m-moshayed.com



نزدیک به صد سال از پاسخ لنین به انتقادات ماکسیم گورکی می گذرد، اما آن دیدگاه همچنان پابرجاست. ماکسیم گورکی، نویسنده رادیکال و از باران لنین، طی انتقاداتی به زندانی کردن روشنفکران توسط دولت شوروا، از لنین می خواهد تا آزادی زندانیان را فراهم آورد. لنین، در پاسخ، طی دو نامه در ژوئیه و سپتامبر 1919 به ماکسیم گورکی نکاتی را یادآور شده و به او رفقانه هشدار می دهد که "واقعا اگر خودت را از محیط روشنفکران بورژوا بیرون نکشی مدفون خواهی شد". وی گورکی را سرزنش کرده و پرخاشگرانه می گوید: اجازه می دهی عناصر روشنفکر بورژا دورت را بگیرند؛ و در برابر عجز و لایه آنها سر تسلیم فرود می آوری؛ وی در ادامه گورکی را تمسخر کرده که به زوزه صدها روشنفکر که از دستگیری "وحشتناک" این چند هفته فغانشان به آسمان رفته گوش می دهی، اما صدای توده ها، میلیون ها کارگر و دهقان را نمی شنوی و به صدای آنها گوش نمی دهی. لنین از شرایط حاکم بر انقلاب می نویسد، و به این واقعیت که چگونه دینک و گلچاک با حمایت های امپریالیسم (منظور از خصوص فرانسه و تا حدودی انگلیس و آمریکا است) می خواهند شورشیان کادت (و گارد سفید) را ساماندهی کرده و علیه حکومت مرکزی بشورانند، اشاره می کند. در چند سال اول انقلاب روسیه، شرایط کاملا سخت و بحرانی است. جنگ جهانی اول در جریان است و صدها هزار سرباز در جبهه های اروپا به قتل می رسند. ارتش آلمان در پشت دروازه روسیه فاطانه عمل می کند. لنین و دولت شوروا در سال 1918 با آلمان قرارداد برست لیونسک را امضا کرد و لهستان، اوکراین و حوزه بالتیک را واگذار می کند. این معاهده به تنهایی باعث ریزاندن بسیاری از ملی گرایان چپ می شود. پایه های حکومت نوپای شورایی کاملا لرزان است؛ نخبه گان که زمانی علیه تزار و در یک جبهه با لنین، فعالیت شورانگیزی داشتند، به بسیاری از تصمیمات دولت شوروا انتقاد می کنند. طولی نمی کشد که لنین خود را در برابر جبهه جدیدی از منتقدین می بیند. در این شرایط خطرناک و پیچیده، ماکسیم گورکی، همزمان با منتقدین راست، از لنین شدیدالحن انتقاد می کند، و به این نکته دامن می زند که «سرخ ها به همان اندازه سفیدها دشمن مردم هستند».

هرچند نامه های ماکسیم گورکی و لنین صدسال پیش نوشته شده اند، اما محتوای نامه گورکی و پاسخ لنین بیان کننده میخنی است که هنوز نازگی داشته و بسیاری از روشنفکران و متفکرین در قرن بیست و یکم را بخود مشغول داشته است.

گورکی می گوید "استعداها" در زندان می بوسند، لنین این نگرانی را به سخره گرفته و می نویسد: به این جور استعداد ها اگر چند هفته ای در زندان بگذرانند آسیبی نمی رسد بخصوص که با این کار از توطئه هایی نظیر کراسنایاگورکا و مرگ ده ها هزار نفر پیشگیری می شود. لنین معتقد بود که از میان کارگران و دهقانان روشنفکرانی رشد خواهند کرد، و آنها - روشنفکران واقعی - روشنفکران بورژوا را به زایل دان تاریخ جارو خواهند کرد.

از فحوای این دو نامه، و بررسی رویدادهای سیاسی - نظامی آن دوران، می توان نتیجه گرفت که لنین به انتخابی استراتژیک رسیده است. دشمن داخلی و خارجی می خواهد نظام شورایی را تضعیف کرده و نظام بورژوازی و زمین داران را دوباره به قدرت برساند. او به این واقعیت واقف است که میلیون ها کارگر و دهقان قرن ها همچون برده برای زمین داران عرق ریخته اند؛ و بسیاری برای رهایی، در اقصی نقاط روسیه جان باخته اند. به باور لنین، پیروزی انقلاب می تواند تپه دستان را به زمینی که روی آن کار می کرده اند برساند. اما برای رسیدن به آن هدف، باید برخی از باورهای پیشین را قربانی کرد. به باور او جنبش انقلابی، بدون نظریه انقلابی، میسر نمی شود، و در آن مقطع از تاریخ، انقلابی گری و خشونت با آرمان آزادیخواهی و لیبرالی مماس قرار گرفته بودند. لنین برون رفت و پرهیز از اصطکاک را حکومت شوروا می دانست. برای پیشبرد چهار برنامه اصلی 1- صلح فوری 2- تقسیم مجدد اراضی میان زارعین 3- انتقال مالکیت کارخانه ها به کمیته کارگران، و 4- شناسایی سوویت ها به عنوان عالی ترین مرجع اختیارات مملکتی، لنین می بایست به تشکیل موسسان پشت می کرد. اما، روشنفکران، از جمله روشنفکرانی که گورکی بر آزادی آنها اصرار می ورزید، خواهان تشکیل موسسان بودند، و لنین تشکیل موسسان را بر خلاف منافع تپه دستان می دانست. (شاید توجه اینکه، هرچند لنین در نامه هایش موضع گورکی را انحرافی تشخیص می دهد، اما بوخارین و کامنف را موظف می کند تا موقعیت روشنفکران اسیر را بررسی کرده و در حد امکان آنها را آزاد کنند.) حال به سوال صدساله باز گردیم. یک رهبر در چنین شرایط حاد و خطرناکی چه باید کند؟ آیا رهبر حق دارد بخاطر رهایی خلق ستمدیده، حق آزادی بیان و مطبوعات را نادیده بگیرد؟ آیا می تواند روشنفکران و متفکرین را اسیر کرده و آنها را سانسور کند؟

اگر پاسخ ما به این سوال، و آنچه در زمان حیات لنین رخ داد، مثبت باشد، ناچاریم هر آنچه خمینی و جمهوری اسلامی در سالهای 60-57 انجام داد را هم درست ارزیابی کنیم. در زمان لنین، آلمان، کادت ها، و گارد سفید علیه دولت شوروا توطئه می کردند و می جنگید؛ و در زمان خمینی در سالهای 60-57 حمله عراق و کودتای نوزه رخ می دهد.

پس از یک قرن، درک شرایط انقلاب روسیه کمی خارج از ذهن است، حتی به سختی می توان شرایط دقیق اوائل سالهای 60-57 در ایران را به یاد آورد. شاید بتوان گفت که آنچه صدسال پیش در روسیه و 35 سال پیش در ایران رخ داد دیگر مهم نیست، و تحلیل و ارزیابی آن دو رویداد بیشتر در چارچوب یک پژوهش آکادمیک معنا پیدا می کند. اما مهم است که از خود پرسیم، پس از سرنگونی رژیم اسلامی چه خواهیم کرد؟ آیا متفکرین و روشنفکرانی که مخالف "دولت انقلاب"، ابراز عقیده خواهند کرد را چند روز و هفته و ماه به زندان می اندازیم؟ می توان برای فردای ایران، از همانکون به یک سری تعهدات رسید، و یک سری مسائل را از همین امروز اصلی دانست و برخی را فرعی. ماکسیم گورکی و هم فکرائش معتقد بودند که فرهنگ جامعه تپهستان باید رشد کند تا مارکسیسم و رادیکالیسم در جامعه رشد کند. شاید اگر امروز زنده می بود، علت فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم را در عدم فرهنگ سازی در مقطع فروپاشی قدرت تزاری، ارزیابی می کرد.

علی ناظر
فروردین 1393





به بیان دیگر دموکراسی بورژوازی را به مثابه یک ایدئولوژی را قبول ندارد. دموکراسی سوسیالیستی هیچ موضوعی را از انظار توده ها مخفی نگه نمی دارد. دموکراسی است برای تمام آحاد جامعه. دموکراسی است شفاف، عیان، روشن و تحت کنترل اکثریت جامعه، برای طبقه ی کارگر و تمام زحمتکشان در جامعه باشد، به یک اقلیتی که ثروتمند. در واقع این برابری و مساواتی که در جامعه بورژوازی هست، مساوات برای سرمایه داری است. به کلام دیگر شعار اساسی بورژوازی در غرب این است: «به هرکس به اندازه ی سرمایه اش» یعنی هرکس بیشتر پول داشته باشد، بیشتر باید در تصمیم گیری ها شرکت کند. دولت ها موجود هستند، دولت باید مالکیت خصوصی را حفظ کند اجازه ندهد خللی در آن وارد آید. از اینرو چنانچه توده به خیابانها بیایند و بگویند: «دموکراسی سیاسی را قبول داریم اما، ما همچنان خواهان دموکراسی اقتصادی هستیم!» یعنی می خواهیم مالکیت را لغو کنیم، مالکیت را اشتراکی جایگزین آن کنیم، این به معنی عبور از خط فرمز است. لغو مالکیت خصوصی خط فرمز است و به شدیدترین وجهی و با تمام نیرو سرکوب خواهند شد. هیچ تردیدی نباید داشت، که حتی در سوئد یا در آمریکا و با کشوری دیگر غربی تظاهراتی باشد که خواهان لغو مالکیت خصوصی باشند، پلیس و ارتش و تمام آحاد دولت بورژوازی بر سر آن خواهند ریخت و حتی در صورت ضرورت نیروهای امنیتی هم خواهند شد. حتی در این جوامع به اصطلاح «مهد آزادی» که ما امروز مشاهده می کنیم، توده ها اصولاً نمی توانند مسائل اساسی خودشان را مطرح بکنند، چون امکانات کافی ندارند. طبقه ی کارگر را در جامعه های سرمایه داری غربی بنییم دو سست سال است نتوانسته که تبلیغ کافی کند که استعمار می شود، اجحافات وارده بر کارگران هنوز نتوانسته به گوش همگان برسد. زیرا تمام رسانه ها مانند رادیو، تلویزیون و مطبوعات عمدتاً در دست بورژوازی متمرکز شده است. بورژوازی به کارگران می گوید: «شما آزادید که نشریه تان را چاپ کنید، شما آزاد هستید بیایند سخنرانی بکنید، شما آزاد هستید هرکس را که می خواهید انتخاب بکنید»، منتهی آزاد بودن فرق دارد با توانستن. هیچکدام از نهادهای کارگری توان مالی کافی برای رقابت با سرمایه داران ندارند. یک دولت «بی طرف و بی مصلحت» باید همان مقدار پولی که در اختیار رسانه ها و ایستبه به سرمایه داران قرار می دهد، همان مقدار هم باید برای تبلیغات کارگران در نظر بگیرد. اما، چنین نیست. زیرا برابری واقعی بین سرمایه داران و کارگران وجود ندارد. به قول مارکس در این جوامع دیکتاتوری بورژوازی حاکم است.

سؤال این است که چرا سرمایه داران به این دموکراسی صوری تن می دهند؟ به این علت است که یکی از ارزان ترین و بی هزینه ترین راه ادامه ی حیات خودشان در واقع دموکراسی بورژوازی است، وگرنه انقلابی در مقابل خودشان خواهند داشت و در آن صورت باید بسیج بکنند، باید مخارج هنگفتی صرف کنند. اگر اعصابی رخ دهد، اقتضای مختل خواهد شد و مبالغ هنگفتی از دست خواهند داد. دیگر ارزش اضافه نخواهند ساخت، در نتیجه، برای این که این مسائل را به توفیق بیاندازند و برای این که به حیات خودشان ادامه بدهند، مجبورند تن به یک سلسله امتیازات دهند تا همه چیز تحت کنترل باشد.

بنابراین توده های خیلی وسیع تخمیقی می شوند. برای که انحراف بردن آگاهی توده ها و به تعویق انداختن و حتی سازی انقلاب، توجه مردم را به مسائل فرعی جلب می کنند. برای نمونه در بریتانیا مبالغ هنگفتی خرج خانواده ی سلطنتی می کنند که در واقع هیچ کاره هستند. توجه جوانان را به مسابقات فوتبال با بودجه کلان جلب می کنند. پولهای هنگفت برای به بی راهه کشاندن اذهان عمومی و جلوگیری از آگاهی سوسیالیستی خرج می کنند. از این طریق است که می توانند جامعه را مسخ کنند و این فریب را عمیق و عمیق تر بکنند.

در نتیجه، ما خواهان این نوع «دموکراسی» نیستیم و ما خواهان دموکراسی واقعی هستیم. دموکراسی واقعی ما دموکراسی بورژوازی نیست، دموکراسی واقعی ما دموکراسی سوسیالیستی است و بسیار فراتر از دموکراسی موجود در این جوامع بورژوازی است.

دموکراسی سوسیالیستی

در باره ی دموکراسی سوسیالیستی، چند نکته ی مهم وجود دارد. برخلاف مبلغین لیبرال که می گویند در آتیة اگر هم قرار است دموکراسی سوسیالیستی ایجاد شود، باید به طور مسالمت آمیز و از کانال دموکراسی بورژوازی و از حمایت و تقویت دموکراسی بورژوازی انجام گیرد، اصولاً دموکراسی سوسیالیستی هیچگونه ارتباطی به دموکراسی بورژوازی ندارد. این دو اصولاً نسبت به هم بیگانه هستند و این دو نفعی دلبالگیکی همدیگر هستند. این ها در نقطه ی مقابل همدیگر قرار گرفته اند. دموکراسی بورژوازی خواهان حفظ استعمار طبقه ی کارگر و زحمتکشان است در صورتی که دموکراسی سوسیالیستی برای او میان برداشتن استعمار است و این دو کاملاً از همدیگر مجزا هستند و در مقابل همدیگر هستند و هیچ گونه وجه اشتراکی بین این دو وجود ندارد. از نقطه نظر مارکس، دموکراسی یعنی سوسیالیسم، این پاسخی است که مارکسیسم به تمام جریانات فرقه گرای استالیانیست و طرفدار جریانات مختلفی که صحبت از این می کنند دموکراسی متعلق به بورژوازی است، می دهد. در واقع مارکس در تمام نوشته های خود، یعنی از سال ۱۸۴۸، مشخصاً نبرد برای دموکراسی را یکی از کاتالهای مؤثر و مهم برای رسیدن به سوسیالیسم می داند. مارکس در مانیفست می گوید: «نخستین گام در انقلاب طبقه ی کارگر عبارت است از ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه ی حاکم و کسب پروری در نبرد برای دموکراسی». یعنی این که نبرد برای دموکراسی تسهیلاتی برای رسیدن به سوسیالیسم ایجاد می کند. بنابراین برخلاف چپ استالیانیستی و برخلاف جریانات سانتوسیتی که اشاره می کنند «دموکراسی» بورژوازی است، مارکس بر این اعتقاد بود که دموکراسی به مفهوم سوسیالیسم است. دموکراسی از آن پرولتاریا است. همان طور که در ایران هم می بینیم، اولین قدم ها و اولین مبارزات پرولتاریا و طبقه ی کارگر برای حقوق دموکراتیک خود است. و این حقوق دموکراتیک به صورت پیکر این ها را به آگاهی سوسیالیستی می رسانند.

در نتیجه «دموکراسی» متعلق به پرولتاریا است و نه به بورژوازی. مارکس در بسیاری از نوشته های خود، بخصوص پس از ۱۸۴۸ وقتی مشاهده می کند بورژوازی آلمان و فرانسه قابلیت انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک را ندارند. در ۱۹۵۲ در خطابه ی خود به اتحادیه ی کمونیست ها صحبت از انقلاب مدام به میان می آورد. زیرا به این باور می رسد که بورژوازی دیگر قابلیت حل تکالیف بورژوا دموکراتیک را از دست داده و از ترس پرولتاریا، جریانات مستند و پیناسرنامه داری، می رود. برای این که اگر وارد حل تکالیف دموکراتیک شود، در مقابل خودش پرولتاریا را خواهد دید و پرولتاریا در نبرد برای دموکراسی می آید در مقابل بورژوازی قد علم می کند. از آن به بعد مارکس مشخصاً اشاره می کند «دموکراسی متعلق به پرولتاریا است»، بخشی از زندگی پرولتاریا است و مبارزه برای دموکراسی، نبرد برای دموکراسی یعنی دموکراتیزه کردن کل سیستم اجتماعی. یعنی دموکراتیزه کردن دولت، یعنی دموکراتیزه کردن تمام شئون و حیات بشریت. و در نهایت دموکراتیزه کردن دولت یعنی انقلاب، انقلاب سوسیالیستی و هیچ مفهوم دیگری به جز این نمی تواند داشته باشد.

بنابراین وقتی که صحبت از دموکراتیزه کردن کل مسائل اجتماعی می کنیم، به این مفهوم است که ما خواهان انقلاب سوسیالیستی هستیم و هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد. در ضمن مارکس از سال ۱۹۵۰ به بعد در بسیاری از نوشته جات خود اصولاً عبارت «دموکراسی» و «بورژوازی» را با هم استفاده نمی کرد و برای توصیف بورژوازی از عبارت «لیبرالیسم» استفاده می کند. او می گفت این ها لیبرال ها دیگر دموکرات نیستند و دموکراسی را رعایت نمی کنند. یعنی مارکس دموکراسی را از آن پرولتاریا می دانست. این مسئله ی خیلی مهم و محوری است و در واقع نخستین قدم در راه انقلاب پرولتاری و مبارزه برای آن است. همین مسئله مشخصاً در جامعه ی ایران نیز صادق است. به کلام دیگر مساله محوری برای رسیدن به سوسیالیسم در ایران، نبرد برای دموکراسی است. یعنی که طبقه ی کارگر ایران که یک تجربه ی مشخصی در ارتباط با اعمال دموکراسی و ساختن شوراهای کارگری در انقلاب گذشته از خود نشان داده، مشخصاً در مقامی است که بتواند نبرد برای دموکراسی را تا سرنگونی این رژیم و ساختن جامعه ی سوسیالیستی پیش ببرد. با وجود تمام مشکلاتی که امروز طبقه ی کارگر دارد و با وجود تمام مشکلاتی که پیش روی جنبش کارگری وجود دارد، کماکان تنها طبقه ای است که می تواند به دموکراسی نائل شود و دموکراسی برای تمام آحاد جامعه بیاید. تمام جریاناتی که به هر علتی خواهان آزادی و دموکراسی هستند سریع ترین و کوتاه ترین راه برایشان این است که طبقه ی کارگر را تقویت کنند و تدارکات انقلاب کارگری و انقلاب سوسیالیستی را تقویت کنند.

از این زاویه، مسئله ی انقلاب کارگری در دستور کار جامعه ی ما قرار گرفته و به هیچ وجه نمی توانیم منتظر باشیم که جریانات لیبرالی از سوئد برای ما الگوی دموکراسی سوئدی به ایران بیآورند. به هیچ وجه نمی توانیم انتظار این را داشته باشیم که بورژوازی ایران که بورژوازی کاملاً بی ارتباطی به جامعه است بخواهد برای ما دموکراسی بیآورد و منتظر این باشیم خرده بورژوازی که از نیروهای ضربه بورژوازی است و ضربت علیه زحمتکشان و توده ها را سازمان می دهد، دموکراسی برای ما بیآورد.

گسترش حقوق دموکراتیک

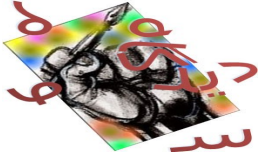
گرچه از دیدگاه تاریخی پرولتاریا، «دموکراسی» بورژوازی چیزی نیست جز ابزاری برای تحمیل توده های مردم، طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه، برای پیشبرد مبارزه ضدسرمایه داری خود، از حقوق دموکراتیک نسبی کسب شده در جامعه سود جسته و برای گسترش این حقوق مبارزه می کنند. اما، مبارزه طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم (مانند جوانان و زنان) برای دموکراسی با مبارزه اصلاح گرایان برای دموکراسی، کاملاً متفاوت است. پرولتاریا، مبارزه خود را فراتر از حوزه سیاست برده و از آن به مثابه وسیله ای برای لغو کامل نظام سرمایه داری استفاده می کند. به سخن دیگر، مبارزه اساسی طبقه کارگر در نهایت برای سرنگونی کامل بورژوازی است و نه حفظ و بهبود وضعیت موجود.

در عین حال، مبارزات برای حقوق دموکراتیک توده ها و کسب آن حقوق مانند کسب حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، حق مرخصی، کسب حقوق دموکراتیک مانند آزادی بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس اتحادیه های و تشکل های مستقل کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان؛ برای زنان و مردان در تمام سطوح؛ احترام به حقوق بشر؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، زمینه را برای کسب تجربه عملی و آموزش سیاسی و سازماندهی کارگران، فراهم می کند. این تجارب اعتماد به نفس را در میان کارگران افزایش داده و روحیه مبارزه جویی آنها را تقویت می بخشد. اضافه بر آن، مبارزه برای مطالبات «انتقالی» (مانند کنترل کارگری، بار کردن دفترهای دخل و خرج سرمایه داران و غیره) که در نظام سرمایه داری قابل تحقق نیستند، راه را برای رودرویی هر چه بیشتر کارگران با دولت سرمایه داری باز کرده و تدارک سرنگونی کل نظام را تسهیل می کند. در وضعیتی که حتی یک رژیم بورژوا دموکراتیک (حتی بدترین شکل آن) در جامعه وجود نداشته باشد (مانند وضعیت کنونی ایران)، قیام های و طغیان های مردمی، ناراضیاتی توده ها را انعکاس داده و زمینه را برای کسب تجربه عملی در مقابله با رژیم آماده می کند.

سازمان ها و حزب های رنگارنگ فرمیستی در مقابل حرکت های مستقل کارگری صورت غیرمستقیم ایستادگی می کنند. زیرا هدف آنها «اصلاح» نظام موجود است و نه براندازی آن. آنها حرکت های مستقل دانشجویی و کارگری امروزی را به عنوان «شورش های مرتبط به دول غربی» معرفی می کنند. آنها از کسب تجربه کارگران و دانشجویان هراسناک بوده، زیرا بدون این تجارب مردم ایران نمی توانند برای براندازی آماده شوند. تجربه اخیر اعتراضات دانشجویی نشان داد که همه اصلاح طلبان (حتی خود آجاری محکوم به اعدام!)، دانشجویان را از حرکت های فرا قانونی منع کردند.

طبقه کارگر ایران برای تدارک سرنگونی رژیم و مقابله با انحراف های فرمیستی، تشکیلات و حزب سیاسی خود را باید تشکیل دهد. حزب هایی که بطور قیام مآبانه خود را «رهبر» طبقه کارگر معرفی کرده و بدون کوچکترین ارتباطی با کارگران پیشرو، از همگان دعوت به پیوستن به حزب شان می کنند، مسلماً قادر نخواهند بود که مبارزه با رفرمیسم و تدارک انقلاب آتی را سازمان دهند.

مبارزه برای تحقق دموکراسی سوسیالیستی (عالی ترین شکل دموکراسی در تاریخ بشریت)، با سرنگونی کامل رژیم سرمایه داری حاکم (همه جناح های آن)، و مبارزه با عقاید فرمیستی در درون جنبش کارگری، گره خورده است. این امر نیز بدون تشکیل یک «حزب پیشتر انقلابی» متشکل از کارگران پیشرو، عملی نخواهد بود.



داریوش افشار: در باره "سکولاریسم" - بخش اول

در باره "سکولاریسم" (بخش دوم)

در بخش اول این نوشتار، به سرچشمه واژه "سکولاریسم" پرداخته و تعریف بنیانگذار این واژه در قرن نوزدهم، "ژوزف ژاکوب هالی اوک" ارائه داده شد. برای شناخت و پیدا کردن یک درک بهتر از این واژه در میان فارسی زبانان، مترادف فارسی "این جهان گرایی" برای "سکولاریسم" نیز معرفی و باز شد. "سکولاریسم"، از نقطه نظر تئوریک و در قالب کلاسیک خود، می‌تواند با تعریفی که "هالی اوک" از آن ارائه داده است قابل درک و فهم باشد؛ یعنی "این جهان گرایی" به معنای یک کارگشا، که حول محور آن مردمان یک اجتماع بدون در نظر داشتن باورهای دینی و یا غیر دینی یکدیگر، مبادرت به ارائه راه حل در مقابل چالش‌های گوناگون مشترک در آن اجتماع کرده اند عمل میکند. و سعادت بشری را به یک جهان موهوم و نادیده دیگر موقوف نمیکند. بنابر این، "این جهان گرایی" را میتوان بعنوان یکی از عوامل فراهم آوردن وحدت و برابری اجتماعی در میان جوامع و انسانها تلقی کرد. تا اینجا، "این جهان گرایی" یک نظریه است؛ اما فرآیند پیاده کردن یا اجرایی شدن چنین نظریه‌ای در یک اجتماع؛ یعنی "سکولاریزاسیون" یا "این جهان گرا شدن" هر جامعه‌ای، دلیل تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی اجتماعات گوناگون، لزوماً از یک مسیر از پیش تعریف شده عبور نمیکند.

الگوی فرآیند "سکولاریزاسیون"، در روند رشد و تحولات تاریخی در جوامع اروپایی و در دمکراسی‌های موجود آمده حاصل از صنعتی شدن و "لیبرالیزه" شدن این جوامع قابل توضیح میباشد. هر چه پیشرفت‌های بدست آمده بشری (برای نمونه: از لحاظ کشاورزی، پزشکی، صنعتی و ...) در ارائه راه حل برای برداشتن موانع و معضلات زندگی این جهانی مؤثر تر واقع گشته‌اند، طرفیت دین (باورمندی به نیروی ماورای طبیعت در حل مشکلات) در دفاع از داشتن اعتبار عقلانی برای حل اینگونه مشکلات و چالش‌ها کاهش یافته است. از آنجائیکه شروع فرآیند "سکولاریزاسیون" از بطن جوامع مسیحی و با توسعه علوم، صنعت و اقتصاد سرمایه داری و حرکت بسوی گسترش بازار آزاد در اروپا آغاز شد. ناگزیر درجه‌ای از دمکراتیزه شدن جامعه برای ایجاد گشایش به این منظور نیز لازم شمرده میشد. سلطه کلیسا و حاکمیت دینی هم میبایستی بعنوان عامل باز دارنده رشد و گسترش علوم به کنار زده میشد. این روند، در طول تاریخ جوامع پیشرفته غربی، بویژه با قدرت گرفتن هرچه بیشتر شاخه "پروتستانسیسم" در مسیحیت آغاز شد.

سر آغاز جنبش "پروتستانسیسم" به سال 1517 میلادی، یعنی زمانی که "مارتین لوتر" بنیانه نود و پنج ماده‌ای خود را بر علیه "کلیسای کاتولیک روم" (Roman Catholic Church) منتشر کرد باز میگردد. این بیانیه در مخالفت با اشاعه خرافات و فروش "امروزه و خشونت" به مردم‌ها نا آگاه از سوی "کلیسای تمامی مقدسان" (All Saints Church)، در شهر "ویتنبرگ" (Wittenberg) در آلمان، و در اعتراض به انباشت هر چه بیشتر ثروت توسط "کلیسای کاتولیک روم" و تحمیل مخارج خود بر گرده مردم بود. بدینال این حرکت، طرفداران "مارتین لوتر" کلیسا‌های خود را در آلمان و اسکاتلندیوا برای انداختند. اروپا اینک شاهد رویش "اصلاحات پروتستانسیسم" شده و یکی پس از دیگری، در کشورهایمانند فرانسه، انگلستان، اسکانلند، مجارستان و سوئیس، شاخه

ادامه ... صفحه 17

علی قیاض: پیش در آمدی بر نسبت، و رابطه‌ی دین و حکومت - بخش دوم

جستجویی در تاریخ ایران پیش از اسلام

در جستجوی یافتن ردپای این رابطه‌ی دین و حکومت در ایران باستان، به سلسله‌ای از خاندان حکومتی ایرانی می‌رسیم که ساسانیان نامیده می‌شوند. ساسانیان که به نوعی می‌توان آنها را مالکی پیش از صفویان دانست، فرزندان ساسان خوتای(1) بودند. درست همانند صفویان که از فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی از بزرگان تصوف در اردبیل بودند. هر دوی این سلسله در دخالت و نفوذ مذهب و رسمی ساختن و حکومتی کردن دین نقش بی بدیلی داشتند. اگر ساسانیان فرصت این را نیافتند که مذهب رسمی خود را - به دلیل پیدایش مذهب دیگری - به سلسله پس از خود انتقال دهند، در عوض صفویان تا حدود زیادی موفق شدند رسمیت مذهب خویش را به جامعه تحمیل کنند. نمونه‌ی این تحمیل را حتی در قانون اساسی مشروطیت می‌توان مشاهده کرد.

در ایران پیش از اسلام، در دوره هخامنشیان و اشکانیان از مذهب رسمی خبری نبود و قوانینی که به اجرا گذاشته می‌شد قوانینی بود که توسط دربار و مشاوران به اجرا گذاشته می‌شد. قوانینی بسیار ابتدایی که به دلیل نبود کتابی که در آن قوانین تدوین شده باشد، و نیز گستردگی قلمرو هخامنشی و اشکانی و نیز تنوع قومی و دینی، همیشه و همه‌جا به طور یکسان اجرا نمی‌شد. در دوره ساسانی اما، داستان کاملی متفاوت بود. مذهب زرتشتی تبدیل به مذهب رسمی شده بود، و کتابی به نام اوستا در دسترس بود. و البته اگر خیل عظیمی از توده مردم سواد نداشتند و چیزی از قوانین مذهب نمی‌دانستند، چندان مهم نبود. مهم این بود که روحانیان(مغان)، خاندان سلطنتی، "نجیا"، "اشراف" و درباریان، می‌بایست آن قوانین را به اجرا می‌گذاشتند. در دوره هخامنشیان "تمامی ملت‌هایی که تحت فرمانروایی هخامنشیان بودند آزادی دینی داشتند. پادشاهان بزرگ دین النفاطی داشتند و ملت‌های دیگر را به پیروی از دین خود وادار نمی‌کردند."(2)

نه تنها "آزادی دینی" رواج داشت که حتی کوروش هنگامی که بابل را فتح کرد "دست بل مردمک را لمس کرد.(بیست و پنجم مارس 538 ق. م) و بدون طریق خود را به عنوان پادشاه بابل متبرک ساخت. کوروش با این کار بر همه آشکار ساخت که قصد ندارد دین دودمان خویش یا ملتش را بر کسی تحمیل کند تا چه رسد که مردم را وادارد تا دین قبیله ماد مغ‌ها را بپذیرند. وک تندیس‌های خدایان شهرهای مختلف را که نیونید به بابل انتقال داده بود به شهرهای خود بازگرداند و در اجرای همین اصل طرف زین و سیمین معبد اورشلیم را که در میان خزائن پادشاهی یافته شده بود، به یهودانی که در بابل در تبعید به سر می‌بردند بازگرداند. کوروش خدمانی پیش از این به یهودیان کرد. آنان را اجازه داد تا به فلسطین بازگردند و معابد ویرانشان را بازسازی کنند."(3)

ادامه ... صفحه 16

ماربار رازی: نغمه‌ی از مابقیست کمونیست کارل مارکس - بخش دوم

بورژواها و پرولترها

شهر و ده □□□ با رشد بورژوازی برای اولین بار در تاریخ، تناسب قوای اجتماعی میان شهر و ده به نفع شهر تغییر می‌یابد: مارکس می‌نویسد: "بورژوازی، روستا را در تسلط شهرها در آورده است. توانسته است شهرهای عظیم برپا کند، جمعیت شهری را به نسبت جمعیت روستا افزایش دهد و بدین ترتیب بخش معتدلی از جمعیت را از بلاهت زندگی روستایی نجات دهد." اگر در گذشته مرکز تمدن در دربار شاه فئودال بود، امروزه این شهروندان اند که اعمال قدرت می‌کنند. □□□ بورژوازی، هر چه بیشتر وضع پراکنده‌ی جمعیت، ابزار تولید و مالکیت را از بین می‌برد. بورژوازی جمعیت را انبوه کرده، ابزار تولید را متمرکز ساخته و مالکیت را در دست عده‌ای محدود متمرکز کرده است. □□□ این وجه مشخصه‌ی تولید سرمایه داری، یعنی تراکم و تمرکز هر چه بیشتر تولید در دست عده‌ای محدود، در واقع، خود از دلایل پیدایش جنبش مدرن کمونیستی است. به گفته‌ی مارکس، بورژوازی نه تنها در عرض مدتی کم توانسته است نیروهای مولده‌ای "عظیم تر از حاصل جمع همه‌ی نسل‌های گذشته" به وجود آورد، که با متمرکز کردن هر چه بیشتر مالکیت بر وسایل تولید و متمرکز کردن هر چه بیشتر تولید اجتماعی، ضرورت الفای مالکیت خصوصی و امکان استقرار مالکیت اشتراکی اجتماعی (مالکیت سوسیالیستی) را نیز در دستور روز قرار داده است. □□□ نتیجه‌ی ضروری "این تمرکز و تراکم در تولید، شکل گیری دولت متمرکز ملی است. زبان ملی، بازار ملی و اصولاً خود ملی گرایی بورژوازی همگی ناشی از این "تمرکز یافتگی سیاسی" اند: "ایالت‌های مستقل... با منافع، قوانین، حکومت‌ها و ضوابط مالیاتی متفاوت، با هم به درون یک ملت واحد دارای حکومت واحد، قوانین واحد، منافع طبقاتی واحد و کمربات واحد ریخته شده‌اند."

بورژواها و پرولترها □□□ بحران سرمایه داری □□□ بورژوازی محصول یک رشد تاریخی است که ریشه در تضاد بین روابط تولیدی فئودالی و رشد تجارت جهانی در قرون ۱۵ و ۱۶ داشت. اگر در پاسخ به انحطاط و سقوط امپراطوری روم و سلطه‌ی قوم ژرمن‌ها، روابط فئودالی مسبب رشد نیروهای مولده شده؛ به خاطر همین رشد و در مرحله‌ای از همین رشد، مناسبات فئودالی دیگر توانست خود را با نیروهای مولده تطبیق دهد و به همین دلیل، به قول مارکس: "تبدیل به عل و زنجیر شد." باید این زنجیرها از هم گسیخته می‌شد و چنین هم شد. بورژوازی خود نتیجه‌ی تاریخی حل این تضاد بود. □□□ جامعه‌ی بورژوازی نیز عاقبت نیروهایی را به حرکت در آورده است که دیگر خود قادر به کنترل شان نیست. به عبارت دیگر، نیروهای مولده در تضاد با مناسبات تولیدی حاکم قرار گرفته‌اند. در ضمن این‌جا باید تأکید شود که مارکس معتقد بود این تضاد به نقد "چندین دهه" قبل از نوشته شدن بنیانه شکل گرفته است: "در طول چندین دهه‌ی گذشته، تاریخ صنعت و تجارت چیزی نبوده است جز تاریخ شورش نیروهای جدید مولده علیه شرایط جدید تولید. علمه مناسبات مالکیتی که شرایط ادامه‌ی آن را تضمین کرده است. □□□ تظاهر این تضاد، به صورت بحران‌های ادواری اقتصادی، در نزد مارکس به نقد اتفاق افتاده بود. به گفته‌ی مارکس، این بحران‌ها، "هربار تهدیدآمیزتر از پیش" موجودیت کل جامعه‌ی بورژوازی را به یونگی از آزمایش می‌گذارند: "در این بحران‌ها، به تنها بخش عظیمی از محصولات موجود، بلکه بخشی از نیروهای مولده که قبلاً بوجود آمده به طور متناوب معدوم می‌گردد. در این بحرانها به ناگهان مرض واگیری شیوع پیدا می‌کند به نام تولید اضافی که امکان وقوعش در ادوار گذشته مضحک به نظر می‌آمد"

ادامه ... صفحه 20



از دوره اشکانیان و نقش مذهب در فضای سیاسی جامعه اطلاعات دقیقی در دست نیست. اما از آن جایی که "افراد این سلسله ... تحت تاثیر تمدن ملل دیگر به ویژه یونانی ها قرار گرفته بودند، سلاطین این سلسله از بدو تاسیس تا زمان سلطنت اشک بیستم، گودرز (51-16 میلادی) هم خود را مصروف ترویج تمدن یونانی کرده و خود را دوستدار تمدن یونان معرفی نموده، نیز از خط یونانی برای نوشتن روی مسکوکات و کتیبه های خود استفاده می کردند. در ایران دوران تاریخ اسکندری یا سلوکیدی و اسلامی یونانی در ایران معمول گردیده، زبان رسمی دربار، زبان یونانی بود و اکثر شاهزادگان اشکانی، زبان یونانی را می دانستند چنانکه اردوان اول، این زبان را خوب می دانست. اردوان اول به ادبیات یونانی آشنایی کامل داشت، و حتی به زبان یونانی تاریخی نوشته بود. در دربار شاهان اشکانی، از نمایشنامه های یونانی استفاده می کردند." (4)

چنین به نظر می آید که اشکانیان نیز بر سنت هخامنشیان باقی ماندند و تساهل و تسامح دینی را پاس می داشتند. به ویژه اینکه آنان بیش از آنکه فرهنگ بومی ایرانی تولید کنند، چشم به دست آوردهای فرهنگی یونانیان دوخته بودند.

ساسانیان؛ پیشقراول برپای حکومت دین سالار

تاریخ دوره ساسانیان، یکی از سیاه ترین و وحشتناک ترین دوره های تاریخ ایران زمین را - پیش از هجوم اعراب مسلمان - به نمایش می گذارد. بیشتر کسانی که به تحقیق و پژوهش پیرامون این دوره پرداخته اند - اعم از محققین داخلی و خارجی - بدون استثنا، یکی از برجسته گی های چشمگیر این دوره را که نشان می دهند، عبارت است از ظلم، اجحاف، فقر، جهل و فساد و بسیاری از این سنن و عادات ناپسند و ضد انسانی. (5)

"شاهان ساسانی هنگام کشورگشایی و از بین بردن رقبا و دشمنان داخلی و خارجی از ریختن خون و نهب و غارت اموال مردم خودداری نمی کردند... جامعه ایرانی بر دو رکن مالکیت و نسب استوار بود و حدود و مقررات اجتماعی و طبقاتی با شدت بسیار، نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا می نمود" در این دوره "هیچ یک از افراد طبقات پایین نمی بایست خواهان مقام و مرتبتی قوی آنچه به حکم ارث و اصل و نسب به او تعلق می گرفت، باشد. آزادی شغلی معنی و مفهومی نداشت و هرکس مکلف بود که به پیشه و شغل و موروث و معین اجدادی خود اشتغال ورزد." (6)

قابل توجه است که در دوره ساسانیان، حکومت بیشتر در دست روحانیون بوده و به نوعی حاکمیت مذهبی بر جامعه استوار بوده است؛ "اساس سیاست داخلی ساسانیان هماهنگی دین و دولت بود"، و "ان چنان دین و دولت در هم آمیخته شده بودند که فردوسی از زبان اردشیر به پسرش می گوید:

"چنان دین و دولت به یکدیگرند
تو گویی که در زیر یک چادرند
نه بی تخت شاهی بود دین به پای
نه بی دین بود شهریارکی به جای
چو دین را بود پادشاه پاسبان
تو این هر دو را جز برادر مخوان" (7)

به گفته ی کریستنسن "اصحاب دین جنبه قدس خویش را شامل حکومت دنیوی نموده بودند و خود نیز به برکت حمایت دیوانیان در کلیه مسائل مهم زندگی هر فرد ایرانی دخالت می کردند و به عبارت دیگر، شخص را از گهواره تا گور در چنگال خویش داشتند." (8)

روحانیان پنجاه درصد از تمامی زمین های مردم را در اختیار خود داشتند و همین ها بودند که در واقع اشکانیان را برانداختند و ساسانیان را بر سر کار آوردند، که خود فرزند ساسان خوتای روحانی معبد بزرگ استخر در فارس بود. (9)

از سوی دیگر، ممنوع بودن تحصیلات برای مردم عادی نیز، خود به اندازه کافی قابل توجه می باشد. "در این دوره روحانیون و فضاها فرا گرفتن علوم مختلف زمان را به خود انحصار داده بودند و طبقات پایین به حکم مقررات و نظامات غلط زمان، از نعمت علم و فرهنگ بی نصیب بودند." (10)

و اقلیت های مذهبی در این دوره حق حیات نداشتند. مزدکیان به طرز بی رحمانه ای مورد قلع و قمع قرار گرفتند. علاوه بر "کشتار وحشیانه فرقه مانوی، روش ظالمانه و نامطلوبی نیز نسبت به جماعت یهودیان و عیسویان در پیش گرفتند" و بدین وسیله "دین زردشتی را آیین رسمی قرار دادند و اعتقاد به ادیان دیگر را ممنوع ساختند." (11)

در چنین دوره ای "مردم از عالم فرهنگ و دانش بی خبر بودند و سواد منحصر در خانواده روحانیون بود و کاملا جنبه مذهبی و طبقاتی داشت و معمولا روحانیون به فرزندان طبقات ممتاز خواندن و نوشتن را می آموختند." (12)

و همین طور "تا آخر دوره ساسانیان نیز در بند تشکیلات خاص طبقاتی (کاست) بوده ایم که دبیری و سر و کار با خط و کتابت را مشغله خواص اعلام می کرد." (13)

آن چنان که از شواهد و قرائن تاریخی بر می آید، روحانیان زرتشتی - مغان - از چنان نفوذی برخوردار بودند که می توانستند در تثبیت و یا نفی یک پادشاه نقش تعیین کننده ای بر عهده داشته باشند. همانگونه که فردوسی در شاهنامه اشاره می کند، چنان این رابطه پایایی بوده است که:

نه بی تخت شاهی بود دین به پای
نه بی دین بود شهریارکی به جای!"

دکتر عبدالحسین زرین کوب نیز در یکی از آثار تحقیقی خود به چنین موردی اشاره می کند. موردی که با استناد به آن می توان حکومت ساسانیان را به نوعی حکومتی دینی تلقی نمود:

"از وقتی آیین زرتشتی در ایران دین رسمی شد، هرگونه مخالفت با آن به شدت منع می شد. تشکیلات روحانی زرتشتی صورتی مرتب یافت و موبدان در امور مملکت قدرت و نفوذی تمام به دست آوردند که توسعه و دوام آن غالبا، هم موجب ضعف سلطنت و هم سبب فتور احوال عامه بوده است به همین جهت کشمکش و ستیزه ای پنهانی اما دایم و مستمر بین آتشگاه و دربار به وجود آمد که در اواخر عهد ساسانیان از اسباب ضعف و انحطاط دولت شد." (14)

در واقع، ما در دوره ساسانیان با نوعی حکومت مذهبی به نام زرتشت و مذهب او مواجه بوده ایم که در قرون وسطا نیز به نام مذهب مسیح چندین قرن، جامعه را از تکامل و توسعه و پیشرفت علم باز داشته بود، و هر نوع دگر اندیشی را ممنوع ساخته بود. کشتار مزدکیان و مانویان و تبعید مانی به مرزهای شرقی، خبر از حدت و شدت نفوذ دین زرتشتی در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی آن روزگار ایرانیان دارد.

حکومت غیر رسمی دینی در دوره ساسانیان و فساد و بی رحمی مغان دین زرتشت، و ساختار اجتماعی طبقاتی که یک جامعه کاستی را نمایندگی می کرد، آنچهان سهمناک و دهشت آور بود که زمینه نفوذ ادیان گوناگون را در ایران فراهم ساخته بود. چنانکه اگر اسلام به ایران هجوم نیاورده بود، مسیحیت از قسمت های غربی ایران را فتح کرده بود. شکنجه های غیر انسانی که در دوره ساسانی بر "متخلفین" و مخالفین انجام می شد، تنها و تنها شکنجه های دینی دوره انگیزسیون قرون وسطا را تداعی می کند....

ادامه دارد

علی فیاض

منابع و توضیحات:

- 1 "وی روحانی معبد بزرگ استخر در فارس بود که مظهر طبقه روحانی است. و چه شباهتی است میان ساسانیان و صفویه" (شریعتی، م. آ. 19، ص 68)
- 2 کلمان هوار، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه ی حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، ص 91
- 3 همان، ص 47
- 4 عزیزالله بیات؛ شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران- از آغاز تا سلسله صفویه، انتشارات امیرکبیر، 43 و 44
- 5 برای نمونه رجوع شود به کتاب های زیر: مرتضی راوندی؛ تاریخ تحولات اجتماعی/ آرنور امانوئل کریستنسن؛ ایران در زمان ساسانیان(به نقل از تاریخی تحولات اجتماعی، ص 16)
- 6 راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، صفحات 179 تا 181
- 7 شریعتی، علی؛ م. آ. 35، بخش دوم، ص 960/ مشکور، محمد جواد؛ تاریخ ایران زمین، ص 108
- 8 کریستنسن؛ ایران در زمان ساسانیان(به نقل از تاریخی تحولات اجتماعی، ص 16)
- 9 شریعتی، علی؛ م. آ. 19، صفحات 39 و 68
- 10 راوندی، مرتضا؛ تاریخ تحولات اجتماعی، ص 191
- 11 راوندی، ص 194/ مشکور؛ تاریخ ایران زمین، ص 108
- 12 راوندی، همان، ص 197
- 13 آل احمد، جلال؛ سه مقاله دیگر، ص 57
- 14 زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ص 183

نوروز زمان مبارک





"پروتستانسیسم" و دیگر زیر مجموعه های آن، که وجه مشترک همگی در مخالفت با حاکمیت "کلیسای کاتولیک روم" بر مسیحیان جهان بود، بر پا میشدند. در همین دوران است که دانشمندانی همچون "یوهان کپلر" (Johannes Kepler)، ریاضی دان و ستاره شناس آلمانی، و "گالیلیو گالیله" (Galileo Galilei)، فیزیکدان، ریاضیدان و ستاره شناس ایتالیایی، ظهور کرده و اساس فناوری های مدرن در جهان را پایه گذاری کردند.

در همین برهه از تاریخ بشری، یعنی در خلال قرن هفدهم و هجدهم میلادی، ما شاهد برآمدن "دوران روشنگری" (Age of Enlightenment) در اروپا هستیم. دورانی که روشنفکران برآمده از تحولات "پروتستانسیسم" در اروپا، با خردگرایی و اهمیت فردیت، به مصاف با سنت گرایی و آنچه که مربوط به قرون وسطی میشد برخاستند. روشنفکران این برهه از تاریخ بشری، مانند "فرانسویس بیکن" انگلیسی (Francis Bacon)، "باروخ اسپینوزا" هلندی (Baruch Spinoza)، "جان لاک" انگلیسی (John Locke) و "فرانسوا ماری آرون" فرانسوی (François-Marie Arouet)، معروف به "ولتر" (Voltaire)، پایه گزاران تفکرات انسانی بر اساس علم و دانش، شک و تردید، و مبادلات فکری روشنگرانه بر مبنای توضیح خردمندانه و متفکرانه در اصول هر پدیده، با استفاده از منطق برای دسترسی به نتایج پذیرفتنی و عقلانی بودند. متفکران "دوران روشنگری"، قلب خرافه و خرافه گرایی را با خرد، عقلانیت، دلیل و عنصر شک هدف قرار داده بودند و تأثیرات ژرف داده های فکری خود را در علوم، مناسبات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر جای می گذاشتند.

در سال 1698، "توماس سبوری" (Thomas Savery)، مخترع انگلیسی، اولین پمپ استخراج آب از زمین توسط نیروی بخار را به ثبت رساند و در سال 1781، جیمز وات (James Watt)، مخترع اسکاتلندی، اولین موتور دوارنی برای چرخش چرخ را بناام خود ثبت کرد. بسیاری از کارگاههای تولیدی، اینک با توسل به ابزار ماشینی، از بازدهی بالاتری برخوردار بودند و نقش انسان در ایجاد یکچنین تحولی انکار ناشدنی بود. انقلاب صنعتی در اروپا بین نیمه دوم قرن هجدهم تا نیمه اول قرن نوزدهم، تحولاتی را موجب شد که نقش انسان و علوم بدست آمده در فراهم آوردن یک زندگی بهتر بر روی زمین را هر چه بیشتر برجسته ساخته و در مقابل، نقش کلیسا و روحانیت در وعده دادن به سعادت بشری در یک دنیای نابدیه دیگر را با شدت هر چه بیشتر بر سر سؤال میبرد.

انقلاب کبیر فرانسه بین سالهای 1789 تا 1799، آغازی بود بر پایان رژیمهای مطلقه سلطنتی و حاکمیت کلیسا که با انزجار هرچه بیشتر مردمی از اشرافیت سلطنتی و روحانیت ثروتمند همراه بود. هر چه نقش بشریت در روبرو شدن با چالشهای بشری و ارائه راه حل برای آنها بر رنگ تر میشد، نقش دین، کلیسا و خرافات بتدریج کاهش پیدا میکرد. در همین دوران، "اسحاق نیوتن" (Issac Newton)، ریاضیدان و فیزیکدان انگلیسی، قوانین حرکت و نیروی جاذبه را فرمول بندی کرد و توانست قوانین حرکت سیارات را که تقریباً یک قرن پیشتر توسط "یوهان کپلر" مطرح شده بودند، با یکارگیری از محاسبات ریاضی بشکل علمی توضیح دهد. با آنکه "نیوتن" خود را یک مسیحی میدانست، اما از پذیرا شدن برخورداری از هرگونه مقام "مقدس" در "کلیسای انگلیس" (Church of England) که یکی از رسوم معمول برای اعضای دانشگاه "کمبریج" بود سر باز زد. "نیوتن" به وجود و نقش خدا در ساختن جهان هستی اعتقاد داشت، و بر این باور بود که وجود و حرکت سیاره ها با عظمتی که دارند تنها میتوانند با خدایت یک "خالق" انجام بگیرد، اما وی مکتب "پدر، پسر و روح القدس" (Trinity)، که بخش مهمی از اصول باورمندی مسیحیان به وجود خدا و ترکیب آن از این سه عنصر الهی در کتاب مقدس (عهد جدید) توضیح داده میشود را انکار نمیکرد. یک قرن پس از "نیوتن"، "پیر سیمون لاپلاس" (Pierre Simon Laplace)، ریاضیدان و ستاره شناس فرانسوی، که به "نیوتن فرانسه" نیز مشهور است، توانست با استفاده از محاسبات ریاضی و علم فیزیک نشان دهد که چرا سیارات دارای یک مدار چرخش هستند و بر خلاف باور "نیوتن"، هیچ نیازی به وجود خدا برای این گردش و ادامه طبیعی آن ندارند.

روشهای علمی بازمینی به عالم هستی و طبیعت پیرامون بشر، یک به یک ضربه های مهلک خود را بر "خالق جهان" و خرافات رایج مربوط به اینگونه دیدگاهها وارد میآورد. شاید بزرگترین دستاورد بشر در این راستا، توسط "چارلز داروین" در میانه قرن نوزدهم بدست آمد. "چارلز داروین" با انتشار کتاب معروف خود تحت عنوان "درباره سرچشمه انواع جانداران و ویژگی های مشترک" (On the Origin of Species)، نظریه "تکامل بر اساس انتخاب طبیعی" را ارائه داد. با ارائه این نظریه، جهان علوم و شناخت از عالم هستی یکی از مهلک ترین ضربات را بر پیکر تفکرات دینی وارد آورد. "کلیسای انگلیس" (Church of England) در مورد نظریات "چارلز داروین" برخورداری متفاوت از خود نشان داد. از یکسو، بخشی از روحانیون "اموالگ"، "داروین" را یک "مرتد و کافر" خطاب کردند. در حالی که از سوی دیگر، روحانیون "لیبرال"، نظریه "تکامل بر اساس انتخاب طبیعی" را بعنوان یکی از ابزار طراحی شده توسط "خالق" برای تدوین این جهان قبول کردند؛ که به زعم آنها، "چارلز داروین" "مختصر" به کشف آن شده و مورد تحسین این بخش از روحانیون واقع شد!

به دلیل تأثیرات اجتماعی منتج از نظریات علمی گوناگون در زمینه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و هنری، و همچنین اکتشافات و اختراعات ارائه شده در قرن نوزدهم میلادی، و با گسترش هر چه بیشتر صنعت مدرن و رشد سامانه تولید سرمایه داری، که منتج از غالب شدن "پروتستانسیسم" بر "کاتولیسیم" در اروپای مرکزی و بریتانیا بود، ما شاهد ظهور متفکرین و فیلسوفان بزرگی همچون "کارل مارکس" و "فردریش انگلس" هستیم، که نه تنها موفق شدند تحولات دوران خود را با روشهای علمی تجزیه و تحلیل کنند، بلکه بدین آن، یعنی پیشروی جوامع بسوی "سوسیالیسم" را نیز تدوین کردند. از سوی دیگر، پروتستانسیسم در اروپا و آمریکا شمالی، در حال نهادینه کردن الگوی جدیدی از "مسیحیت مدرن" در این کشورها بود.

در این دوران است که باورمندان به مسیحیت در قلب اروپا و آمریکای شمالی بتدریج در حال فاصله گرفتن از تعصبات دینی و بُک شدن برداختن به برخی از وظایف دینی، از جمله کاهش در شرکت مرتب و نیایش در کلیسا شدند. طبق قانون ازدواج در انگلستان، مصوبه 1836، از اول ژانویه سال 1837، انجام ازدواج قانونی، شرط برگزاری آن در یک کلیسا دیگر اجباری نبود و ازدواج شهروندی (خارج از هرگونه دین)، از این تاریخ تا به امروز رسمیت داشته و قانونی تلقی میشود. از آنجا که تاریخ دقیقی در مورد زمان شروع کاهش در رفتن به کلیسا برای نیایش دینی در دست نیست، اما طبق آمار که از سوی "کریستین ریسرچ" (Christian Research) در سال 2006 در مورد انگلستان انتشار یافت، شروع کاهش چشمگیر آن در این کشور به پیش از سال 1851 تخمین زده شده است. طبق این آمار، در روز یکشنبه، 30 مارس 1851، بین 40 تا 60 درصد جمعیت این کشور در نیایش عمومی در یکی از کلیسا های محل اقامت خود حضور داشتند. در سال 2001، رقم ارائه شده با آمار گیری انجام شده، تقریباً 9 درصد بود. افزون بر این، بخش منتهایی از این بررسی نشان میدهد که برخلاف آنچه که برخی ادعا می کنند که بیشتر بریتانیایی ها "باورمندان به خدا بدون هیچگونه تعلقات دینی" هستند، واقعیت ندارد؛ چرا که میزان باورمندی به وجود خدا نیز، بهمان نسبتی که هر دو وجه کلیدی تعلقات دینی و شرکت در نیایش افول کرده، کاهش یافته است.

در کشورهایهایی مانند ایرلند، که از جمعیت نسبی بالاتری از باورمندان کاتولیک تشکیل شده، کاهش تعداد کسانی که مرتب به کلیسا میروند تیر در آنجکه که در انگلستان رخ داد بوقوع پیوست اما یکچنین فرآیندی با میزان سریع تری در حال رخداد است. طبق آمار که در آغاز دهه 1980 ارائه شد، بیش از 80 درصد جمعیت ایرلند در نیایش عمومی روزهای یکشنبه شرکت داشتند. همین آمار در سال 2000، نشان میدهد که این تعداد به 40 درصد جمعیت این کشور کاهش پیدا کرده است. شایان توجه است که حتی مشاغل دینی در این کشور رو به کاهش بوده است. در سال 1965، 1375 مرد در ایرلند به کار کشیشی روی آوردند؛ در حالی که در سال 1994، فقط 201 تن در سال 2000، تنها 61 تن وارد این رشته شدند.² در سال 1930 در هلند، 14 درصد از افرادی که از آنها پرسیده شده بود چه باورمندی دینی دارند، پاسخشان "هیچ" بود، در حالی که در سال 1997 این تعداد در سوئد، در سال 2003 به 42 درصد افزایش پیدا کرده بود.³

در سوئد، تخمین زده میشود که اکثریت غالب مردمان در این کشور با هیچگاه، و یا به ندرت در آئین نیایش عمومی در کلیسا شرکت میکنند. "ایوا هامبرگ" (eva Hamberg)، پروفیسور الهیات دانشگاه "لوند" (Lund University) در سوئد میگوید:

"میزان جمعیت کسانی که در سوئد باورمند به مسیحیت هستند، با بخشی از اوقات خود را وقف برداختن به کارها و وظایف دینی مانند رفتن به کلیسا میکنند. در خلال قرن بیستم رو به کاهش گذاشته است... این کاهش نه تنها در حفظ باورهای دینی بوده، بلکه ما شاهد کاهش در برجستگی های نمادی این باورها نیز بوده ایم."⁵

(برگردان بفارسی توسط نگارنده).

درصد جمعیت کاتولیک بکار و با بیشتر در هفته برای نیایش بین سالهای 1970 تا 1999 میلادی به کلیسا میرفتند، طی گذشت زمان بشرح زیر کاهش پیدا کرد: در فرانسه، از 23 به 20 درصد؛ در بلژیک، از 52 به 10 درصد؛ در هلند از 41 به 14 درصد؛ در آلمان از 29 به 15 درصد؛ در ایتالیا از 56 به 39 درصد؛ در ایرلند از 91 به 65 درصد.⁶

هدف از رجوع به اینگونه آمار آنست، که نشان داده شود الگوی "سکولاریسم" در جهان پیشرفته غربی، منتج از فرآیند توسعه و بشریافت اجتماعی - فرهنگی در این جوامع بوده؛ که خود ناشی از دستیابی به علوم و کشفیات تازه بشری؛ و آنهم بنوبه خود، با کنار زدن حاکمیت دینی "کلیسای کاتولیک روم" امکانپذیر شد. بر اساس آنچه که تا کنون گفته شد، چشم اندازی که از آینده جوامع غربی در مقابل ما قرار دارد، تحول هر چه بیشتر و سریعتر این جوامع بسوی ختنی شدن (و لزوماً بر علیه آن شدن) در مقابل هرگونه باورمندی دینی میباشد.

اگر بنا باشد نظریه "این جهان گرایی" یا "سکولاریسم"، به فرآیند "این جهان گرایی شدن" یا "سکولاریزاسیون" و پیاده کردن آن در یک جامعه تحت یک حکومت دینی تحقق پیدا کند، با یک فرمول ساده، یعنی با رجوع به آنچه که در جوامع غربی رخ داده و هنوز هم در حال تکوین است، با یک کپی برداری از این جوامع امکانپذیر نیست؛ چرا که پیرو آنچه که شرح داده شد، "این جهان گرایی شدن" اینگونه جوامع تابع رشد و توسعه اجتماعی و فرهنگی این اجتماعات طی حد اقل سه قرن، که در حال رشد تکاملی خود بوده رخ داد و از مشخصه های تاریخ دموکراسی های لیبرال صنعتی از قرن هجدهم میلادی تا به امروز است و این فرآیند همچنان تا به امروز ادامه دارد. برای نمونه، مساله همجنس گرایی، یکی از موارد "گف" و "لغی" در تمامی "ادیان الهی" است و تا اواخر قرن هجدهم یک خلاف کاری جدی و در نتیجه، غیر قانونی محسوب میشد. در سال 1791 و بدنبال تأثیراتی که انقلاب کبیر فرانسه در رشد "این جهان گرایی شدن" جامعه خود بجا گذاشت، فرانسه برای همجنس گرایی، برزلی، آرزوگوه، آفریقا، همجنس گرایی را لغو کرد. در تاریخ 19 اوت 2013، پانزده کشور جهان مرکز از فرانسه، بلژیک، هلند، دانمارک، سوئد، نروژ، اسپانیا، برتقال، آذربایجان، برزیل، آرزوگوه، آفریقا، جنوبی، نیوزیلند، ایسلند و کانادا، به اضافه بخشهایی از مکزیک و ایالات متحده آمریکا، ازدواج بین همجنس گرایی را آزاد اعلام کردند. در بریتانیا، از تاریخ 29 مارس 2014 ازدواج همجنس گرایی شکل قانونی بخود خواهد گرفت. از زمان آغاز لغو قوانین "خلافکار بودن همجنس گرایی"، که یکی از دستاوردهای انقلاب کبیر در فرانسه بود، تا آزاد کامل این بخش از اجتماع برای ازدواج بین یکدیگر، بیش از دو قرن گذشته است. این اجتماعات، آینچنان فرآیند تحول فکری، فرهنگی و اجتماعی را پشت سر گذاشته اند، که حتی پس از قانونی شدن همجنس گرایی برای اولین بار، بیش از دو قرن طول کشید تا ازدواج بین این گروه از شهروندان را نیز بعنوان یک امر طبیعی، که مشخصه این گروه از انسانها است، تلقی کنند.

روند تاریخی "این جهان گرایی" (سکولاریسم) در کشورهای پیشرفته غربی نشان میدهد که این حکومتها در طول فرآیند اجباری کردن آن (سکولاریزاسیون)، در برابر دین نقش ختنی بودن را بخود گرفته اند؛ یعنی در حالی که حاکمیت بسیاری از این کشورها ریشه های اجتماعی خود را مسیحی قلمداد میکنند، اما در طول یک فرآیند تاریخی و جنبش "پروتستانسیسم" در این کشورها، در مقابل باورها، رهنمون ها و قوانین "الهی" مسیحیت برای مدیریت اجتماع، نقش منفعل و ختنی بخود گرفته و قوانین و راه حل های دینی و خرافی برای حل مشکلات و مدیریت زمین را با همت متفکران، فلاسفه و دانشمندان گوناگون در طول تاریخ، خارج از خردگرایی، عقلانیت و اعتبار قرار داده اند. بهمن علت هم، حکومتها اجازه وارد شدن قوانین دینی و "الهی" را به درون اجتماعات خود نمیدهند و از این دستاورد بزرگ بشری با قوانین زمینی که در "قانون اساسی" این کشورها گنجانده شده صیانت میکنند. در تاریخ بسیاری از حکومتهای اروپایی، ما حتا شاهد وجود حزب هایی که ریشه در مسیحیت دارند هستیم که یکی از مهمترین آنها حزب "اتحاد دموکراتیک مسیحی" (Christian Democratic Union [CDU]) در آلمان به رهبری خانم "آنگلا مرکل"، که هم اکنون صدر اعظم این کشور است میباشد.

آنچه که در رابطه با مفهوم کلاسیک یک حکومت "این جهان گرا" (سکولار) در تاریخ کشورهای "سکولار" کنونی دیده میشود، لزوماً غیر دینی بودن آنها نیست، بلکه ختنی بودن



آنها در قبال قوانین و مناسبات دینی در ارتباط با مدیریت جوامع خود است. نمونه بارز یکجین حکومتی، در بریتانیا کاملاً مشهود است. در حالیکه ملکه بریتانیا در مقام رئیس حکومت این کشور و "کلیسای انگلیس" قرار دارد، اما در مورد امور سیاسی و طبق قانون اساسی نا نوشته شده این کشور، در یک مقام خنثی شده قرار داده شده که دارای یکسری اختیارات صوری و تشریفاتی است.⁷

از سوی دیگر اما، "این جهان گرایی" و فرآیند "این جهان گرایی شدن"، یک دستاورد بشری است که نیاز به "اختراع مجدد" ندارد. در اینجا صحبت بر سر آن نیست که جوامع تحت حاکمیت دین، مانند ایران، لزوماً میبایستی همان فرآیند تاریخی که جوامع اروپایی از آن عبور کردند را پشت سر بگذارند؛ بلکه میبایستی در نظر داشت که تنها سرنگون شدن حاکمیت اسلامی در ایران، با مطالبات و آرمانهای برقراری "این جهان گرایی" یا "سکولاریسم"، میتواند در اول کار با چالشهای بسیار جدی اجتماعی روبرو گشته و لزوماً به "این جهان گرا شدن" جامعه ایران در کوتاه مدت منتج نشود؛ چرا که اجرایی کردن "این جهان گرایی" یک فرآیند تاریخی است که اجتماعات با درجات و میزان رشد اجتماعی و نسبیتهای فرهنگی موجود در آن جامعه به آن دست پیدا میکنند. آنچه که در درجه اول میبایست در مورد یک سیستم حکومتی "این جهان گرا" در نظر گرفت، تضمین برابری حقوق شهروندی برای یکایک احاد ملت، صرفنظر از هر گونه باورمندی شخصی است. نکته دوم، خنثی بودن حکومت در قبال هر گونه دین یا باورمندی مربوط به جهان ماورای طبیعت است، که سعی دارد با افکار موهوم و خرافی "سرنوشت بهتری" را در یک دنیای دیگر بجز دنیای مادی امروز به شهروندان خود نوید بدهد.

اگر چه حاکمیت اسلامی در ایران نتایج مخرب و فاجعه بار خود را بجا گذاشته و افشار بسیاری را از حاکمیت دین بیزار کرده است، اما برای پی ریزی یک سامانه "این جهان گرایی" ماندگار و فرآیند آن در ایران آزاد فردا، نیاز است تا روشنفکران و پیشگامان جنبش آزادیخواهی، از هم اکنون (در واقع پیشتر از این) تأثیرات فکری خود بر اجتماع را رقم زده و آگاهیهای کارشناسانه و لازم اجتماعی را در این رابطه به درون افشار گوناگون برسانند. سیستم آموزشی و پرورش فکری در ایران آزاد فردا، در کنار یک قانون اساسی مبتنی بر "این جهان گرایی" و حقوق بشری، یک نقش کلیدی را در این مورد بازی میکند.

رژیم ضد مردمی و جنایتکار اسلامی در ایران، از پدیده "این جهان گرایی" یا "سکولاریسم" و مطرح شدن آن در سطوح گوناگون جامعه بدرستی در وحشت است؛ چرا که میداند حتی بمدت یک ساعت در یک جامعه آگاه به حقوق خویش دوام نخواهد آورد و همواره تلاش دارد تا هر نوع گفتمان در این رابطه را در بن خفه کند و یا آنرا به انحراف از اصول واقعی و علمی "این جهان گرایی" بکشانند.

مقوله "این جهان گرایی" (سکولاریسم)، یکی از مهمترین بحثها و مقولات مربوط به آینده میهنمان است. امید است تا با دامن زدن به گفتمان پیشتر در این رابطه، از آنچنان درجه آگاهی کارشناسانه و بر اساس ترکیب اجتماعی - فرهنگی مردمان میهنمان برخوردار شویم، تا بتوانیم یک فرآیند منطبق با علم و دانش امروزی را در قبال "این جهانی شدن" جامعه خود بکار بگیریم.

نگارنده مایل است تا با مطرح کردن چند پرسش در میان پژوهشگران، خردمندان و فرهیختگان ایرانی، فرآیند "این جهان گرایی" شدن جامعه ایران را به تصویر کشانده و نحوه مدیریت و ارائه راه حل برای برخی از چالشهای بر سر راه را به تبادل نظر بگذارد. توجه داشته باشیم که این پرسشها در مورد دوران پس از سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک ایران آزاد مطرح میشوند:

- برخورد حکومت با روزهای تعطیلی مذهبی در ایران (چه عزاداری، چه جشن) چگونه باید باشد؟
- برخورد حکومت با اجرای مراسم مذهبی توسط مردم، مانند آنچه که در روزهای "عاشورا و تاسوعا" مرسوم است چیست؟
- آیا احزاب یا سازمانهای سیاسی مذهبی اجازه فعالیت خواهند داشت؟
- آیا مدارس دولتی مجاز به داشتن کلاسهای تعلیمات دینی (از هر نوع) هستند؟
- نقش حکومت در نگهداری از اماکن مذهبی و "مقدس" مانند حرم "امام رضا" در مشهد، حرم "حضرت فاطمه معصومه" در قم، و دیگر اماکن "مقدس" مانند "مسجد جمکران" در جنوب تهران چگونه خواهد بود؟
- آیا "مدرسه فیضیه قم" اجازه ادامه کار خود را خواهد داشت؟
- تکلیف مجتمع مقبره خمینی، واقع در "بهشت زهرا"، که یک "زیارتگاه" ارزیابی میشود و به "شهر آفتاب" موسوم است چه خواهد بود؟

بدون شک، پرسشهای بیشمار دیگر در اینگونه موارد وجود دارند. اما به باور نگارنده، پیش از سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران، ما نیاز به دامن زدن به اینگونه مباحث را داریم تا بتوانیم در یک مسیر درست و خردمندانه، چشم انداز فرآیند "این جهان گرایی" در ایران را در پیش رو داشته باشیم.

داریوش افشار
مارس 2014

1. P. Briery, Pulling out of the nosedive: A contemporary Picture of Churchgoing: What the 2005 English Church Census Reveals (London: Christian Research, 2006)
2. D. Voas and A. D. Crockett, "Religion in Britain: Neither Believing nor Belonging", Sociology, 39 (2005)
3. Irish Council of Churches, Dr. R. D. Stevens
4. N. D. De Graff, A. Need, and W. Ultee, "Losing my Religion? A New and Comprehensive Examination of Three Empirical Regularities Tested on Data for the Netherlands in 1998, in A. Crockett and R. O'Leary (eds), Patterns and Processes of Religious Change in Modern Industrial Societies: Europe and the United States (Lampeter: Edwin Mellen Press, 1998)
5. E. Hamberg, "Christendom in Decline: The Swidish Case", in H. McLeod and W. Ustorf (eds), The Decline of Chritendom in Western Europe 1750 - 2000 (Cambridge: Cambridge University Press)
6. P. Norris and R. Inglehart, "Sacred and Secular: Religion and Politics Worldwide" (Cambridge: Cambridge University Press, 2004)
7. <http://www.royal.gov.uk/MonarchUK/QueenandGovernment/QueenandGovernment.aspx>





دیدگاه سوم: لطفا خود و وابستگی تشکیلاتی خود را معرفی کنید.

حسن رحمان پناه: سال ۱۳۴۰ در روستای کوچکی به اسم "خیدر" در پنج کیلومتری شهر سقز واقع در استان کردستان متولد شدم و تا پایان دوره ابتدایی در زادگاهم درس خواندم. سپس برای ادامه تحصیل به سقز رفتم و بهار ۵۸ در این شهر دیپلم گرفتم. از فعالین قیام ۵۷ این شهر بودم و بهمن همان سال و بعد از علی شدن فعالیت "کومه‌له"، فعالیت متشکل خود را با این جریان شروع نمودم که تاکنون ادامه دارد. دوره های مختلف در کمیته مرکزی کومه‌له و حزب کمونیست ایران و در مسئولیت های مختلف حزبی حضور داشته‌ام. و اکنون عضو حزب کمونیست ایران هستم.

دیدگاه سوم: چرا مبارزات چندین دهه اخیر کردها به سرانجام نرسیده است؟

حسن رحمان پناه: از نظر من نفس طرح سوال بدین شکل دارای اشکالات جدی است. زیرا این سوال نه شرایط تاریخی، نه موقعیت طبقاتی و مبارزاتی، نه موقعیت جغرافیایی کردستان و تقسیم آن در میان چهار کشور با ویژگی های مختص هر کشور و نه وجود احزاب، سازمانها و تشکلات گذشته و کنونی "کردها" را در نظر نمی گیرد.

از نظر سوال کننده، "کردها" مجموعه‌ای واحد و یکسان بدون در نظر گرفتن چگونگی شکل گیری اجتماعی، تاریخی و وجود مناسبات و روابط تولیدی معین هستند که در یک جغرافیای واحد زندگی می کنند و در "چند دهه اخیر مبارزات آنان به سرانجام نرسیده است".

اما در واقع و بعد از جنگ جهانی اول با شرکت دول محور یا "متحدین" که امپراطوری عثمانی نیز جزو آنها بود و شکست این جبهه در برابر "منفقین" را به همراه داشت، تقسیم امپراطوری عثمانی و ایجاد چندین کشور مستقل در خاورمیانه کنونی را باعث شد و بدین ترتیب "کردها" بین سه کشور (ترکیه، عراق و سوریه) تقسیم شدند. قبلاً نیز اقلیت کرد در ایران زندگی می کردند که در طول تاریخ مورد سرکوب، ستم و استثمار قرار گرفته بودند. بعد از جنگ جهانی اول کردها بین چهار کشور جداگانه با ویژگی های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اداری و سیاسی مختلف تقسیم شدند. وجود کردها به‌عنوان "ملت تحت ستم" در هر کدام از کشورهای مورد اشاره به رشد و گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری مرتبط است، کمابیه که وجود "ملت های ستمگر" در این کشورها و سایر نقاط جهان نیز حاصل پیدایش و شکل گیری مناسبات سرمایه‌داری و درهم شکستن سیستم فئودالی می باشد.

در طول یکصد سال اخیر و بعد از پایان جنگ جهانی اول، مبارزه مردم کرد علیه رژیم های دیکتاتوری و سرکوبگر در چهار کشور (ایران، عراق، ترکیه و سوریه) بخشی از تاریخ این کشورها را تشکیل می دهد. اما تا چند دهه اخیر، هدایت و رهبری اصلی حرکت کردها در دست روسای عشایر، شیوخ و خویشین قرار داشت که در همان حال عامل اصلی شکست مبارزات مردم کردستان نیز بوده‌اند. با توسعه روزافزون نظام سرمایه‌داری در هرکدام از کشورهای مورد اشاره، طبقه کارگر نیز به‌عنوان یکی از طبقات اصلی جامعه وارد صحنه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی مردم کرد شده است. از انبوهی احزاب و سازمانهای سیاسی مطابق میل و نگرش طبقاتی شکل گرفته‌اند. برنامه و پلتفرم سیاسی و طبقاتی احزاب بیانگر خواست و مطالبات طبقات متضاد در جامعه کردستان است. در طول چند دهه اخیر جامعه کردستان، هرچه بیشتر شکنی و رنگ طبقاتی و سیاسی به خود گرفته است، حزب واحد "ملت کرد" به رویا تبدیل شده و هر حزب و سازمان نمایندگی طبقات و اقشار معینی در جامعه را بر دوش دارند.

کردستان ایران که مکان فعالیت ما و علی القاعده مورد نظر بحث ما می باشد، بعد از انجام اصلاحات ارضی اوایل دهه چهل در زمان رژیم سلطنتی، سیستم سرمایه‌داری در این منطقه نیز به مناسبات غالب تبدیل شد. نیروی عظیم کار از روستاها آزاد و جامعه شهری با محلات عظیم کارگرنشین از قبیل (مجبورآبادها، جمال آبادها، جورآبادها و دهها محله مشابه) که فقر و تنگدستی و فقدان امکانات رفاهی، رستنی و بهداشتی، سیمای آنان را ترسیم می کرد، در فاصله زمانی کوتاه بوجود آمدند. طبقه نوپای کارگر و فعال در عرصه اقتصادی و اجتماعی به ابزار متشکل شدن مناسب و طبقاتی و به احزاب و نهادهای اجتماعی و سیاسی تبدیل شدند. این احزاب نیز به‌عنوان یکی از طبقات مردم کرد داشتند، دیگر جوانگویی نیاز و مطالبات این طبقه نبودند. این وضعیت با تفاوتها جزئی در سایر نقاط ایران نیز مشاهده می شد. حزب توده و جبهه ملی دیگر جوانگویی خواست و مطالبات کارگران و توده وسیع مردم زحمتکش در مراکز تولید در ایران نبودند. در اواخر دهه ۴۰ شاهد شکل گیری و ایجاد سازمانهای سیاسی مختلف از قبیل (حزب های فدایی خلق ایران و کومه‌له و بعدا جریانات موسوم به خط ۲) هستیم.

اگرچه قیام ۱۳۵۷ خورشیدی رنگ همگانی داشت، اما احزاب و سازمانهای مختلف وجود داشتند. در کردستان صف سیاسی و مبارزاتی سریع از هم منفک و چپ و راست جامعه مشخص گردید. شعارها و مطالبات، روش فعالیت سیاسی و اجتماعی، شیوه برخورد با رژیم تازه به قدرت رسیده، ارائه آلترناتیو حاکمیت و غیره در این منطقه، بین احزاب که "حزب دمکرات کردستان ایران" و "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له)" آن را نمایندگی می کردند، روز به روز بیشتر شفاف و از هم جدا می شدند. جریان ناسیونالیست در کردستان اگرچه در جنبش مردم کرد و در اپوزیسیون آن شرکت داشت، اما بنا به ماهیت طبقاتی خود، بخش لاینفکی از سیستم سرمایه‌داری و حافظ منافع سرمایه‌داران و اقشار ثروتمند و بالایی جامعه کردستان است. این جریان در طول تاریخ خود همیشه تسلیم طلب و با نگاه به قدرت و آماده سازش و مصالحه در این جنبش شرکت نموده و نیروی اجتماعی خود را از وجود ستم ملی و توهم مردم به رفع این ستم توسط چنین جریاناتی جذب کرده است. با توجه به مسائل بیان شده، وجود طبقات مجزا با منافع مختلف و متضاد، حضور احزاب اجتماعی جداگانه با برنامه، پلتفرم، سنت و روش تشکیلاتی و اجتماعی متفاوت، قزاق و فرودهای جنبش کردستان طبیعی و عوامل تشریح کننده آن جنبش کنونی محسوب می شوند. مضافاً کردستان جزیره جداگانه از مناسبات و روابط تولیدی و اداری و سیستم مردمی (نهران) که بر کل جامعه ایران فرمانروایی می کند، نیست. سرکوب قیام ۵۷ توسط رژیم اسلامی، تحمیل عقب نشینی به جنبش های اصلی و اصیل اجتماعی از قبیل جنبش کارگری، زنان، دانشجویی و دیگر جنبش های اعتراضی و مطالباتی که متحدین طبیعی و بالفعل جنبش مردم کردستان بوده و هستند و پیشروک و عقب نشینی هرکدام از این جنبش ها بر جنبش انقلابی مردم کردستان تاثیر بلاواسطه داشته و دارد. همچنین وجود سیستم دیکتاتوری خشن مذهبی حاکم بر ایران که هر حرکت، خواست و مطالبه‌ای را با سرکوب و گلوله جواب داده است از جمله عوامل اصلی دیگر در به پیروزی نرسیدن مبارزات مردم کردستان در طول چند دهه اخیر محسوب می شود.

دیدگاه سوم: چرا همبستگی بین نیروهای مبارز کرد جامعه عمل پوشانده نشده است؟

حسن رحمان پناه: در بخش اول صحبت ها تا حد زیادی به این سوال نیز جواب دادم. اما خلاصه‌وار باید بگویم که دلایل آن به تفاوت های سیاسی، برنامه‌ها، انتخاب روش های مبارزاتی در برخورد با رژیم مرکزی، یافتن متحدین سیاسی در میان طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون، احزاب و سازمانهای سراسری و منطقه‌ای و متحدین جهانی مربوط می شود. برای مثال جریانی که معتقد به خود رهایی مردم کردستان با اتکا به نیروی آگاهی، اتحاد و سازماندهی درونی خود است، با جریانی که رهایی مردم کردستان را در همکاری و حمله ارتش آمریکا به ایران و ایجاد افغانستان یا عراق دیگر می بیند، چگونه این دو استراتژی می توانند با هم همکاری و همبستگی داشته باشند؟!

دیدگاه سوم: رابطه سیاسی و خطه ای کردستان عراق و کردستان ایران را چگونه تعریف می کنید؟

حسن رحمان پناه: مردم بخش های مختلف کردستان بویژه کردستان ایران و عراق دارای روابط طولانی مبارزاتی، اجتماعی، زبانی، تاریخی و فرهنگی فشرده باهم هستند. در شهرها و روستاهای دو سوی مرز، بسیاری از ساکنین این دو بخش روابط خانوادگی و خویشاوندی با هم دارند. مردم زیادی وجود دارند که در سوک مرز با هم احساس بیگانگی نمی کنند. در شرایط سخت و روزهای تلخ تحمل شده بر این مردم، آنان به کمک یکدیگر شناخته اند. در سال ۱۹۷۵ که جنبش مردم کردستان عراق شکست خورد و رهبری آن در مقابل این توافق تسلیم شد و آنرا پذیرفت، جمعیت عظیمی از پیشمرگان آن جنبش و خانواده هایشان راهی کردستان ایران گردیدند و مردم شهر و روستاهای کردستان ایران صمیمانه و دلسوزانه به کمک و یاری آنان شناختند. همچنین در قیام مردم کردستان عراق در سال ۹۱ که به خروج نیروهای صدام حسین از کردستان منجر شد و سپس رژیم صدام با چراع سبز آمریکا خود را بازسازی و مجدداً به کردستان پورس آورد، صدها هزار نفر از مردم کردستان عراق در وحشت از سرکوب و قتل عام دستجمعی توسط ارتش عراق آواره و به کردستان ایران کوچ دستجمعی نمودند، بار دیگر مردم کردستان ایران به هم صمیمیت و فداکاری به کمک آنان شناختند و آنان را باری نمودند.

مبارزین سیاسی زیادی در دو سوی مرز چه در زمان شاه و صدام حسین و چه در دوران جمهوری اسلامی، از ترس زندان و اعدام به آن سوی مرز رفته و در میان مردم به کار و زندگی عادی و روزانه و بعضاً به فعالیت سیاسی پرداخته اند. جدا از نمونه های بیان شده، مردم کرد در دو سوی مرز توسط حکومت های دیکتاتوری حاکم بر ایران و عراق سرکوب و خواست و مطالبه سیاسی مشترک از جمله رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت، پیوند سیاسی و مبارزاتی فشرده ای در میان آنان ایجاد کرده است. جدا از رابطه دو بخش کردستان عراق و ایران، در سالهای اخیر و بویژه بعد از خارج شدن کردستان عراق از سلطه حکومت مرکزی، رابطه این بخش با کردستان ترکیه و سوریه نیز فشرده تر و همکاری های سیاسی میان احزاب، تا مبادلات اقتصادی و روابط اجتماعی و خانوادگی گسترده تر شده است. احزاب و سازمانهای سیاسی نیز بنابه ماهیت طبقاتی و سیاسی به کمک هم شناخته و از هم نیرو و توان گرفته اند. جریانات ناسیونالیستی و مذهبی همدیگر را تقویت و بازتوانی کرده اند. جریان سوسیالیستی و کارگری که کومه له در منطقه آن را نمایندگی کرده تاثیر غیرقابل انکاری بر جنبش چپ و کمونیستی بویژه در کردستان عراق گذاشته است.

دیدگاه سوم: آیا کردها می توانند روی وعده های حسن روحانی حساب باز کنند؟

حسن رحمان پناه: حسن روحانی در مدت زمامداریش که تاکنون ۹ ماه از آن می گذرد در عرصه های مختلف سیاست داخلی و خارجی رژیم جمهوری اسلامی نشان داد که رسالت و وظیفه ایش نجات کشتی توفان زده حکومت اسلامی از گردانی است که در آن دچار شده است. روحانی از مهره های امنیتی و سرسپرده ولایت فقیه است که هیچ وعده ای به جز خدمت به جمهوری اسلامی به مردم ایران نداده است. وی مطابق رهنمود ولی فقیه در هدایت سیاست خارجی رژیم که انعکاس سیاست داخلی آن است در حال انجام "ترمش قهرمانانه" یا به زبان آدمیزاد تسلیم زبانه است که ما به ازای این سیاست در عرصه داخلی و رو به مردم ایران، فشار روزافزون اقتصادی، از رونق افتادن بیشتر سفره خالی مردم، حتی در قیاس با دولت احمدی نژاد است. در عرصه سیاسی و اجتماعی، سرکوب بیشتر فعالین اجتماعی، مبارزین سیاسی، کارگری، زنان، دانشجویان و مردم ستمدیده ایران و کردستان، بخشی از کارنامه تاکنونی ایشان است. در مدت ریاست جمهوری روحانی آمار اعدام ها روز به روز افزایش نهاده است، تا حدی که صدای گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران درآمده و روحانی صریحاً اعلام کرده است. روحانی همچون رهبر سیاست پیشه و دروغگوی دیگر، وعده های سرخمرن به مردم داد تا افکار عمومی را در کشاندن به پای صندوق های رای جلب کند.

در سیستم انتخابات پارلمانی و به ویژه در حکومت های دیکتاتوری وعده دادن و سپس مغایر آن عمل کردن، امری عادی و رایج است. در ایران تحت حاکمیت ولایت فقیه و سپاه پاسداران، کسانی همچون روحانی و خاتمی این امکان را نیز دارند که به مردم بگویند اشخاص دیگر مانع اجرای وعده های انتخاباتی آنان شده اند. علیرغم این حقایق باید گفت که انتخابات نهادهای جمهوری اسلامی از قبیل ریاست جمهوری، مجلس، شوراهای و غیره که در واقع انتصاب مطابق نظر و رای ولی فقیه است، هیچگاه در کردستان جدی گرفته نشده و همیشه این نمایش های رژیم با پاکوت گسترده روبرو گردیده است. اگرچه در میان طرفداران اصلاح طلب رژیم و سرسپردگان آنان و احزاب ناسیونالیست کرد توهم به روحانی وجود داشت و حتی در میان جریانات ناسیونالیست کرد کسانی بودند که با دقایق آرد تصمیم به پاکوت انتخابات نگرفتند، اما فضای سیاسی و مبارزاتی کردستان علیه جمهوری اسلامی آنچنان سنگین است که آنها نیز به ناچار و علیرغم میل خود، فراخوان پاکوت انتخابات ریاست جمهوری را دادند. بنابراین نه مردم کردستان و جناح رادیکال چپ و انقلابی آن توهمی به روحانی دارند و نه روحانی هم جوانی برای خواسته های آنها دارد.

روحانی که وعده انتخابات مسئولین اداری و از جمله استاندار از میان افراد بومی و محلی را داده بود، در جریان انتخاب چند ماه قبل استاندار کردستان، یک شخص غیر بومی و از مزدوران رژیم را برای این پست منصوب کرد. وزیر دادگستری روحانی (پورمحمدی) در توجیه این اقدام و خلف وعده روحانی (تقیه اسلامی) اظهار داشت: "ما در میان مردم کردستان یک فرد لایق را برای این پست نیافتیم". این سخن در واقع اعتراف به این حقیقت ساده است که جمهوری اسلامی در میان مردم کردستان از نفوذ و اعتبار برخوردار نیست و فردی که بتواند سیاست های سرکوبگرانه رژیم را در این منطقه هدایت کند، وجود ندارد. دیگر وعده های روحانی هم اگر داده باشد، کمترین اثرش و آهنگی برای مردم کردستان ندارد و جمهوری اسلامی کماکان این منطقه را با دید امنیتی نگاه و اداره می کند و بر ذریعای نفرت و خشم مردم کردستان با اتکا به تهور و استبداد و پنجه حاکمیت می کند.

دیدگاه سوم: با توجه به شرایط حاضر و حاکم، هدف تشکلات سیاسی کردها چه باید باشد، تغییر و انقلاب، یا رفیرم و اصلاحات گام به گام؟

حسن رحمان پناه: بی تردید هر کدام از احزاب و سازمانهای سیاسی کرد بنا به موقعیت و ماهیت سیاسی، طبقاتی و جایگاه اجتماعی خود جواب سوال فوق را خواهند داد. جواب به این سوال در واقع برنامه و پلتفرم سیاسی و عملی هر جریانی برای جامعه کردستان را بیان می کند.



بحث رفرم یا انقلاب که گویا این خواست یا مطالبه در تقابل با هم قرار دارند، بحثی تازه و نوپا و مربوط به جنبش کردستان نیست، بلکه قدمت آن به حاکم شدن نظام سرمایه داری در کشورهای مختلف و چگونگی مبارزه با این سیستم تولیدی و اصلاح یا سرنگونی آن مربوط می شود. هر حزب و سازمان و جریان اجتماعی نیز به فراخور برنامه، سیاست و تعلق طبقاتی خود به آن سوال جواب می دهد. اما به نظرم نوعی بدفهمی یا کج فهمی بویژه در میان "چپ" در برخورد به مقوله "رفرم یا انقلاب" وجود دارد. جریان کمونیستی به اقتباس از نظر و دیدگاههای مارکس و انگلس و لنین دارای روش نظری و عملی شناخته شده و جاافتاده در برخورد به این مقوله است. کمونیستها و طبقه کارگر خواستار رفرم یا اصلاح نظام سرمایه داری نیستند، بلکه خواهان سرنگونی این نظام و برقراری جامعه سوسیالیستی و کمونیستی می باشند. اما کمونیستها ضمن اینکه رفرمیست نیستند، ولی از رفرم بعنوان هموار کردن مسیر انقلاب اجتماعی جهت رسیدن به سوسیالیسم به درستی استفاده نموده و فعال این عرصه هستند.

برای نمونه بسیاری از خواستها و مطالبات فوری و روزانه که طبقه سرمایه دار با زور و سرکوب از طبقه کارگر و مردم محروم و ستمدیده سلب نموده است، با مبارزه آگاهانه و متحدانه این طبقه و متحدین آن در چهارچوب نظام سرمایه داری بدست خواهد آمد. از نظر کمونیستها، رفعم ستم ملی، کسب خواستهای فوری و ضروری همچون آزادی بیان و عقیده، آزادی تشکل، اجتماع و تظاهرات، برابری حقوقی زن و مرد، حق طلاق، سرپرستی فرزند و حق ارت برابری زنان، مطالبات دهقانان فقیر، کاهش ساعت کار و افزایش دستمزد و غیره در چهارچوب رفرم در نظام سرمایه داری قرار می گیرند و تحقق آنها به میزان آگاهی، اتحاد و سازماندهی طبقه کارگر و مردم زحمتکش بستگی دارد. هیچیک از این خواستها، بنیاد و پایه های نظام طبقاتی سرمایه داری را زیر سوال نمی برد و به معنای تحقق انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی نیست. اما از نظر ما راهگشا و هموارکننده مسیر انقلاب سوسیالیستی هستند. کمونیستها طرفدار رفرم گام به گام و توقف در ایستگاههای رفرمی نیستند، بلکه مدافع انقلاب مداوم، پیگیر و نابودی نظام سرمایه داری و استقرار جامعه سوسیالیستی هستند. این نگرش در برنامه و سیاست کمونیستها تدقیق شده و مبنای پراتیک است که با برنامه اجزای بورژوازی و رفرمیست در ایران و کردستان که خواهان حفظ نظام سرمایه داری با اصلاح و تعدیل در سیاست های آن می باشند، کاملا متفاوت است. برای نمونه احزاب ناسیونالیست در کردستان اختلاف و تقابل شان با رژیم جمهوری اسلامی از زاویه شرکت ندادن آنها در قدرت سیاسی و شریک نبودن در استثمار نیروی کار طبقه کارگر در کردستان است. رفعم ستم ملی نیز برای آنها در شرایط کنونی رفعم محدودیت از فعالیت سازمان خود در شرکت در قدرت سیاسی و حاکمیت می باشد. کردستان عراق در طول 22 سال گذشته تاکنون نمونه چنین سیاست و دیدگاهی می باشد. اقلیت کوچک و محدود در قالب حزب و حکومت بر توده وسیع و عظیم مردم حکومت می کند. فاصله طبقاتی در دو جبهه فقر و ثروت باعث تعمیق شکاف عظیمی شده است. رفرم برای طبقه کارگر و کمونیستها در خدمت به فراهم نمودن شرایط انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی و در نزد اجزای بورژوازی و رفرمیست در خدمت به حفظ نظام موجود و ضمنت با انقلاب عمل می کند. بنا به دلایل فوق احزاب و سازمانهای مختلف سیاسی در کردستان از زاویه برنامه، پلانفرم و نگرش سیاسی و طبقاتی جداگانه و رفرم و انقلاب می نگرند و دارای استراتژی واحد و یکسان نیستند.

رفرم در مسئله ملی و پایان دادن به ستم ملی نیز در نهایت در ایجاد حکومتی دمکراتیک و مردمی که خواست حق تعیین سرنوشت ملل تا جدایی کامل و تشکیل دولت مستقل را به رسمیت بشناسد و با در جدایی و تشکیل دولت مستقل ملل تحت ستم ممکن خواهد شد. راه حل های مابانی از قبیل فدرالیسم و خودمختاری و غیره، موثقی و پایان این ستم نیست. تنها در چنین شرایطی است که الحاق اجباری و سرکوب "ملت"ها پایان خواهد یافت و راه و مسیر اتحاد دواطلبانه ممکن و تعیض بر اساس ملت، نژاد، زبان، فرهنگ و غیره پایان می یابد. رهایی مردم کردستان از ستم ملی و هرگونه ستم و سرکوب دیگر از کانال تحقق برنامه و استراتژی طبقه کارگر و کمونیستها می گذرد که در عین حال سراسر است ترین و کم آزارترین راه حل نیز می باشد. رفرم از نظر ما بخشی از نیاز انقلاب و در خدمت به آن است که از رنج و آزار مردم برای رهایی و آزادی خواهد کاست.

ماهنامه دیدگاه سوم: با تشکر

مازیار رازی: تفسیری از مانیفست کمونیست کارل مارکس - بخش اول

بورژواها و پرولتارها^۱ بحران جهانی و نقش انقلابی پرولتاریا^۲ مارکس بحران جهان سرمایه داری را اینگونه تشریح می کند: "نیروهای مولده ای که در اختیار جامعه است دیگر تمایل به تقویت شرایط مالکیت بورژوازی ندارند. بلکه برعکس، آنها برای این شرایط بیش از حد قوی شده اند- شرایطی که این نیروها را به زنجیر می کشانند- و به محض این که زنجیر این شرایط از هم بگسلند، سراسر جامعه ک بورژوازی را دچار آشفتنگی خواهند کرد و موجودیت مالکیت بورژوازی را به خطر خواهند انداخت." هر چند که دنیا امروز تغییر یافته است، این مسائل، اما، هنوز در جامعه ی مدرن بورژوازی نیز وجود دارند^۳ برای تمام کسانی که تصور می کنند بیانیه دیگر کوبه شده، کافی است به نمونه های امروزه ی^۴ این بحرانها اشاره کنیم. نیروهای مولده به درجه ای از رشد و بارآوری رسیده اند که جامعه، چنانچه اراده کند، می تواند بشر را به کرات دیگر حمل کند. از انرژی انسانی در تولید استفاده کند و ماشین های الکترونیک را در تولید جایگزین تمام کارهای تکراری سازد. در عوض، کم و بیش در تمام دهه ی گذشته، در هفت کشور عمده ی سرمایه داری بیش از 30 میلیون بیکاری وجود داشته و در سراسر جهان هر سال میلیون ها نفر از گرسنگی مرده اند، در حالیکه در اروپا و آمریکا کوه های گندم به دریا ریخته می شود و معادن و کارخانجات بی شمار نابود می گردد.^۵ از سوی دیگر، برخی از این عبارات مارکس برداشتی جبری و مکانیکی دارند. تو گویی که به خودی خود، مطابق جبر تاریخ، این تضاد به این رودرویی خواهد انجامید و شرایط مالکیت بورژوازی سقوط خواهند کرد. اگر بیانیه مطالعه شود، کوچک ترین تلقی جبری در خود مارکس دیده نمی شود. بورژوازی می تواند بر این بحران ها چیره شود. او می نویسد: "چگونه بورژوازی بر این بحران ها فاتق می آید؟ از یکسو، از طریق انهدام به زور انبوهی از نیروهای مولده، و از سوی دیگر، از طریق تسخیر بازارهای جدید و استثمار هر چه کامل تر بازارهای قدیمی"; و می بینیم که چگونه بورژوازی بارها و بارها به همین وسیله بر بحران های خود غلبه کرده است. آنچه مارکس را نسبت به وقوع راه حل انقلابی خوش بین می سازد این است که "بورژوازی، نه تنها سلاحی که منجر به مرگ خود او خواهد شد، خلق کرده، بلکه نسج شده انسان هایی به وجود آیند که آن را به کار ببرند-طبقه ی مدرن کارگر- پرولتارها";^۶ و با گذشتار بالا، مارکس به تشریح تاریخی ک طبقه ی کارگر مدرن می پردازد. همین نکته که مارکس برای تشریح این طبق جدید که در بطن مناسبات سرمایه داری جدید شکل گرفته، از واژه ی قدیمی پرولتاریا استفاده می کند، در ضمن، تعریف مارکس از پرولتاریا را نیز دربر دارد. پرولتاریا یعنی طبقه ای که جز نیروی کارش چیزی برای فروش ندارد: "به همان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، گسترش می یابد، پرولتاریا، طبقه ی کارگر مدرن نیز گسترش پیدا می کند؛ طبقه ای از کارگران که فقط تا موقعی زنده اند که کار پیدا کنند و فقط موقعی کار پیدا می کنند که کارشان سرمایه را افزایش دهد".^۷ به اعتقاد مارکس، پرولتاریا در موقعیتی در تولید اجتماعی قرار می گیرد که در اثر پراتیک به ضرورت به کار بردن سلاح فوق پی خواهد برد. در اینجا، مارکس پیش بینی نمی کند، بلکه آنچه در همان زمان در سطح جنبش های کارگری جریان داشت انعکاس می دهد. به سخن دیگر، نوعی تحلیل و تشریح دلایل این جنبش. به همین معنی بود که انگلس مارکسیزم را "علم شرایط رهایی پرولتاریا" تعریف کرد.^۸ مارکس سپس به تشریح دلایل عمده ی این نقش تاریخی پرولتاریا می پردازد و خصائل عمده ی این طبقه ی جدید را که در ایفای این نقش اهمیت دارد، بازگو می کند:^۹ "به علت استفاده ی وسیع از ماشین و به خاطر تقسیم کار، کار پرولتاریا تمام خصایص فردی خود را از دست داده". این از طرفی توده پرولتر را نسبت به اشتراک منافع طبقاتی آگاه می کند و از طرف دیگر لذت کار را از او می گیرد. کار پرولتاریا از او بیگانه است و خود او به زانده ای از ماشین تبدیل شده است. این، البته، در میان پرولتاریای مراکز بزرگ صنعتی بیشتر از سایر نقاط مشاهده خواهد شد، اما، کم و بیش شامل تمام کار دستمزدگیر امروزه می شود.^{۱۰} همه ی دستمزدگیران مدرن هم در شرایطی به سر می برند که آن چه از آنان در بازار کار خریداری می شود صرفا قوت و فنی است ساده که بسیاری دیگران نیز دارند. به همین دلیل امروزه، سرمایه داری همواره می تواند سطح دستمزدها را به یک حداقل معیشتی و وخامت شرایط کار مبارزه کند.^{۱۱} به تدریج از سایر طبقات اجتماعی نیز لایه ی کارگر، ناچار است همواره برای جلوگیری از کاهش دستمزدها به یک حداقل معیشتی و وخامت شرایط کار مبارزه کند.^{۱۲} به تدریج از سایر طبقات اجتماعی نیز لایه های درون طبقه کارگر ادغام می شوند. کسانی که نمی توانند آنقدر سرمایه انباشت کنند که خود سرمایه دار شوند، و یا کسانی که مهارت های تخصصی شان ارزش و اعتبار خود را از دست داده، عاقبت به درون طبقه ی کارگر وارد می شوند. "بدین ترتیب، پرولتاریا از طریق سربازگیری از تمام طبقات نیاز ساخته می شود."^{۱۳} "پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می گذرد. از همان بدو تولد، مبارزه اش با بورژوازی آغاز می شود. در آغاز، مبارزه توسط کارگران منفرد، و بعد به وسیله ی کارگران یک کارخانه، و بعد به وسیله ی کارگران یک صنف، در یک منطقه و علیه بورژواهای منفرد که مستقیما استثمارشان می کنند، صورت می گیرد."^{۱۴} در این مراحل ابتدایی، ممکن است کارگران به جای مبارزه با شرایط تولید با خود ابزار تولید به مبارزه بپردازند. شکستن ماشین آلات، تخریب کارخانه و از بین بردن محصولات تولید شده از اشکال اولیه ک مبارزات طبقه ی کارگر است. در این مرحله کارگران هنوز توده ی ناهمگونی را تشکیل می دهند که رقابت در میان خودشان تقریبا انداخته است. در این دوره ک اولیه، اگر هم پرولتاریا در جایی متحد شود به علت بورژوازی است که به خاطر رسیدن به اهداف خود به پشتیبانی پرولتاریا نیاز دارد. به قول مارکس، اولین تجربه ی سیاسی پرولتاریا در مبارزات بورژوازی علیه فئودالیزم و اشرافیت کسب می شود: "بورژوازی مجبور می شود در تمام این نبردها پرولتاریا را به وسط گود سیاست بکشاند. به همین دلیل، خود بورژوازی عناصر تربیت سیاسی و عمومی پرولتاریا را در اختیار آن می گذارد."^{۱۵} کارگران، اما، هرچه بیشتر در توده های عظیم متراکم می شوند و قدرت خود را احساس می کنند، به علاوه؛ شرایط و منافع مختلف زندگی درون پرولتاریا هر چه بیشتر هم سطح می شود و به تدریج تعاون و همبستگی در اتحادیه های کارگری جایگزین رقابت درون طبقه ی کارگر می شوند. این جاست که به تدریج "تصادم بین فرد فرد کارگران و فرد فرد بورژواها بیش از پیش جنبه ی تصادم بین دو طبقه را به خود می گیرد". این تصادم طبقاتی در ضمن پرولتاریا را در مقابل دولت بورژوازی قرار می دهد و در نتیجه به مبارزه ی طبقاتی خصلتی سیاسی می بخشد.

مازیار رازی

ادامه دارد



تغییر هنر

حمید مصدق

من اگر بنشینم

با من اکنون چه نشستنها ،
خاموشیها
با تو اکنون چه فراموشیهاست
چه کسی می خواهد
من و تو ما نشویم
خانه اش ویران باد
من اگر ما نشوم ، تنهایم
تو اگر ما نشوی
خوبشنتی
از کجا که من و تو
شور یکپارچگی را در شرق
باز برپا نکنیم
از کجا که من و تو
مشیت رسوایان را وا نکنیم
من اگر برخیزم
تو اگر برخیزی
همه برمی خیزند
من اگر بنشینم
تو اگر بنشینی
چه کسی برخیزد ؟
چه کسی با دشمن بستیزد ؟
چه کسی پنجه در پنجه هر
دشمن دون آویزد
دشته نام تو را می گویند
کوهها شعر مرا می خوانند
کوه باید شد و ماند
رود باید شد و رفت
دشت باید شد و خواند
در من این جلوه ی اندوه ز
چيست؟
در تو این قصه ی پرهیز که چه؟
در من این شعله ی عصیان نیاز
در تو دمسردی پاییز که چه؟
حرف را باید زد
درد را باید گفت
سخن از مهر من و جور تو
نیست
سخن از تو
متلاشی شدن دوستی است
و عیب بودن پندار سرورآور مهر
آشنایی با شور؟
و جدایی با درد؟
و نشستن در بهت فراموشی
یا غرق غرور؟
من اگر برخیزم
تو اگر برخیزی
همه برمی خیزند

حمید مصدق

مهدی اخوان ثالث

زمستان است

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت،
[سرها در گریبانست،
کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را.
نگه جز پیش پا را دید، نتواند،
که ره تاریک و لغزانست.
وگر دست محبت سوی کس یازی،
به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛
که سرما سخت سوزانست.

نفس، کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک.
چو دیوار ایستد در پیش چشمانت.
نفس کاینست، پس دیگر چه داری چشم
ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟

مسیحای جوانمرد من! ای ترسای پیر پیرهن چرکین
هوا بس ناجوانمردانه سردست. . . آ . . .
دمت گرم و سرت خوش باد!
سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای!

منم من، میهمان هر شبت، لولی‌وش مغموم.
منم من، سنگ تپیا خورده رنجور.
منم، دشنام پست آفرینش، نغمه ناچور.

نه از روم، نه از زنگم، همان بی‌رنگ بی‌رنگم.
بیا بگشای در، بگشای، دلتنگم.
حریفا! میزبانان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می‌لرزد.
تگرگی نیست، مرگی نیست.
صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندانست.

من امشب آمدستم وام بگذارم.
حسابت را کنار جام بگذارم.
چه می‌گویی که بیگه شد، سحر شد، بامداد آمد؟
فریبت می‌دهد، بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست.
حریفا! گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستانست،
و قندیل سپهر تنگ‌میدان، مرده یا زنده،
به تابوت ستر ظلمت نه‌توی مرگ‌اندود، پنهانست.
حریفا! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسانست.

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت.
هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها پنهان،
نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین،
درختان اسکلت‌های بلورآجین،
زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه،
غبارآلوده مهر و ماه،
زمستانست.
تهران - دسامبر ۱۳۳۴
از مجموعه زمستان



من از پایان دنیا نمی ترسم!
از این می‌ترسم که دنیا
بدون هیچ کفپبری
ادامه یابد!



پیام نوروزی خانم مریم رجوی

نوروز خجسته، مبشر عید بزرگ آزادی ایران بر همگان مبارک باد. به هموطنان عزیزم در داخل و خارج ایران، به زندانیان دلبری که در سایهچال های رژیم ولایت فقیه مقاومت می کنند، به اعضای شورای ملی مقاومت، حامیان مقاومت ایران در سراسر جهان، به مجاهدان آزادی در زندان لیبی و به رهبر مقاومت ایران **مسعود رجوی** آغاز سال 1393 را از صمیم دل تهنیت می گویم. سال 92 سال شکست های زنجیره پی رژیم ولایت فقیه و سال کوهکشان جهش ها و دستاوردهای مقاومت مردم ایران بود و سال 1393 سال خیزش ها و سال هزار اشرف است.

آخوندها می خواستند مقاومت مردم ایران را منهدم و نابود کنند. اما به جای آن خودشان به جام زهر سرنگونی تن دادند. در سال گذشته در برابر قتل عام و جنایت علیه بشریت در اشرف، ماندگاری مقاومت ایران تضمین شد و اعتبار و منزلت و محبوبیت اشرف و اشرفیها و کل مقاومت ایران، فرونی یافت. شقاوت دشمن و پاکبازی قهرمانان اشرفی، ایران و منطقه و جهان را تکان داد و همگان دریافتند که چه کسانی بر سر پیمان آزادی ایستاده اند و قلب تنیده پایداری در برابر استبداد دینی درکجاست؟ گوهر دستاوردهای ما در سال گذشته و شاخص و شاقول پیشروی ما در سال جدید همین است: نبرد، پایداری و تعهد و عزم صلابت برای سرنگونی آخوندها و آزادی. تحولات سال 92 تأیید کرد که در نقطه مقابل استواری مقاومت ملت ایران، زهر شکست در سراپای حکومت ولایت فقیه جاری شده است: شکست در انتخابات نمایشی ریاست جمهوری، شکست برنامه انمی یعنی بزرگترین و پرهزینه ترین پروژه سیاسی و استراتژیک نظام در 25 سال اخیر و تن دادن دلت بار رژیم به توافقنامه ژنو. شکست ولایت فقیه در مهار اوضاع عراق به سود دولت دست نشانده خود، شکست آخوندها در غلبه بر فروپاشی اقتصادی کشور و شکست آن ها در مهار جنین اعتراضی مردم ایران. چنین بود که در سراسر سال 92 کارگران و دانشجویان با سایر اقشار مردم به جان آمده به اعتراض، اعتصاب، بستن جاده ها و خیابانها یا اجتماع در برابر نهادهای حکومتی دست زدند. تظاهرات و قیام هموطنان بختیاری در خوزستان، کوهکلیو و بویراحمد و اصفهان و خیزش شجاعانه در اوش در آستانه سال نو، و حرکت ها و خیزش های چهارشنبه سوری خشم و عصیان توفانی نهفته در دل جامعه ایران را بارز کرد. در آغاز سال جدید، بر پیمان و تعهد بزرگ خود، یعنی تعهد سرنگونی تمامیت رژیم ولایت فقیه و آزادی ایران زمین باک می فشاریم. باشد که بهار آزادی فرا رسد، آزادی و برابری و خوشبختی زندگی عموم ایرانیان را در برگردد و ایرانی دمکراتیک و عاری از اختناق و اعدام و فقر و عقب ماندگی شکوفا گردد.

http://www.mojahedin.org/news/135511/پیام-نوروزی-رئیس-جمهور-برگزیده-مقاومت-۲۹-اسفند-۱۳۹۲

بخش هایی از پیام نوروزی آقای رضا پهلوی

اول فروردین ماه ۱۳۹۲

نوروزتان خجسته و شاد و بهاری باد

فرارسیدن بهار، نوروز دل انگیز و این جشن شکوهمند ملی را به شما هم میهنان گرامیم و به همه ملت های جهان، شادباش می گویم.

...
...
هم میهنانم،

آنچه که در سال آینده، پیش روی داریم، تلاش بیشتر برای دستیابی به خواست های مشترکمان در راستای منافع ملت ایران می باشد.

« به یاد داشته باشیم که نوروز است و لیکن بهار برای همه نیامده است »

به دیدار خانواده های عزیز از دست رفته برویم و شمع خانه هایشان را با حضورمان روشن کنیم. یاد دلبرانی که جان خود را سخاوتمندانه فدای حفظ تمامیت میهن، راه آزادی و سربلندی ملت ایران کردند، را «جاودانه پاسداری » کنیم.

بجای « رفتن و دیدن صحنه اعدام »، جلوی « اجرای قتل یک انسان » را بگیریم.

در این روزهای بهاری و نوروزی به دیدار خانواده های زندانیان سیاسی - عقیدتی برویم، با آنها در این روزهای نوروزی همراه باشیم و به پادشان در خانه هایمان شمع بر افروزیم.

به دیدار آنها که در بستر بیماری هستند برویم و در کنار سفره نوروز در بیمارستان ها و مراکز نگهداری از افراد معلول، آنها را همراهی کنیم.

عیدی دادن به فرزندان بی خانمان و آواره در خیابانها، تا مراکز نگهداری از کودکان بی سرپرست را فراموش نکنیم. در آستانه این سال نو، به تمامی مبارزان آزادیخواه میهنمان درود می فرستیم.

هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز پاینده ایران
رضا پهلوی

http://www.rezapahlavi.org/details_article.php?persian&article=676

بخش از پیام نوروزی خامنه ای

...

...

فرهنگ از اقتصاد هم مهمتر است. چرا؟ چون فرهنگ، به معنای هوایی است که ما تنفس میکنیم؛ شما ناچار هوا را تنفس میکنید، چه بخواهید، چه نخواهید؛ اگر این هوا تمیز باشد، آثاری دارد در بدن شما؛ اگر این هوا کثیف باشد، آثاری دارد. اگر درست باشد، اگر درست مثل کشور مثل هوا است؛ اگر درست باشد، آثاری دارد. الان درباره تولید داخلی حرف میزدیم؛ اگر بخواهیم مصرف تولیدات داخلی به معنای واقعی کلمه تحقق پیدا کند، باید فرهنگ [مصرف] تولید داخلی در ذهن مردم جا بیفتد؛ اگر بخواهیم مردم اسراف نکنند، باستانی این باور مردم بشود؛ این یعنی فرهنگ. فرهنگ یعنی باورهای مردم، عادات مردم، آن چیزهایی که مردم در زندگی روزمره با آن سر و کار دائمی دارند و الهامبخش مردم در حرکات و اعمال آنها است؛ فرهنگ این است؛ این پس خیلی اهمیت دارد. مثلاً در حوزه اجتماعی، قانونگرایی - که مردم به قانون احترام بگذارند - یک فرهنگ است؛ تعاون اجتماعی یک فرهنگ است؛ تشکیل خانواده و ازدواج یک فرهنگ است؛ **تعداد فرزندان** یک فرهنگ است؛ اگر در این چیزها بینش مردم و جهتگیری مردم جهتگیری درستی باشد، زندگی در جامعه جوری خواهد شد؛ اگر خدایناکرده جهتگیری غلط باشد، زندگی جوری دیگری خواهد شد؛ خدایناکرده به همان بلایی مبتلا خواهیم شد که امروز کشورهای که خانواده را و بنیان خانواده را ویران کردند و شهوات را به راه انداختند - **وَ اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا** (1) - به آن سرنوشت دچار شدند. بنابراین تمرکز دشمنان بر روی فرهنگ بیشتر از همه جا است. چرا؟ به خاطر همین تأثیر زیادی که فرهنگ دارد. هدف و آماج تحرک دشمنان در زمینه فرهنگ، عبارت است از ایمان مردم و باورهای مردم. مسئولان فرهنگی، باید مراقب رخنه فرهنگی باشند؛ رخنه های فرهنگی بسیار خطرناک است؛ باید حساس باشند، باید هشیار باشند. نمیخواهیم بگوییم همه ی آسیب های فرهنگی کار بیگانگان است؛ نه، خود ما هم مقصریم؛ مسئولان مختلف، مسئولان فرهنگی، مسئولان غیر فرهنگی، کم کاری ها، غلط کاری ها، اینها تأثیر داشته؛ ما همه را به گردن دشمن نمی اندازیم؛ اما حضور دشمن را هم در زمینه مسائل فرهنگی نمیتوانیم فراموش کنیم. امروز و از روزهای اول انقلاب، شاید نگاه های تبلیغاتی، همه ی توش و توان خود را گذاشته اند برای اینکه مردم را نسبت به پایه های این انقلاب بی اعتقاد کنند. این کار فرهنگی است؛ ایمان مردم را مورد **تفاحم** قرار دادند. باورهای قلبی مردم را مورد **تفاحم** قرار میدهند؛ این را نمی شود انسان ندیده بگیرد.

http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=25993

بخشی از گفتگوی شیمون پرز

فکر می کنید ما چه کسانی هستیم؟ فکر می کنید دیوانه ایم؟ چرا اسرائیل باید به ایران حمله کند؟ به چه هدفی؟ چه دستاوردی کسب خواهیم کرد؟ - [چون] می دانم چه چیزی را از دست خواهیم داد - چون هر جنگ به شدت هزینه بر است. ما نمی خواهیم جوانان ما را به کشتن بدهیم، [برای چنین کاری] باید دلیل داشته باشیم. دستاوردها چه خواهد بود؟

...
فکر نمی کنم که هیچ ایرانی باید نگران [حمله نظامی توسط] اسرائیل باشد. این وسط کسی باید نگران باشد، اسرائیلی ها هستند که باید نگران ایرانی ها باشند. اسرائیل هرگز نگفته که می خواهیم ایران را نابود کنیم. متأسفانه بعضی از رهبران ایران اعلام کرده اند که اسرائیل را نابود خواهند کرد. هیچ کس ایران را تهدید نمی کند. من کسی را نمی شناسم [که ایران را تهدید کند]. اما نخست وزیر ما گفت: «ببینید! اگر به ما حمله کنید، ما از خودمان دفاع خواهیم کرد. اما ما هیچ وقت ایران را تهدید به حمله نظامی نکردیم، و اصلاً چرا باید تهدید کنیم؟ کوچکترین دلیلی برای انجام چنین کاری نداریم. فکر می کنم این قدر بخته شده ایم که پادگرفته باشیم که اگر به دنبال پول در آوردن هستیم و در پی خوشبختی باید در صلح، و نه در جنگ، [آنها را] جست و جو کنیم. من هیچ ملتی را نمی شناسم که از جنگ افروزی چیزی عایدش شده باشد. شاید چند صاخی دستاوردی داشته باشند، اما مطمئناً بعد از آن تا آخر عمرشان بهای جنگ را پرداخت خواهند کرد. به اندازه کافی جنگ داشته ایم.

http://www.radiofarda.com/content/o2_israel_president_interview/25305515.html



چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دلسردانه به این نتیجه رسیده اند که ابوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرتش از آنست که محاسبه می شده است، به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می بایست در راستا و هماهنگ با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش های خودجوش مردمی امکان پذیر می دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی خواهند.

اهداف عالیله آزادیخواهان، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ و بدون باور عملی به آزادی های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفورمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می انجامد.

به نظر ما، ابوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملیون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی تواند تضمین کننده ایرانی آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست های تهیدستان و آسیب دیدگان جامعه را برجسته می کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلیگران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد، ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با مناعت و سعه صدر، می توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالیتهای نیروهای دگربر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتا در کلیه امور هم نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملا متفاوت دارند، اما این اختلاف دیدگاهی را گرامی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت های آزادیخواه، و ابزاری برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد های سیاسی دعوت می کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل
به داخل ایران ارسال کنید.**

